



قال اميرالمؤمنين على عليه السلام:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ اَنْتَهَى اِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ
آنكه خود را شناخت، به غايت تمام معارف و علوم رسيد.

تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ٢٣٢ ح ٤٦٢٨



نشریه علمی - فرهنگی
پاییز ۹۰ | ۱۵۰۰ تومان

۴ سرمقاله | علی اصغر سهرابی

۵ گفت و شنود

۶ سرآغاز | محمدعلی معصومی

۷ صاحبیه | اساس تربیت اسلامی بر «امر بین الامرین» است | محمدباقر تحریری

۱۱ صاحبیه | طلبه باید کسب خودباوری را عبادت بداند | محمدجواد زارعان

۱۶ صاحبیه | خودباوری از صفات انسان های سالم و خودشکوفاست | رحیم میردیری کوندی

۱۸ صاحبیه | شما چه راهکاری ارائه می دهید؟ | میثم واحدی

۲۳ کندوکاو

۲۴ یادداشت | مراحل رشد خودباوری | واعظ موسوی

۲۶ یادداشت | ۹۱ قدم در مسیر خودباوری | عباسعلی زارعی سبزواری

۲۸ یادداشت | مستغنی محتاج | علی اکبرپور

۳۰ مقالیه | کدام نظام تعلیم و تربیت، سبب ایجاد «خودباوری» می شود؟ | سعید هاللیان

۳۵ یادداشت | سنت علمی حوزه و خودباوری | محمد علی معصومی

۳۷ گشت و گذار

۳۸ گزارش | مدیریت پژوهش در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی | محمود حکمت نیا

۴۶ گزارش | توصیف وضعیت آموزشی و پژوهشی مراکز علمی آمریکا | محمدتقی اسلامی

۵۳ گزارش | گزارشی از فعالیت های مدرسه علمیه امام صادق (ع) قزوین | رضا ثانی

۵۶ با نخبگان جوان باید بتوانیم تفکر محوری را با تسلیم در برابر حق و استفاده از گذشتگان، جمع کنیم | علی مهدیان

۶۲ روان شناسی پژوهش | هوش هیجانی | مهدی هادی

۶۵ سیره بزرگان

۶۶ زندگینامه | معرفی جناب شیخ | مهدی نیکبین

۶۸ نوشتار | حکایات و اقوال | مهدی نیکبین

۷۰ نوشتار | آسیب شناسی الگوگیری از مفاخر اسلامی | مهدی نیکبین

۷۲ صاحبیه | نگاهی به شیخ انصاری از دریچه فرآند و مکاسب | میثم واحدی

۷۷ مقالیه | چگونه به رسائل رسیدیم؟ | مهدی نیکبین

دفتر اطلاع رسانی و توسعه فرهنگ پژوهش
معاونت پژوهش حوزه های علمیه

با تشکر از حجج اسلام و المسلمین تحریری، زارعان و مسئولین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه و جشنواره علامه حلی و دیگر عزیزی که ما را در تهیه این شماره یاری نموده اند.

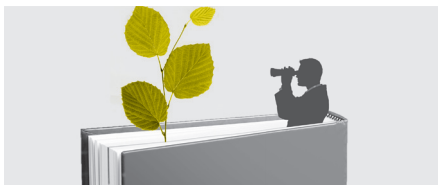
صاحب امتیاز | معاونت پژوهش حوزه های علمیه

مدیر مسئول | سید علی عماد
سر دبیر | علی اصغر سهرابی
دبیر تحریریه | امیر غلامی
هیئت تحریریه | امیر غلامی، مهدی محقق فر، علی اصغر سهرابی، سیدعلی رضایی، میثم واحدی، هادی قهار، سعید هاللیان
مدیر اجرایی | رضا ثانی
ویراستار | ابوذر هدایتی

مدیر هنری و طراح گرافیک | محمد صداقت
Graphic.umsa.ir

عکاس | مصطفی معراجی

حروف نگار | علی جواد دهقانی
طراحی لوگو (نامواره) | میثم اشعری



۲۸

کدام نظام تعلیم و تربیت، سبب ایجاد «خودباوری» می‌شود؟ سعید هاللیان

نویسنده در این مقاله به موضوع «خودباوری» در نظام تعلیم و تربیت حوزه می‌پردازد. ایشان خودباوری صنفی و علمی را از مهم‌ترین مؤلفه‌های موفقیت یک صنف یا یک نظام تعلیم و تربیت می‌داند. از این رو، به شرح مؤلفه‌هایی می‌پردازد که در ایجاد خودباوری در طلاب اثرگذار است.

مقاله توسط سعید هاللیان

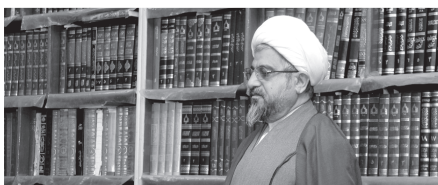


۷

اساس تربیت اسلامی بر «امر بین الامرین» است آیت‌الله محمدباقر تحریری

در این گفتگو نگاه و تعریف دین نسبت به مسئله خودباوری و چگونگی جمع بین اعتماد به نفس و توکل بر خدا را پی گرفته‌ایم. استاد تحریری با بیان اینکه ظرفیت عالم شدن به حقایق عالم و رشد را خدای متعال در وجود انسان قرار داده توضیح می‌دهند که اتکای به خود در طول توکل بر خداست نه در عرض آن. در ادامه برخی از تعبیری را که در متون دینی وجود دارد که به نوعی مؤید این معنا هستند را ذکر می‌کنند از جمله: «عزم»، «نظم در امور»، «تدبیر» و ... پرسش پایانی مصاحبه در رابطه با شیوه‌های تربیتی طلاب در این راستاست.

مصاحبه توسط علی‌اصغر سهرابی



۷۲

نگاهی به شیخ انصاری از دریچه فرائد و مکاسب حجت الاسلام والمسلمین انصاری

در این دیدار، با حجت الاسلام والمسلمین انصاری پیرامون سه محور به گفتگو نشستیم؛ اول: رفتار و منش اجتماعی و سیاسی شیخ انصاری و تحلیل آن بر مبنای نظرات فقهی ایشان. دوم: ابداعات و نوآوری‌های شیخ انصاری در فقه و اصول و چرایی کمرنگ شدن این روحیه پس از ایشان. سوم: بررسی جایگاه عقل در فقه از نظرگاه شیخ انصاری و واکاوی اینکه چرا شیخ گاهی نسبت به استفاده از دلیل عقل به ما هشدار می‌دهد.

مصاحبه توسط میثم واحدی



۴۶

توصیف وضعیت آموزشی و پژوهشی مراکز علمی آمریکا حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی اسلامی

ایشان بیان می‌دارد که در این سفر، پس از آشنایی با مراکز پژوهشی مختلف و آشنایی با نظام آموزشی، کیفیت و چگونگی آموزش و پرورش، نحوه جذب و اداره مؤسسات پژوهشی آنها، توصیه می‌شود که جوانان ما، این فرصت گرانبهایی که برای آموختن و بکار بستن دستورات اسلامی دارند را قدر بشناسند و وظیفه اصلی خود را بهتر درس خواندن قرار داده تا با پژوهشها و تحقیقات خود دنیای امروز را که تشنه شنیدن حرفهای جدیدمان که برگرفته از تعالیم اسلامی است، سیراب کنیم.

گزارش توسط امیر غلامی

ره‌نامهٔ رهنما

«ره‌نامه پژوهش»، نقطه شروع تحول حوزه را در بازسازی فرهنگ علمی حوزه می‌داند. چرا که تا فرهنگ علمی حوزه، اصلاح نشود، هر اقدام تحولی دیگر، عقیم خواهد ماند. این حقیقت، بخاطر خاصیت فرهنگ است. فرهنگ یک جامعه، نظام ارزشی و رفتاری متناسب با خود را در متن جامعه بسط می‌دهد و ملاک پسندها و ناپسندهای اجتماعی قرار می‌گیرد.

به عنوان مثال، تا زمانی که حوزه، از شیوه‌ها و روشهای نو استقبال نمی‌کند و خودآگاه یا ناخودآگاه، در مقابل تغییرات، مقاومت می‌کند و بیشتر به حفظ دارائی‌های موجود گرایش دارد، دامنه اقدامات تحول‌گرا، بسیار محدود خواهد بود. اما اگر این ویژگی در فرهنگ حوزه، تجلی یابد و حوزه، تغییر و تحول را بپسندد و بدان گرایش یابد، کاملاً زمینه لازم برای تحول، ایجاد می‌شود. در چنین فضایی است که می‌توان با طیب خاطر، در هر عرصه‌ای، گزینه‌های مختلف را برای اقدامات تحول‌ساز، مطرح کرد و در فضائی علمی و آزاد، آنها را میان نخبگان حوزه به بحث گذاشت و بسوی بهترین انتخاب و تفاهم و انسجام بیشتر، حرکت کرد.

بر این اساس، «ره‌نامه پژوهش» بنا دارد در مستوای فرهنگ علمی حوزه گام نهد و رسالت خود را تلاش در جهت «ارتقاء فرهنگ علمی حوزه» تعریف کرده است و در این راستا، بنا دارد مؤلفه‌ها و رویکردهای فرهنگ‌ساز و حرکت‌بخش را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

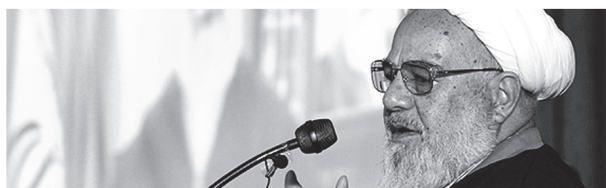
این سلسله مباحث، از بحث «خودباوری» که موضوع این شماره است، آغاز می‌شود و ان شاء الله در شماره‌های بعدی، با عناوینی چون «تفکرگرایی»، «آزاداندیشی» و «عینیت‌گرایی» پی گرفته خواهد شد.



مصاحبه

۱۱ طلبه باید کسب خودباوری را عبادت بداند حجت الاسلام و المسلمین محمدجواد زارعان

حجت الاسلام و المسلمین زارعان با تقسیم عمر یک طلبه به سه دوره قبل از تحصیل، حین تحصیل و بعد از تحصیل از اهمیت وجود روحیه خودباوری در دوره اول و دوم برای افزایش بازدهی طلبه در دوره سوم سخن می‌گویند. ایشان سپس به تعریف مفهوم خودباوری در سه بعد شناختی، انگیزشی و رفتاری می‌پردازند. در ادامه نقش پدر و مادر و معلمان را در ایجاد روحیه خودباوری در دوران رشد فرزندان گوشزد می‌کنند. در ادامه مصاحبه به مفاهیم تربیتی مرتبط با خودباوری پرداخته و در آخر به تبیین جایگاه تمرین در بهبود خودباوری می‌پردازند.



مصاحبه

۱۸ شما چه راهکاری ارائه می‌دهید؟ آیت الله حسن ممدوحی

موضوع خودباوری علمی از جمله مباحثی است که به دلیل پیوند وثیقی که با تولید و رشد علمی دارد، امروزه در محافل و مراکز علمی بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. از جمله مطالبی که در این زمینه بسیار حائز اهمیت است یافتن و کشف راه‌های ازدیاد و تعمیق این روحیه در بین طلاب است. لذا «رهنامه» در قالب مصاحبه‌ای کوتاه، با تنی چند از اساتید، مسئولان و طلبه‌های حوزه علمیه قم، این سؤال را به بحث گذاشته که «شما چه راهکارها و پیشنهادهایی برای افزایش روحیه خودباوری در حوزه ارائه می‌دهید؟»



مصاحبه

۷ اساس تربیت اسلامی بر «امر بین الامرین» است آیت الله محمدباقر تحریری

در این گفتگو نگاه و تعریف دین نسبت به مسئله خودباوری و چگونگی جمع بین اعتماد به نفس و توکل بر خدا را پی گرفته‌ایم. استاد تحریری با بیان اینکه ظرفیت عالم شدن به حقایق عالم و رشد را خدای متعال در وجود انسان قرار داده توضیح می‌دهند که اتکای به خود در طول توکل بر خداست نه در عرض آن. در ادامه برخی از تعبیری را که در متون دینی وجود دارد که به نوعی مؤید این معنا هستند را ذکر می‌کنند از جمله: «عزم»، «نظم در امور»، «تدبیر» و ... پرسش پایانی مصاحبه در رابطه با شیوه‌های تربیتی طلاب در این راستاست.



مصاحبه

۱۶ خودباوری از صفات انسان‌های سالم و خودشکوفاست حجت الاسلام و المسلمین دکتر رحیم میردریکوندی

جایگاه خودباوری در روانشناسی اجتماعی، تعریف انسان خودباور از دید این علم، چگونگی حرکت از خودباوری فردی به سوی خودباوری جمعی، راهکارهای افزایش و تقویت خودباوری، روش‌های ارزیابی میزان خودباوری یک جامعه و نشانه‌ها و مؤلفه‌های شناخت فرد یا جامعه خودباور، موضوعاتی هستند که در این گفت‌وگو بدان پرداخته‌ایم.



خودباوری و اعتماد به نفس در بیان مقام معظم رهبری

اسلام این را به ما می آموزد

باید این اعتماد به نفس ملی را در زمینه علم تقویت کرد و اسلام این را به ما می آموزد؛ و ما ان شاء الله پیش می رویم.^۱

محور و ملاک

آنی که ما به شدت نیازمند اعتماد به نفس او هستیم، قشر جوان ماست؛ بخصوص قشر جوان اهل علم و فرزانه و بالقوه اداره کننده بخشی از آینده این کشور؛ چه اداره کننده علمی، چه اداره کننده سیاسی، چه اداره کننده عملی و اجرائی. این قشر باید توصیه به اعتماد به نفس را ... درست به گوش بشنود و از اعماق دل بپذیرد و در همه فعالیت های خود آن را محور و ملاک قرار بدهد.^۲

در یکایک جوان های ما

خودباوری را ترویج کنید. جوانی که تحت تربیت و تحت آموزش و تعلیم شماس، باید به خود اعتماد داشته باشد - آن اعتماد به نفس ملی که عرض کردیم. بحث این نیست که شخصی به خودش اعتماد دارد، بحث این است که ما به خصال ملی خودمان، به امکانات ملی خودمان، به ذخائر فرهنگی خودمان، یک اعتماد به نفس عمومی داشته باشیم که به آن گفتیم اعتماد به نفس ملی - این حالت بایست در یکایک جوان های ما بروز پیدا کند؛ یعنی جوان ما وقتی که می ایستد اینجا حرف می زند، باید اعتماد به نفس ملی خود داشته باشد؛ چون جوان، مظهر امید است.^۳

یکی از داروهای بسیار لازم و مؤثر

ملت ما یکی از داروهای بسیار لازم و مؤثری که نیاز دارد - داروی روحی و فکری - و باید این را در میان خود توسعه و ترویج کند، داروی اعتماد به نفس است. ملت ایران باید اعتماد به نفسی را که به برکت انقلاب و به برکت ایستادگی در میدان پرخطر انقلاب به دست آورد و بعد در میدان دفاع مقدس با همه آن مشکلات با ایستادگی خود، این اعتماد به نفس در او تقویت شد، این اعتماد به نفس را باید حفظ کند. این اعتماد به نفس،

به ملت ایران این جرأت را، این همت را، این توانائی را می دهد که این راه طولانی تا آرمانهای ترسیم شده برای جامعه اسلامی را طی بکند؛ بدون او نمی شود. بدون اعتماد به نفس نمی شود این راه را رفت.^۴

حالا که گرم حرکت شدیم ...

توقف جایز نیست؛ چه در دانشگاه، چه در محیط های علمی دیگر، چه در محیط های صنعتی، چه در کارخانه، چه در محیط تجارت و دادوستد، چه در محیط های علمی دینی. در همه محیط ها توقف جایز نیست. باید جلو رفت. ما حالا که گرم حرکت شدیم، ملت ما گرم حرکت شده است، بیشتر از گذشته می فهمیم که توانایی حرکت این ملت خیلی زیاد است و ما می توانیم ان شاء الله به برکت این آزادی و همت و اعتماد به نفسی که انقلاب به این ملت داده است، راههای خیلی دشواری را بپیماییم.^۵

اولاً، استاد ما

اعتماد به نفس شخصی و اعتماد به نفس ملی در اساتید ما، یک ضرورت است. اولاً، استاد ما شخصاً اعتماد به نفس داشته باشد و کار علمی بکند. به آن کار علمی اش تکیه بکند و افتخار کند. ثانیاً، اعتماد به نفس ملی داشته باشد. به قابلیت و توانایی های این ملت اعتماد داشته باشد. اگر این معنا در یک استاد وجود داشته باشد، این سرریز خواهد شد در محیط درس، در کلاس درس، در انتقال به دانشجو و تأثیر تربیتی خودش را خواهد گذاشت.^۶

اگر در ملتی پدید آمد ...

امروز باید توجه کنیم که علم همچنان که در یک فرد عزت نفس و اعتماد به نفس می آفریند، در یک ملت هم عیناً همین کار را می کند. شما ببینید یک انسان عالم که برای خودش جایگاهی در معرفت علمی قائل است، در مقابل هر قدرت پولی و سیاسی قرار بگیرد، در ظاهر ممکن است الزاماتی او را مجبور به کرنش ها و کوتاه آمدن هایی بکند؛ اما در دل خود برای خودش عزت قائل است. موجودی خودش را با تهیدستی طرف

مقابلش مقایسه می کند، لذا احساس عزت و احساس اعتماد به نفس و احساس غرور می کند. یک ملت هم عیناً همین طور است. ملتی که از علم و دانش برخوردار بود، فتوحات علمی داشت و توانست در دنیا در علم نوآفرینی کند، به طور طبیعی دارای اعتماد به نفس و عزت نفس خواهد بود. اگر این عزت نفس و این اعتماد به نفس در ملتی پدید آمد، بسیاری از مشکلات او حل خواهد شد؛ کارهای بزرگ می کند، خطرپذیری ها می کند، در میدان های دشوار قدم می گذارد و کوه ها را از جا می کند. کلید این کارها علم است. ما باید علم را در کشور احیا کنیم.^۷

ممکن است بعضی خدشه کنند

ما باید علم را خودمان تولید کنیم و آن را بجوشانیم... این حرکت را بایستی ما از خودمان، در درون خودمان، با استفاده از منابع فکری و ذخائر میراث فرهنگی خودمان ادامه بدهیم و داشته باشیم... این پیشرفت علمی بایستی با خودباوری اولاً؛ امید به موفقیت ثانیاً؛ حرکت جهادگونه ثالثاً؛ همراه باشد. چون ما فرض را بر این گذاشتیم که پیشرفت علمی، بایستی با نگاه بومس و با تکیه به فرهنگ خودمان باشد - فرهنگ ما یعنی اسلام و موارث ملی پسندیده ما - و نیز ناظر به نیازهای کشور. این، بایستی مجموعه حرکت علمی ما را تشکیل بدهد. ممکن است بعضی خدشه کنند که آقا مگر می شود؟ ما باید این باور را پیدا کنیم... که می توانیم. بدانیم که وقتی حرکت انجام گرفت، امید رسیدن به موفقیت وجود دارد.^۸

پی نوشت ها:

۱. ۱۳۸۳/۱۱/۱۰
۲. ۱۳۸۶/۱۰/۱۲
۳. ۱۳۸۷/۰۲/۱۸
۴. ۱۳۸۶/۰۶/۳۱
۵. ۱۳۸۵/۰۸/۲۱
۶. ۱۳۸۵/۰۵/۲۳
۷. ۱۳۸۳/۰۹/۱۱
۸. ۱۳۸۷/۰۷/۰۳



اساس تربیت اسلامی بر «امر بین الامرین» است

تبیین خودباوری در نگرش توحیدی در گفت‌وگو با آیت‌الله تحریری

روشن می‌شود که همه این مطالب می‌خواهند ما را در جهت شکوفایی استعدادهای خدادادیمان برای فراگیری معارف، به ویژه معارف دین سوق دهند. وقتی خوب دقت می‌کنیم، در می‌یابیم خداوند یکتا، این استعدادها را به ما بخشیده و زمینه را برای شکوفایی استعدادها فراهم آورده است.

انسان موجود متمایزی است که به حقایق عالم می‌تواند راه بیابد و از طریق حرکت و به کار بستن قوای درونی خویش، به آن حقایق برسد. در حقیقت با این توجه و دقت، آن جنبه توحیدی نیز حفظ می‌شود. ویژگی علوم دینی این است که ما خودمان را در آغوش دین - که محور دین خداشناسی و اتکا به خداست - قرار دهیم. از این رو، خدای متعال در برخی قضایا که در قرآن مطرح می‌کند، این معنا را به ما می‌خواهد تفهیم کند که برای فراگیری علوم بیشتر، باید انسان تلاش کند و در پی کسان دیگری برود.

به حضرت موسی (علیه السلام) امر می‌کند که به دنبال خضر برو. خدا عنصر استعداد را در وجود انسان قرار داده است: «هَلْ أَتَيْكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتُ رُشْدًا».^۳ پس غرض رسیدن به رشد است. رشد هم با زمینه‌های قبلی تحقق پیدا می‌کند. از این رو، باید زمینه‌های قبلی را به کار گرفت تا به رشد رسید، مانند گیاهی که باید زمینه رشد به معنای اولیه‌اش، برای او فراهم باشد. رشد انسان به لحاظ مرتبه خودش است و با موجودات دیگر قابل قیاس نیست. بنابراین، خدای متعال از ما خواسته اگر انسان بخواهد به کمالات والای علمی برسد - چون فعلاً بحث ما درباره رشد علمی است - باید استعدادش را به کار ببرد. منتها چون ما در حوزه دین قرار داریم، باید همواره به تکیه‌گاه خودمان توجه داشته باشیم که خدای متعال است که به ما این ابزار را عطا کرده و عالم را به گونه‌ای پدید آورده است که ما می‌توانیم به واقعیت این عالم راه پیدا کنیم. معلومات دینی نیز به گونه‌ای است که برای ما ظرفیتی برای رسیدن به حقایق را ایجاد کرده است. بنابراین، ما برای

پیش‌گفتار در جلسه سال گذشته مقام معظم رهبری با فضیلتی حوزه، یکی از نکاتی که ایشان به آن توجه داشتند، بحث خودباوری و اعتماد به نفس علمی بود. شاید در فضای دینی، اولین سؤالی که در مواجهه با این مسئله در ذهن متبادر می‌شود، این است که اتکا به نفس و جمع آن با اتکا به خداوند چگونه قابل تبیین است؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان تفریری توحیدی از اعتماد به نفس داشت؟

ما اول باید به این نکته توجه کنیم که خدای متعال به انسان ظرفیت خاصی برای پیشرفت علمی و معنوی، در جهت حرکت به سوی خودش عنایت کرده است. این نکته بسیار مهمی است که باید به آن توجه کنیم. آیات قرآن و فرمایش اهل بیت به این نکته اشاره دارند که خدای متعال در اول خلقت به ملائکه فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ».^۱ شاید مهم‌ترین ویژگی انسان درباره ملائکه، ظرفیت علمی بالای انسان است که می‌تواند آگاهی خاصی نسبت به حقایق عالم داشته باشد. نکته دیگر این است که سفارش‌هایی در قرآن و سنت، درباره فراگیری دانش و خسته نشدن از آموختن علم مطرح شده که ما را به این حقیقت راهنمایی می‌کند و وقتی انسان فهمید که می‌تواند تلاش علمی داشته باشد، در این راه دچار وقفه نشود. به طور کلی، تلاش علمی دو گونه است؛ گونه اول این است که شخص فقط معلوماتی را جمع‌بندی و حفظ می‌کند، چیزهایی را که دیگران در هر یک از معارف دین ارائه دادند، او جمع‌آوری می‌کند. گونه دوم این است که انسان همین اموری را که فرا گرفته است، مبدأ و غذای فکری خودش قرار دهد که در روایات ما به هر دو نکته توجه شده است.

در روایتی سؤال می‌شود: «اعلم الناس» کیست؟ می‌فرماید: «من جمع علم الناس».^۲ در روایات دیگر به مسئله فهم و نگرش عمیق در علوم سفارش شده است. از این مطالب، جواب سؤال اول

مصاحبه

علی اصغر سهرابی

اشاره:

آیت‌الله حاج شیخ محمدباقر تحریری متولد ۱۳۳۴، دروس خارج فقه و اصول را نزد حضرات آیات بهجت، فاضل لنکرانی، سید محمد روحانی، و تبریزی طی کردند و در معقول از محضر حضرات آیات جوادی آملی، حسن‌زاده آملی، مصباح یزدی و محمدی گیلانی استفاده نموده‌اند. از سال ۱۳۵۱ به محضر عارف متأله آیت‌الله پهلوانی تهرانی (سعادت پرور) رسیدند و از این طریق به جلسات درس مرحوم علامه طباطبایی راه یافته و تحت تربیت خاص ایشان قرار گرفتند. از جمله برجسته‌ترین آثار ایشان می‌توان به کتاب جلوه‌های لاهوتی؛ شرح توحیدی زیارت جامعه کبیره (در سه جلد) اشاره کرد.



مسئله «امر بین امرین» در همه مسائل جاری است. هم در دیدگاه توحید ذاتی، هم در دیدگاه توحید افعالی و هم توحید صفاتی، اساس تربیت اسلامی ما بر «امر بین امرین» است.



شتر را ببند و توکل کن. چه چیزی از این تعبیرها برداشت می‌کنیم؟ این تعبیرها می‌خواهد دیدگاه حد وسط و مسئله «امر بین امرین» را بیان کند. حقیر در بحث‌ها عرض کردم که مسئله «امر بین امرین» در همه مسائل جاری است. هم در دیدگاه توحید ذاتی، هم در دیدگاه توحید افعالی و هم توحید صفاتی، اساس تربیت اسلامی ما بر «امر بین امرین» است. اگر کسی بگوید که من می‌نشینم و باید خدا توفیق بدهد، می‌گویم که این دیدگاه نادرست است و اگر بگویند که نه، من خودم تصمیم می‌گیرم، می‌گویم این دیدگاه هم نادرست است. این آیه همه مطلب را یک جا بیان می‌کند که به پیامبر می‌فرماید: «وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۱. این دستور که برای پیامبر بزرگوار است، می‌گوید که باید به هر دوی این امور توجه داشت. او در قله توحید است، اما خدا امور را به او نسبت می‌دهد. خدا می‌فرماید: «وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ»^۲.

بنابراین، این توجه به خود قطعی است. ما نمی‌توانیم توجه نداشته باشیم. منتها این خودی است که خدا ما را فقیر و با این شئون قرار داده. خصوصیت انسان مؤمن چنین است، توجه به خودش، بدون توجه به خدا نیست. اصلاً اعتماد به خودش بدون اعتماد به خدا معنا ندارد. بنابراین، این واژه‌هایی که در مباحث روایی عرض کردم که همه آنها جنبه‌های تربیتی دارد، به نوعی به ما شخصیت می‌دهد. تعبیر شخصیت تعبیری است که روان‌شناسان می‌گویند. اگر به من می‌گفتند که نه، تو هیچ نیستی، اصلاً به جایی نمی‌رسیدی، فرمودند در کارهایتان برنامه‌ریزی کنید. این برنامه‌ریزی به تفکر و استعدادسنجی نیاز دارد، منتها با برنامه‌ریزی. نباید انسان از خدای متعال غافل شود. اینها با هم و در طول هم است، نه در عرض یکدیگر. دید توحیدی یعنی این که ما به موجودات که نگاه می‌کنیم، به عنوان آیه نگاه کنیم. به خودمان هم به عنوان آیه بنگریم. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۳. این بالاترین آیه است. خدا به مؤمنین می‌فرماید: مواظب خودت باش. خودت را به حساب بیاور. این همه روایات که درباره معرفت نفس، محاسبه نفس و مجاهده با نفس هست، جایگاه تربیت توحیدی دارد.

اگر اجازه دهید وارد محور دوم گفت‌وگو شویم. چنانچه بخواهیم به طلبه توصیه کنیم، آیا شما توصیه به مسئله اعتماد به نفس را به عنوان توصیه‌ای اولیه و جدی، مد نظر قرار می‌دهید؟

بله. باید این طور باشد. البته این توصیه برای طلبه و غیرطلبه فرقی نمی‌کند. به هر حال شخص باید خودش را به حساب بیاورد. من کی‌ام؟ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۴. با این دید نگاه کنیم. ما روی همین

حوزه، رشد لازم را داشته و به بنیه نیرومندی دست یافته است.

برخی افراد تأکید دارند که اعتماد به نفس، عبارتی دینی نیست و چون در دلش توجه و اتکا به خود نهفته است، از این رو با دین مغایرت دارد. شما در این باره چه نظری دارید؟

در متون، تعبیر اعتماد به نفس نداریم، ولی عبارتی داریم که به نوعی این معنا را به ما می‌فهماند و این تعبیرات از ناحیه خود خدا و اهل بیت است. ما باید در اموراتمان جزمیت پیدا کنیم و عزم داشته باشیم. تعبیر عزم، به معنای قصد کردن است. قصد کردن یعنی سست نبودن. انسانی که می‌خواهد کاری را انجام بدهد یا سخنی را بگوید، باید به اندازه خودش مشخص باشد چه کار می‌خواهد بکند و می‌خواهد بگوید. از این رو، خدای متعال به پیامبرش فرمود: «فَإِذَا عَزَمْتَ». مثلاً درباره معرفی حضرت آدم، البته نمی‌گوییم که خدا حضرت آدم و پیامبران را نکوهش کرده است، ولی به هر حال آنان مقامات مختلفی داشته‌اند. خدای متعال، حضرت آدم (علیه السلام) را با این تعبیر معرفی می‌کند: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِسَىٰ وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْماً»^۵، یعنی ما با آدم عهد کردیم که عهد ما با آدم مسلم است، ولی فراموش کرد و خیلی جدی نگرفت و برای او عزمی ندیدیم، یعنی پایش شل شد. این عزم همان اعتماد است. قصد جدی است. می‌گویند عزم یعنی قصد جدی برای کاری. به هر حال محکم کاری خودش یکی از لوازم اعتماد به نفس است. نظم در امور از عناوینی است که در شرع به ما سفارش شده است: «ووصیکما... بنظم امرکم»^۶، که امیرالمؤمنین به امام حسن و امام حسین (علیه السلام) سفارش می‌کنند. همین‌طور تعبیر تدبیر که در امور بسیاری سفارش شده است که انسان قبل از کار تدبیر داشته باشد و همچنین تقدیر در معیشت در مباحث اداره زندگی. همه این عناوین به نوعی می‌خواهد انسان را پرورش دهد. منتها پرورش انسان مؤمن با توجه به خدای متعال است که او استعدادهای خدادادیش را شکوفا کند. یعنی در طول هم هستند. از این رو، هیچ‌گاه مؤمنان نمی‌توانند به مسئله اعتماد به نفس، بدون اتکا به خدا توجه کنند. همان طور که توکل بدون تصمیم معنا ندارد و هر دو با هم است. در بحث توکل آمده است که بعد از آیه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۷، گروهی به انزوا و خانه‌نشینی رو آوردند. وقتی ماجرا را به پیغمبر گفتند، حضرت از ایشان پرسید: چرا این کار را می‌کنید؟ گفتند: به این دلیل که خدا همه ما را کفایت می‌کند. حضرت فرمودند: نه، شما متوکل نیستید. شما اکال هستید. شما خودتان را روی دوش دیگران انداختید.

در روایت دیگری، شخصی به حضرت عرض می‌کند که من شتر را ببندم و توکل کنم یا نه؟ حضرت می‌فرماید:

کسب موفقیت، باید راهی را برویم که در دین، در هر علمی و در هر رشته‌ای برای ما قرار داده‌اند و همراه با آن، باید از حق تعالی و اولیای حق نیز استمداد بطلبیم. اهل بیت این گونه شاگردانشان را به سمت بحث و پرسش می‌کشاندند. این روش تربیتی - تعلیمی اهل بیت است. هم خودشان از شاگردان سؤال می‌کردند که استعدادشان شکوفا شود و هم به شاگردان می‌گفتند که شما سؤال کنید و منابع قرآنی مطالبی را که می‌گوییم، از ما بپرسید. برای نمونه، روایتی از امام باقر (علیه السلام) هست که اول می‌فرمایند، هر مطلبی که من می‌گویم، شما دلیل قرآنی آن را از من سؤال نکنید، سپس حضرت سه مطلب را بیان می‌کنند و بعد روای سؤال می‌کند و حضرت سه آیه را بیان می‌فرمایند. یکی از روایت‌ها که به یاد دارم، این روایت است که خداوند قیل و قال را نهی کرده، یعنی صحبت‌های بی‌خودی که فایده‌ای ندارد. سؤال می‌کند که دلیلش در قرآن کجاست؟ می‌فرماید آیه «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلْ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ»^۸. این روش تربیتی در حیطه تعلیم و تعلم، به ما نشان می‌دهد که اساس معارف دین بر رشد علمی است. تلاش برای اینکه انسان در هر رشته‌ای به مسائل دقیق‌تر دست یابد. مقصود این است، نه اینکه فقط بخواهد تشکیک کند. در حقیقت، رشد در علم است، نه در جهل؛ در رسیدن به واقعیت است، نه در تشکیک. اگر شکی، تشکیکی یا سؤالی هم هست، اینها مقدمه است. از این رو فرمودند: «سَلْ تَقْقَهَا لَا تَسْأَلْ تَعْتَأ»^۹. امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری می‌فرمایند: «برای فهمیدن، سؤال بکن، نه برای به عجز در آوردن». مجموعه فرمایش و روش اهل بیت به این شکل است. خدای متعال نیز چنین روشی دارد. وقتی ملائکه از خدا سؤال می‌کنند، خدا نمی‌فرماید فضولی موقوف، بلکه جواب می‌دهد تا اینکه اگر امکان داشته باشد، فهمشان افزایش یابد.

خداوند در قصیه آدم می‌فرماید: «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^{۱۰}. خدا این قاعده کلی را فهماند. منظور این است که مطرح کردن پرسش درست منعی ندارد، حتی از خدای متعال. اینکه گفته‌اند سؤال نکنید، یعنی چیزهایی را نپرس که نمی‌توانی درک کنی. خلاصه اینکه سؤال‌های بی‌جا نکنید. از این رو، اساس حوزه‌های علمیه بر این نکته استوار است و همواره این مسئله بوده، منتها گاهی رشد علمی افزایش می‌یابد و رشته‌ها از هم جدا می‌شود که در اینجا به پژوهش و اندیشیدن نیاز است. این حوزه علمیه‌ای که ما داریم، مربوط به هزار و اندی سال است و علمای ما با پژوهش‌ها و تلاش‌های پیگیرشان، معارف دینی را به ما رسانده‌اند، منتها نیازهای جامعه، خیلی با حوزه‌های علمیه مرتبط نبوده و رشد خاصی نداشته، وگرنه



ما القای اعتماد به نفس بدون توجه به خدا نداریم، ولی با توجه، شخص حیات پیدا می‌کند، چون به حیات ابدی تکیه پیدا کرده است.

نداده بود، من هلاک می‌شدم، این توحید است و درست است.

باز تأکید این بحث در روایات شکر از امام سجاد (ع) است که خدای متعال به بنده در روز قیامت می‌فرماید: از فلانی تشکر کردی؟ بنده می‌گوید: نه، بلکه از تو تشکر کردم. می‌فرمایند: نه خیر. از من تشکر نکردی، چون از او تشکر نکردی. فلانی آمده و نعمتی و لطفی به من کرده، من اصلاً نباید او را نادیده بگیرم. خدای متعال می‌فرماید که اگر از او تشکر کردی، از من تشکر کردی.

این روایت از امام رضا (ع) است که عموم مردم به غلط می‌گویند: «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» که غلط مشهوری است. «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل»^{۱۷}. این فرمایش امام رضا (ع) است. حضرت خیلی دقیق بیان می‌کنند. شما که یک لطفی به من می‌کنی، در واقع داری به من نعمت می‌دهی. روایت «من لم یشکر المخلوق»، مضمون درستی ندارد. به چه اعتبار؟ هر طور باشد؟ نه، باید یک لطفی به من بکنند: «منعم من المخلوقین» که شکر را به دنبال بیاورد. معنای توحید هم همین است. ما بدون اسباب، توحید نداریم. خدا این طور خواسته است. این روایت در اصول کافی است که «أبی الله أن یجری الأشياء إلا بأسباب»^{۱۸}. ما باید این نکته‌ها را درست بفهمیم. معنای «لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین»^{۱۹} چیست؟ دقیقاً به همین معناست. پس ما القای اعتماد به نفس بدون توجه به خدا نداریم، ولی با توجه، شخص حیات پیدا می‌کند، چون به حیات ابدی تکیه پیدا کرده است.

از این رو، همه معارف ما توحیدی است. انسان‌شناسی، نبوت و فقه ما، توحیدی است. هیچ چیزی خارج از توحید نداریم. می‌فرماید دقیق توحید را بفهمیم.

مسئله اینک خدا به انسان استعداد و توانایی داده، سخن درستی است. ما هم یک وقتی انسان را به این نکته متوجه می‌کنیم و می‌گوییم خدا توجه کرده و تو هم نمی‌توانی بدون توجه به خودت حرکت کنی، ولی به ظاهر این واژه مقداری توجه را غلیظ‌تر مطرح می‌کند و می‌گوید اعتماد به نفس.

در تعالیم دینی اعتماد به نفس بدون توجه به خدا معنا ندارد. وقتی می‌گویید در کنار هم باشد، ممکن است کسی این طور اشکال کند که بالاخره تو می‌خواهی به اسباب توجه کنی. توجه تو به همان کسی باشد که به تو نعمت داده. توجه داری که خدا به تو این استعداد را داده، ولی وقتی می‌خواهی حرکت کنی، با لحاظ این که خدا این استعداد را به تو داده، باز به این استعداد توجه بکنی. عیبی ندارد، چون استعدادی که خدا داده، با این دید باز به خدا ربط پیدا کرده است.

مسئله این با اعتماد و تکیه بر اسباب یکی نیست؟

نه خیر. در روایت که در بحر نیز هست، در ذیل آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِکُونَ»^{۲۰}، حضرت می‌فرماید: یکی از مصادیق آیه این است که من بگویم اگر فلانی نبود، من هلاک می‌شدم. به حضرت عرض کردند: اگر این طور است که کمیت همه ما لنگ است. حضرت فرمودند: نه اگر این گونه بگوییم و این گونه باور داشته باشیم که اگر خدا این شخص را در مسیر من قرار

جهت حساب می‌شویم که خدا این نعمت را به ما داده و ما را این گونه آفریده است. اعتماد به نفس به این معناست که خدای متعال انسان را با ظرفیت‌هایی آفریده و بهترین نعمت، نعمت وجود است، منتها باید درست توجه کنیم، نه این اعتماد به نفس جدید که در روان‌شناسی مطرح است. این موردها از غرب آمده است. ما به صورت عمیق، همه معارف را در دین مان داریم. اینها وقتی یک پایشان لنگ می‌زند، به مسائل انحرافی می‌زنند، اما این کار برای ما لازم نیست، بلکه وقتی که اعتماد به نفس مان ضعیف شود، باید توسل و توکل مان و اعتماد به نفس مان قوی شود.

شخصی خدمت امام علی (ع) می‌آید و می‌گوید که من موفق نشدم نماز شب بخوانم. حضرت می‌فرماید: «قد قیدتک ذنوبک». او می‌خواهد به انجام عمل خوب موفق بشود. از این رو، حضرت او را متوجه خودش می‌کند که تو چه کار کردی؟ او را رها نکرده.

همه مسائل تربیتی ما درباره این موضوع است که انسان به خودش توجه داشته باشد، منتها خودی که خداگونه است، نه خودی که جدا از خداست. ما از دیدگاه دین، اصلاً موجودی نداریم که از خدا جدا باشد. «کل شیء هالک إلا وجهه»^{۲۱} اصلاً چنین موجوی وجود ندارد، نه این که یهلاک. هر چیزی جز وجه خدا هالک و نابود است. وجه یعنی «ما یواجه به الشیء»، یعنی ما به هر موجودی که دقت کنیم، خدا را به ما نشان می‌دهد. در عین حال که این موجود است، ولی آیه است و بهترین آیه نفس است. فرمود: «سَتَرِبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^{۲۲}. روح انسان را حساب کرده است.



مسئله اجازه بفرمائید وارد بحث تربیتی بشویم. چطور می‌شود طلبه را این گونه تربیت کرد و بار آورد که از همان ابتدا که شروع به سلوک علمی می‌کند، به توانائی‌های خودش اعتماد کند و به خودباوری علمی برسد؟

باید محیطی که طلبه در آن زندگی می‌کند، با تربیت دینی مناسب باشد. ما باید فضا سازی بکنیم، ولی متأسفانه از این مسئله غافلیم. برای نمونه، ما در پذیرش‌هایمان می‌بینیم که فقط نمره را می‌بینند و به چیزهای دیگر کمتر توجه می‌کنند. حالا ممکن است در آن رشته‌ای که بوده، موفق نبوده، ولی این‌جا بیاید موفق بشود. من این را به دوستان هم برای پذیرش سال اول طلاب گفتم که با این دیدگاه وارد نشوید و خیلی هم کارساز بود، بلکه باید ببینید شخص از چه خانواده‌ای است و چه حال و هوایی دارد. گاهی فرد حال و هوای معنوی دارد و این معنویت با تحریک در جهت درس به هم کمک می‌کند. از این رو، شخص به نتایج عالی دست می‌یابد. مگر عالمان ما که علم دین را تا به این‌جا کشانده‌اند، همه از نوابغ بودند؟ نه، عده‌ای از آنها خیلی هم کندذهن بودند، بلکه با اتکا به خداوند، بسیار کوشیدند. علامه طباطبایی درباره زندگی‌اش می‌نویسد که دو - سه سال در مقدمات ماندم که یک بار استاد گفت که شما خیلی ما را معطل می‌کنی. ایشان می‌گوید جلوی تپه‌ای که نزدیک خانه ما بود، دو رکعت نماز خواندم که خدایا من نمی‌توانم نیش زبان استاد را تحمل کنم یا به من استعدادی بده یا مرا عوض کن. از آن به بعد استعداد سرشاری پیدا کردم که تا خارج سطح را خودم می‌خواندم و برای حل اشکال سر درس می‌رفتم. علامه هم کمک گرفته و هم استعدادش را به کار گرفته و هم سر درس رفته و هم حق استاد را ادا کرده بود. از این رو، ما باید فردی جامع باشیم. متأسفانه کمتر به این گونه مسائل توجه می‌کنیم. ما به دلیل زحماتی که ایشان کشیدند، به موفقیت‌های بسیاری در علوم گوناگون در حوزه رسیدیم. ایشان شب‌های بهار و تابستان تا صبح بیدار بوده و حتی در ماه رمضان کتاب می‌نوشت. بعضی از کتاب‌هایشان در شب قدر تمام شده. توکل و تلاش را با هم داشتند، هر کدام سر جای خودش. توسل نیز داشتند. می‌بینیم بزرگان ما اهل توسل بودند و در به رویشان باز می‌شده. متأسفانه گاهی ما یک طرفه می‌رویم. مثلاً وقتی بحث پژوهش به میان می‌آید، از دیگر مسائل غفلت می‌کنیم. این پژوهش برای چیست؟ وقتی رشد علمی شکل بگیرد، آخرش چه می‌شود؟ از این رو، هر دو باید در کنار هم باشد، هم رشد علمی و هم معنوی.

در حدیث چهارم کتاب الحجه در اصول کافی هست که وقتی آن شامی می‌آید، امام صادق (علیه السلام) برای مباحثه درباره امامت، شاگردانش را به جان او می‌اندازد. هشام بن

خاصی هم به بزرگان اهل معرفت، علمای نجف، فقها و مرحوم آقای قاضی اشاره کردند. اسم مرحوم آقای قاضی و مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی را نیز بردند. آنچه انقلاب را به پا کرد، تربیت توحیدی بود که دنیا را نیز به حسب ظاهر متحول کرد. اینها وسیله‌اند. خدا می‌خواست به وسیله بنده صالحش که تربیت شده بود، این کار را انجام بدهد. وقتی امام در مسند حکومت است، می‌گوید نه من کاری کردم و نه شما. هیچ گردی به دامن اینها ننشسته. وقتی شهید بهشتی نزد ایشان است و مردم از پشت در می‌گویند: درود بر خمینی، ایشان می‌فرماید: اگر گفتند مرگ بر تو نباید در تو تحولی ایجاد شود. به نوعی داشتند خبر می‌دادند که شهید بهشتی این‌طوری می‌شود که همین‌طور هم شد. به هر حال باید این گونه اعمالمان با مسائل عملی همراه باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سوره بقره، آیه ۳۱
۲. من لا یخضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴
۳. سوره کهف، آیه ۶۶
۴. سوره مائده، آیه ۱۰۱
۵. الکافی، ج ۶، ص ۳۸۱
۶. سوره بقره، آیه ۳۰
۷. سوره طه، آیه ۱۱۵
۸. نهج‌البلاغه، رساله ۴۷
۹. سوره طلاق، آیه ۳
۱۰. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹
۱۱. سوره انفال، آیه ۱۷
۱۲. سوره مائده، آیه ۱۰۵
۱۳. سوره تین، آیه ۴
۱۴. سوره قصص، آیه ۸۸
۱۵. سوره فصلت، آیه ۵۳
۱۶. سوره یوسف، آیه ۱۰۶
۱۷. وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۳
۱۸. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳
۱۹. بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۹۷
۲۰. سوره یوسف، آیه ۱۱۱

سالم هست. مروان طاق و چند نفر دیگر نیز هستند. سپس حضرت منتظر هشام بن حکم می‌ماند. هشام می‌آید و حضرت خیلی خوش‌حال می‌شود. بعد از این‌که همه آنها مباحثه کردند و به گونه‌ای شامی مجاب شد، او را با هشام وارد بحث، بعد نیز بایکوت می‌کند. به ظاهر نیز وی به امامت حضرت معتقد می‌شود. بعد حضرت این شاگردان را رده‌بندی می‌کند. به یکی از آنها می‌فرماید: تو با باطل احتجاج می‌کنی و می‌افتی. بعد به هشام می‌فرماید: تو وقتی می‌خواهی بیفتی، پر می‌کشی و بعد تشویق می‌کند که کسی مثل تو باید وارد این مسائل شود، سپس می‌فرماید: مواظب باش و ارتباطت را با خدا قطع نکن.

تعلیم و رشد ظرفیت علمی با تربیت همراه است. ما متأسفانه از این موردها غفلت می‌کنیم. بنده در مصاحبه‌ها عرض کرده‌ام که مسائل تربیتی از شورای عالی باید شروع شود و فقط قصدمان اجرای محتوای دین باشد. یک موقع اگر من نتوانستم و رفیقم بهتر می‌تواند کار کند، من خودم را کنار بکشم. این کار باید از ما که جزو رؤسا هستیم، شروع شود. نگوییم نظر من هر طور هست، باید اجرا شود، ولو عده‌ای دچار خسارت علمی شوند. خب اگر هوا و هوس حاکم شود، ما دیگر چه توقعی می‌توانیم از مدیران و استادانمان داشته باشیم. آن صیغه تربیتی باید بر همه فعالیت‌ها حاکم شود. به نظر حقیر، صیغه تربیتی در همه معارف دین هست. وقتی قرآن دارد دیدگاه توحیدی را مطرح و ما را تربیت می‌کند که فکرمان با این دیدگاه توحیدی رشد کند و غذای فکری ما باشد. یا وقتی مسئله‌ای اخلاقی را می‌گوید، تربیت همراه آن هست که من با این مسئله تربیت می‌شوم یا وقتی قضیه‌ای تاریخی را می‌گوید، صیغه تربیتی دارد؛ «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى»^{۲۰}. خداوند همه قضایای عجیب حضرت یوسف و حضرت یعقوب و برادران را بیان می‌کند. ما نیز باید این گونه وارد شویم.

در فرمایش مقام معظم رهبری دیدیم که هم به مسئله پژوهش توجه داشتند، هم به مسئله تربیت معنوی، اخلاقی و حتی سیر و سلوکی. ایشان در آن سفر به روش



طلبه باید کسب خودباوری را عبادت بداند

جایگاه خودباوری در علوم تربیتی در گفت‌وگو با حجت الاسلام زارعان

مصاحبه

میثم واحدی

اشاره

حجت الاسلام و المسلمین

محمدجواد زارعان متولد ۱۳۳۹ در

شهرضا. عضو هیئت علمی و گروه

آموزشی و پژوهشی علوم تربیتی

موسسه امام خمینی و معاون آموزشی

جامعه المصطفی‌العالمیه میباشند. ایشان

دارای مدرک دکترا در رشته علوم

تربیتی از دانشگاه مک گیل کانادا

می‌باشند. همچنین در دانشگاه‌های

آزاد قم، شهید بهشتی، تربیت مدرس

و همچنین در نهادهای حوزوی حوزه

علمیه قم و موسسه امام خمینی تدریس

داشته و دارند. «فلسفه روانشناسی و

نقد آن» و «روانشناسی رشد با نگرش

به منابع اسلامی» عنوان کتاب‌هایی

است که از ایشان به چاپ رسیده

است، همچنین «ادراک حسی، رویکردی

فلسفی»، «اصول و بایسته‌های

اصلاحات» و «تربیت دینی، تربیت

لیبرال» عنوان تعدادی از مقالات چاپ

شده ایشان است. وی در حال حاضر

ریاست موسسه آموزش‌های اخلاق و

تربیت را بر عهده دارد.

مسئله موضوع این شماره نشریه رهنامه پژوهش که در راستای مسائل مرتبط با فرهنگ علمی حوزه قدم بر می‌دارد، بحث خودباوری علمی است. گفتگو را با این سؤال شروع کنیم که عالمان علوم تربیتی، مفهوم خودباوری علمی را چگونه تعریف می‌کنند؟ و سؤال دوم اینکه در مباحث علوم تربیتی چه مفاهیمی در ارتباط با مفهوم خودباوری و اعتماد به نفس وجود دارد؟

مسئله خودباوری و به‌طور مشخص خودباوری علمی که مربوط به فضای علمی طلبه و دانشجو می‌شود، از این جهت که با سرنوشت علمی و رشد و پیشرفت علمی فرد و حتی جامعه ارتباط مستقیم دارد، اهمیت مضاعف نسبت به موضوعاتی که این ویژگی را ندارند، می‌یابد و اثرات عمده و ماندگار فردی و اجتماعی در پی دارد.

در بحث ما، یک طلبه در حال رشد دارای یک دوره قبل تحصیل طلبگی، یک دوره تحصیلی مشخص و سپس یک دوره بازدهی است؛ یعنی عمر او را به سه وهله تقسیم می‌کنیم. اگر دوره قبل از تحصیل و دوره تحصیل شخص که شاید حدود ۲۰ تا ۳۰ سال باشد، با رنگ خودباوری ترکیب گردد، دوره بازدهی او، معنادار و نتیجه‌بخش خواهد بود. ولی اگر این اتفاق نیفتد نتیجه‌اش تقریباً به نوعی بطالت فرد و یا شاید زندانی شدن همه آن چیزهایی می‌شود که یاد می‌گیرد، بدون اینکه هیچ نتیجه‌ای برای خود فرد یا جامعه داشته باشد. چون فرد در اثر نداشتن خودباوری به دو مشکل برخورد می‌کند. یا اینکه جرأت تحلیل و اعتماد بر حرف خود را ندارد و یا اگر این اعتماد را هم پیدا نکند جرأت تجلی و انعکاس آنها را نخواهد داشت. این راجع به اهمیت بحث است.

اما قاعدتاً اگر بخواهیم طبق روال طلبگی بحث کنیم باید اول بگوییم منظورمان از خودباوری چیست، این مفهوم چه ویژگی‌هایی دارد، چه کاراکترهایی در فرد ایجاد می‌کند که بر اثر آن به یک فرد عنوان خودباور می‌دهیم و دیگری را فاقد خودباوری می‌دانیم.

برای تعریف مفهوم خودباوری میتوان انعکاس‌ها و نشانه‌های آن را در سه بُعد شناختی، انگیزشی و رفتاری فرد تعیین و مشخص کرد. انعکاس در این سه بعد، مجموعه‌ای خواهد بود که ما به آنها می‌گوییم خودباوری. به این معنا که یک جنبه انسان، جنبه عقلانی و شناختی اوست؛ یک جنبه، جنبه هیجانی، عاطفی و انفعالی و احساسی اوست؛ یک جنبه هم جنبه رفتاری و کنشی انسان است. ما خودباوری را در قالب این مدل، تعریف می‌کنیم.

شخص خودباور کسی است که اولاً شناخت صحیح و متعادل از ویژگی‌های مثبت و منفی خود دارد. این در بعد شناختی است. نکته دوم این است که احساسات و انفعالات و انگیزش‌های خود را به سمت آن شناخت سوق می‌دهد. یعنی پس از شناخت صحیح از خودش و از ویژگی‌ها و صفات منفی و مثبت خویش، سعی می‌کند نسبت به آنها باور و انگیزه پیدا کند. به این معنا که آنچه را که از خود میدانند، از نظر تعلقات نیز به همان شکل به آنها وابسته و متعلق بوده و همان احساس را نسبت به آنها داشته باشد. توجه شود که این امر کاملاً با شناخت متفاوت است. گاهی ممکن است شناخت اتفاق بیفتد اما آدم نسبت به آن تعلق انگیزشی نداشته باشد. نکته سوم بعد رفتاری است. یعنی پس از شناخت ویژگی‌های مثبت و منفی خود و سوق دادن انگیزه‌ها و تعلقات خود به سمت آن، در رفتار هم براساس آنها عمل کند. ممکن است این مرحله بطور اتوماتیک ووار اتفاق بیفتد و انسان هم چندان متوجه آن نباشد. بنابراین اگر منشور سه بعدی در شخصی تحقق پیدا نکند او یک شخص خودباور است. یک انسان



الگو دلیل دوستانان موجه است اوستادشان کجا روی پای خویش ایستاده تا دوستانان ز بر کنند صیغه‌ی ایستادگی بروی پای خویش را؟..

خیلی از مباحث دیگر مثلاً مباحث ایمانی و معنوی نیز این گونه هستند. مباحث ارزشهای اخلاقی نیز این چوری هستند. خیلی زمان گیر است پاسخ به اینکه در وقت نوجوانی یک فردی که احیاناً هیچ وقت با ارزشهای دینی ارتباطی نداشته بگوید چگونه می توانم به خداوند علاقمند بشوم؟ نمی گوئیم نمی شود اما قطعاً می گوئیم ای کاش پدر و مادر تو از بیست سال پیش سوال کرده بودند و خودشان الگوهای صحیحی بودند تا امروز بطور اتوماتیکوار به آن نتیجه رسیده بودی. این نکته اول ماست که شاید بشود گفت مخاطب اصلی در این فضا، مربیان، خانواده ها، معلمان و کسانی هستند که تأثیرگذاران اولیه در رشد کودکی و حتی نوزادی بچه هستند تا به این مرحله برسند.

اگر سوال بکنید علوم تربیتی بحث خودباوری را از کجا شروع می کند و چگونه وارد بحث خودباوری می شود، عرض می کنم اگر مباحث وراثتی و مباحثی که قبل از تولد فرزند، ارتباط به فرزند دارد را فاکتور بگیریم ولی قطعاً با ابتدای تولد کودک مباحث علوم تربیتی با بحث خودباوری شروع می شود و اولین و مهمترین بحث خودباوری با بحث الگوبرداری مطرح می شود.

سرفصل مهم در مباحث علوم تربیتی بحث الگوبرداری است. بحث این است که پدر و مادر در رفتار خودشان صرف نظر از آموزش هایی که به کودک می دهند با الگوبرداری، می توانند خودباوری را ایجاد کرده، تلقین کنند و موانع آن را از بین ببرند و یا زمینه های تحقق آن را ایجاد کنند. اگر پدر یا مادری، عبارات و کلماتش با همسرش در حضور فرزند، آن که به خیال خود فکر می کند متوجه نمی شود، در حالی که گیرایی بالایی دارد و گفته ها و شنیده های ما را ضبط می کند، اینگونه باشد که: نمی توانیم، نمی شود، ممکن نیست، حالا بینم دیگران چی می گویند، باید از آنها بپرسیم و به نظر آنها عمل بکنیم و امثال این تعابیر. تمام این تعابیر و گفته ها و رفتارها نوعی احساس ضعف و احساس عدم اتکای به خود را به کودک القا می کند. القای این احساس که کارها بنیست است و جرأت ورود پیدا نمی کنیم بطور اتوماتیکوار تأثیر جدی می گذارد. بالعکس هم است. یعنی اگر در الگوبرداری اولیه، مادر و پدر، در تعاملات خودشان، تعابیری مانند بیاورم این کار را بکنیم و می توانیم، ممکن است، می شود و... بکار ببرند که حکایت از یک اراده و عزم جدی در آنها داشته باشد، در خیلی از موارد، حداقل در درصدی از رفتار فرزند متجلی خواهد شد. حتی زمانی که کودک لب به سخن باز نکرده، یعنی فقط زمان یادگیری و جذبش است و دارد فرا می گیرد نیز این تأثیرپذیری مطرح است.

قدم بعد از خانواده در بحث الگوبرداری، معلم است. معلمین هم خودشان شخصاً و هم از طریق محتوای کار آموزشی آنها و شیوه آموزش ایشان و فضای آموزشی می توانند در کنار پدر و مادر، الگوبردازان مؤثری برای خودباوری و یا از دست دادن خودباوری باشند. بد نیست تأکید بشود که گاهی اوقات در بحث تدریس و آموزش، ممکن است محتوای تدریس و مطالب ما، محتوای خودباوری باشد اما نحوه القای ما و نحوه باور ما بر خلافتش باشد. یعنی مثلاً من دارم درس خودباوری می دهم و می گویم ایرانی می تواند، جوان ایرانی می تواند، متن هم درباره خودباوری است، اما در آخر فرض کنیم یک نفر از معلم سوال بکند که اجازه هست که در مورد فلان مسئله تحقیقی بکنم و بیاورم. معلم کافی است بگوید بعید است بتوانی، فعلاً زود است، بعداً برایت می گویم. یا مثلاً در درس انشا معمول بوده به بچه ها بگویند اگر خودتان نتوانستید بنویسید از پدر و مادرتان کمک بگیرید و بنویسید. یا رایج تر اینکه انشایی را تمجید کنیم که کار خود شخص نبوده و صرفاً زیبا نوشته شده باشد، و اگر شاگردی با ابتکار و اختراع خودش متنی را نوشته باشد چونکه سطح آن متن پایین است آن را مورد سرزنش قرار بدهیم. یعنی عملاً بر خلاف متن درسی که خودباوری است، از دست دادن خودباوری را تلقین کنیم.

باز در ادامه پاسخ به این سوال که چه سرفصلهایی در علوم تربیتی در ارتباط با خودباوری و اعتماد به نفس مطرح است، عرض کنم که در علوم تربیتی به خصوص در مباحث جدیدتر، بحثی به عنوان «آموزش ارزش» مطرح است، که در واقع با این سؤال شروع

خودباور، در باور نسبت به خودش شناخت دقیق دارد، احساسش نسبت به خود، هموار است یعنی انگیزه متناسب با شناخت دارد و رفتارش را بر همین اساس شکل می دهد. یک نکته مهم اینکه خودباوری، فی نفسه ارزشمند نیست بلکه بسته به متعلقش ارزشمند می شود. و دیگر اینکه درجه اش هم ممکن است متفاوت باشد. یعنی ممکن است نکات منفی زیادی در وجود من باشد و همه آنها را باور کرده باشم، بنابراین خودباوری دارم اما خودباوری من روی نکات منفی و ارزش های منفی است.

آیا خودباوری یک مفهوم بسیط است یا اینکه اجزایی دارد؟

ما خودباوری را یک مقوله انتزاعی و در فضا نمی دانیم. همانطور که عرض کردم این مقوله سه بُعد دارد. یکی از ابعادش رفتار است. یکی از ابعادش انگیزه و احساسات نسبت به آن است و یکی هم شناخت است. اینکه من آدم خودباوری باشم یعنی چه. تعریف ما از خودباوری اساس کار است. یک تعریفی می تواند این باشد که فقط شناخت کفایت می کند، مثلاً من می دانم آدم قوی ای هستم. در حالت دوم می توان خودباوری را به شناخت و گرایش تعریف کرد، اما رفتار را به آن ضمیمه نکرد مثلاً اینکه بگویم من قوت خود را می شناسم و از قوت خودم خوشم می آید؛ یعنی ملائم و مناسب با نفس من است. ولی اگر رفتار را به آن ضمیمه نکنیم، خودباوری تجلی پیدا نمی کند. لذا برای اینکه امری مشمول تعریف ما از خودباوری بشود باید علاوه بر شناخت و گرایش، ما به ازای خارجی داشته باشد.

ممکن است به ذهن خطور کند که خودباوری فی نفسه چیز خوبی است. اگر آن را تحلیل بکنیم یعنی مثلاً آدم جرأت و جسارت کافی را داشته باشد در ابراز عقیده، در حضور در اجتماع، در اظهار نظر و در استقلال فکری. اینها خوب است اشکال ندارد. اما باید توجه شود که این یک بخش از خودباوری است. کمال خودباوری به این است که من این استقلال فکری را نیز دوست داشته باشم و برایم سخت نباشد. ثانیاً سعی کنم ابرازش کنم، بنابراین اگر این سه تا شد، آن وقت بعدش بلافاصله سوال می شود این استقلال فکری در کجاها تحقق پیدا می کند؟ در چه فکر و عمل و رفتاری؟ پس به تنهایی ارزش مثبت و منفی پیدا نمی کند؛ ولو اینکه از یک زاویه ممکن است بگوئید خودباوری چیز خوبی است. اما اینکه این آدمی که خودباور است آدم درستی است یا نه، لزوماً نمی توان گفت. مانند عزت نفس، در عزت نفس هم خیلی از افرادی را که ما مثبت نمی دانیم، ممکن است دارای عزت نفس بالا باشند اما لزوماً نمی توانیم عنوان ارزشمند به آنها بزنیم. اینها راجع به بحث تعریف است.

اما وارد بحث دوم شویم که به بستر علمی خودباوری مرتبط است. مفهوم خودباوری از طرفی چون به نفس و روان انسان تعلق دارد، در مباحث روانشناختی مطرح می شود. یعنی بُعد روانشناختی دارد و از طرفی به دلیل ارتباط انسان با اجتماع و به دلیل اینکه در جوامع، جلوه دارد، در مباحث جامعه شناختی بحث می شود و همچنین به دلیل اینکه ویژگی ای است که نیاز به پروراندن و تربیت دارد، یعنی مفهوم و مقوله ای است در وجود انسان که اگر خوب با آن تعامل بکنیم رشد می کند در علوم تربیتی هم از آن بحث می شود. لذا از نگاه علوم تربیتی به این جهت در بحث خودباوری وارد می شویم که معتقدیم مفهوم خودباوری را که از نظر روانشناختی تحلیل کرده ایم می توانیم در انسانها ایجاد کرده، پرورش داده و به اوج برسانیم و چون پروسه تربیتی به آن تعلق می گیرد، پس در علوم تربیتی هم مطرح می شود. سوال این است که آیا علوم تربیتی در مفهوم خودباوری حرفی دارد یا ندارد؟ در بحثهای روانشناختی، خودباوری را به عنوان یک مقوله بماهو مطرح می کنیم، یعنی اینکه خودباوری چیست و عوامل تأثیرگذاری اش چیست. اما اینکه مثلاً آیا در مورد طلبه، می توانیم این مقوله را رشد بدهیم و چگونگی این رشد، در نگاه تربیتی و علوم تربیتی بحث می شود.

مقوله خودباوری در نگاه علوم تربیتی از زاویه های مختلفی مورد توجه قرار می گیرد یکی این که مثل خیلی از مقوله های تربیتی دیگر، نیازمند توجه به آن از دوره کودکی است.



یک انسان خودباور، در باور نسبت به خودش شناخت دقیق دارد، احساسش نسبت به خود، هموار است یعنی انگیزه متناسب با شناخت دارد و رفتارش را بر همین اساس شکل می‌دهد.

در اشخاص شکوفا کنیم، معنایش این است که بخش زیادی از استعدادهای فرد عملاً به حالت رکود و خمودی کشیده شده و فرد در درون خودش بمیرد ولو اینکه در شکل ظاهری دارد رشد می‌کند. بسیاری از افراد انسانی بخاطر نداشتن خودباوری درصد بالایی از استعدادهای خود را با خود دفن می‌کنند و شکوفا نمی‌سازند. چه بسا رار استعدادهایی که در انسان وجود دارد اما به دلیل اینکه زمینه شکوفایی‌اش فراهم نمی‌شود به آن نمی‌رسند و فرد به سن کهولت می‌رسد و استعدادش از بین می‌رود. یکی از عوامل اصلی عدم بروز این استعدادها این است که فرد در سه مقوله به خودش نرسیده است؛ اولاً آنها را نشناخته، ثانیاً باور انگیزشی نسبت به آنها پیدا نکرده است و ثالثاً در مقام رفتار سستی و تنبلی کرده است.

آموزش ارزش معنی ندارد، این تحمیل است، این القای عقیده و شستشوی مغزی است و امثال اینها. پس بگذارید نسل آینده خودش آزادانه انتخاب بکند. از سوی دیگر هم به نسل جدید القاء می‌شود که پیشرفت و رشد در نزد آنهاست و رفته رفته بطور آرام و خاموش یک نوع سلب خودباوری از نسل حاضر انجام بگیرد. ولی به هر حال ما معتقدیم ارزشهای ما، ارزشهای اسلامی و بومی، باید به نسل آینده منتقل شود ولی تحمیل بر نسل آینده نشود. در جمع انبوه ارزشهای اسلامی و بومی، یکی از ارزشهایی که به طور جدی باید القا بشود، خودباوری است. خودباوری نه تنها در بحث دینی بلکه در کلیت رشد انسانی امر لازم به توجه است. در قلمروی فردی اگر بخواهیم استعدادهای یک فرد شکوفا بشود و واقعا نسبت به او دغدغه و دلسوزی داشته باشیم، باید این زمینه را در او فراهم کرد تا به خودش اتکا کند. شناخت از خود پیدا کن، نقاط مثبت و منفی خود را بشناسد و باور بکند و براساس آن سعی بکند استعداد درونی خود را متجلی و شکوفا بکند. اگر سعی نکنیم خودباوری را

یکی از عوامل اصلی عدم بروز این استعدادها این است که فرد در سه مقوله به خودش نرسیده است؛ اولاً آنها را نشناخته، ثانیاً باور انگیزشی نسبت به آنها پیدا نکرده است و ثالثاً در مقام رفتار سستی و تنبلی کرده است.

می‌شود که آیا ما می‌توانیم ارزشهایی را که خودمان داریم و در نسل فعلی موجود است به نسل بعدی آموزش بدهیم؟ اصلاً باید این کار را بکنیم یا نه؟ بحث‌های زیادی شده و مقالات و کتابهای مختلفی نوشته شده و اختلاف نظرهای زیادی هم وجود دارد. مخصوصاً وقتی به بحثهای اخلاقی و دینی، که به طور مشخص تعریف ارزشی در آن مصداق پیدا می‌کند، می‌رسد بعضی نگاههای مادی و سکولار به این سمت می‌روند که نه می‌توانیم و نه باید ارزشهایمان را به نسل بعد منتقل بکنیم. بنابر این نظر آزادی و باز گذاشتن فضا برای نسل آینده اقتضا می‌کند که ما آموزش

ندهم و نسل نو خودشان ارزشها را به دست بیاورند. نتیجه این فرایند، این است که بسیاری از ارزشهایی را که بزرگترها و نسل قبل ما به دلیل اطلاعات خود و تجارب زیاد به آن رسیده‌اند، منتقل نشود و یک انفکاک و خلأ ارزشی ایجاد بشود. ما معتقدیم که باید ارزشهای خودمان را به نسل آینده خودمان البته با روال و متد صحیح آموزش بدهیم و بنده فکر می‌کنم یکی از ارزشهایی که مخصوصاً در کشور ما در شرائط حاضر و در نگاههای آمیخته با بیداری نسل حاضر که متوجه وضعیت اجتماعی خودشان شده‌اند باید مورد توجه جدی قرار بگیرد همین مفهوم خودباوری است. این از آمال و آرزوهای استعمارگران و مستکبران عالم است که نسل حاضر خودباور نباشد و چه بسا اینها را در لایه‌های مباحث علمی هم آورده باشند و به همین شکل به ما خورانده باشند که شما ضرورت ندارد که برگردید و تاریخ خودتان را و گذشته را نگاه بکنید و به قول خودشان حالت ارتجاعی پیدا بکنید. ضرورت ندارد به نسل آینده بگویید چه ارزشهایی دارید. اینها را می‌گویند منتهی با رنگ و لعاب علمی خودش که مثلاً



کسی که از اقتدار ملی صحبت می‌کند هیچ وقت به این معنا نیست که من شخص خودم نیستم. دقیقاً بر عکس او می‌گویند من فرد بزرگی شده‌ام و گنجایش پیدا کرده‌ام که کل اقتدار ملی را در وجود خودم ببینم.

که برای اینکه شخص خودباور بشود ما باید ارزشها را به او آموزش بدهیم چنانچه گفتید اگر ارزشها، توانائی‌ها و موفقیت‌های گذشتگان خودی را به آیندگان آموزش ندهیم خودباوری آنها سلب می‌شود. آیا این بدان معنی است که خودباوری را به عنوان یک ارزش باید آموزش بدهیم؟

عرض کردم در یک نگاه کلی باید ارزشها منتقل بشود و یکی از این ارزشهایی که ما به آن رسیده‌ایم این است که خودباوری یک مقوله مثبتی است. بنابراین خودباوری را هم باید به عنوان یک ارزش منتقل کنیم. نکته دوم این بود که خودباوری مثل خیلی از ارزشهای دیگر، نیاز به پروراندن و تربیت دارد. یعنی ما باید همراه با کودک خودمان، همراه با نوجوان خودمان، همراه با جوان خودمان، ادامه بدهیم تا او به مرحله خودباوری برسد و در فرازهایی که احياناً نقاطی به وجود می‌آید که عوامل کاهش‌دهنده یا سلب‌کننده خودباوری هستند آنها را شناسایی بکنیم و از بین ببریم. فرایند این رشد دقیقاً عین رشد بدنی در مورد کودکان است. در مورد رشد بدنی، به تغذیه مناسب می‌رسیم، واکسیناسیون مناسب انجام می‌دهیم تا از بیماری جلوگیری شود، به علایم هشداردهنده توجه می‌کنیم. باید عین این امر را در مورد خودباوری هم داشته باشیم و به محض اینکه احساس کردیم مثلاً اگر کودک در فضای اجتماعی در کلاس اول ابتدایی انس نمی‌گیرد با بچه‌ها و جرأت حضور در اجتماع را ندارد، کار خودش برایش ارزشمند نیست، چیزی که می‌نویسد و یا دفترچه مشقش برایش ارزش ندارد که چه کار قشنگی کردم چه خط قشنگی نوشتم. هر یک از این هشدارها که بوجود آمد بلافاصله باید به مشاور مراجعه کنیم و دنبال حل آن باشیم.

یکی دیگر از چیزهایی که در علوم تربیتی و در روان‌شناختی به آن توجه می‌شود بحث شخصیت است. کلمه شخصیت کلمه گویا و روشنی است و از کلمه شخص آمده است. بدین معنا که هر کس برای خودش یک شخص است. یعنی تو به خودی خود، خودت هستی و کاملاً متمایز از دیگران هستی. اگر هفت میلیارد آدم داریم، تو هم یکی از آنها هستی، تو جذب شده و حل شده در آنها نیستی که پیرو آنها باشی بلکه تو می‌توانی از طرف دیگر بروی و آنها به دنبال تو بیایند. منحصر به فرد بودن هر انسانی و متمایز بودن از همه انسانهای دیگر یک مقوله قابل توجه و مرتبط با بحث خودباوری است. باید به این نتیجه برسیم که مثل بقیه آدمها، من هم برای خودم کسی هستم مثل انگشتان دست که هر یک ویژگی خاص خود را دارند. این ویژگی هم در تجربه روانشناختی و هم در علوم تربیتی و تربیت کردن فرد براساس شخصیت و منحصر به فرد بودن، قابل توجه است.

این فردیت و احساس تمایز، چگونه می‌تواند به مقولاتی چون خودباوری صنفی و ملی و ... تعمیم یابد؟

من اگر ملت، ملیت و وطن خودم را قبول داشته باشم به مرحله‌ای می‌رسم که خودم را

و ویژگی‌های خودم را و ویژگی‌های ملیتم را با یکدیگر ممزوج می‌کنم. گویا اقتدار ملی را در وجود خودم می‌بینم. بنابراین کسی که از اقتدار ملی صحبت می‌کند هیچ وقت به این معنا نیست که من شخص خودم نیستم. دقیقاً بر عکس او می‌گویند من فرد بزرگی شده‌ام و گنجایش پیدا کرده‌ام که کل اقتدار ملی را در وجود خودم ببینم. یعنی به نوعی انعکاس اقتدار ملی را در وجود خودش می‌بیند. به تعبیر دیگر، همه رشد کشورش، اقتدار و غرور ملی را در این خلاصه می‌کنند که اگر من بخواهم رشد کنم باید ابتدا این جمع به نتیجه برسد آنگاه من هم در سایه او به نتیجه و رشد می‌رسم. در فضای دینی نیز ما به مسائلی چون فناء فی الله و ذلت در مقابل خدا توصیه شده‌ایم. اینها را چطور می‌شود با اینکه من آدم منحصر به فردی هستم جمع کرد؟ شاید حل قضیه در این باشد که رسیدن به خدا و ذلیل شدن در مقابل خدا در اینجا به عینه همان اوج رشد کامل استعداد شخص و به نتیجه رسیدن اوست.

در واقع محور همچنان خود شخص است.

بله، منشاء و منبع شخص است. اما هدف یک چیز دیگر است. ولی در همه اینها منشاء خود فرد است. هیچ وقت نمی‌توانی بگویی از منبع وجود خودم صرف‌نظر می‌کنم ولی به خدا می‌رسم. تو باید از خودت استفاده بکنی تا به خدا برسی. و تمام استعداد به سوی خدا رفتن را از وجود خودت بیرون بکشی. کسی که به خدا رسیده از تمام وجود و استعداد خودش بهره برده است. در واقع تمام استعداد ما این است که به خدا، به بی‌نهایت برسیم. تا به جایی برسیم که درک کنیم که خودی نیست. مثل آنچه آدم در مسیر معشوقش می‌شود و توانایی و تمام عشق خود را برای شخصی دیگر مصرف می‌کند. بنابراین اگر ما بخواهیم به خودباوری ملی و یا خودباوری دینی و الهی برسیم دوباره باید به خودباوری خودمان برگردیم. آدمی که خودباور نباشد به خودباوری ملی هم نمی‌رسد. آدمی که خودباور نباشد به خودباوری الهی هم نمی‌رسد. چون هیچ وقت باورش نمی‌شود که من کسی هستم که می‌توانم تالی تلو امام باشم. معنایش این است که نمی‌تواند پایش را روی پله اول نردبان بگذارد. البته در کنارش شناخت و راهنمایی و مرشد می‌خواهد، اما باید منشاء و منبع وجودی خود را داشته باشد. همه اینها به بحث شخصیت بر میگردد. ما نباید بترسیم که اگر شخصیت فرد را تربیت کنیم یکی از خطراتش این خواهد بود که شخص از اجتماع می‌برد، از خدا می‌برد و به خودش بر می‌گردد. اتفاقاً تربیت شخص با ویژگیهای منفی و مثبتش، زمینه و بذر مناسب برای رسیدن به مقامات بالاتر است. بحث ملی و الهی تنها دو نمونه از مسائل است.

شاخص‌های یک آدم خودباور چیست؟

در این بحث نوشته‌ها و گفته‌ها زیاد است و برای کسانی که دنبال حل این مسئله هستند زمینه مطالعاتی فراوانی وجود دارد. من به عنوان نمونه چند شاخص را نام می‌برم. یکی از شاخص‌ها این است که ببینیم برای انجام دادن کارهایی که در فضای خارجی،



معمول آدمها دست به کار میشوند و آنرا انجام میدهند ما حاضر هستیم وارد عمل بشویم یا جرأتش را نداریم و تردید و شکی در ورود به این کار در وجودمان داریم. هر مقدار شک و تردید ما زیادتیر باشد از مرحله خودباوری دور هستیم. لذا من اگر خودم را بخواهم تست بکنم باید ببینیم که هموعان من و آدمهای مشابه من، در این سن و سال فلان کار را انجام میدهند آیا من هم می‌توانم یا نمی‌توانم. بعضی اوقات نیز راه حل قضیه این است که آدم خودش را ببندازد در وسط معرکه و کار را دنبال کند تا ترسش بریزد و به نوعی یک مهارت از درون در خودش ایجاد بکند.

از دیگر شاخصه‌ها استقلال در عمل و استقلال در فکر است که البته این با مشاوره و مشورت کردن با دیگران و یا سوال کردن منافات ندارد. فکر می‌کنم یکی از مواردی که تست خوبی برای شخص است این است که ببیند در مقابل مسائل اجتماعی چقدر مسئولیت‌پذیر است؟ شاید از مسئولیت‌پذیری اجتماعی ذهنمان به سمت قبول مدیریت و مسئولیتهای سنگین برود، ولی نه، منظور اعم از این موارد است؛ مثلا چقدر حاضر میداندار بشوم و کار زمین‌مانده را انجام دهم. در پرانتز شاید بشود گفت که مسئولیت‌پذیری در کنار کسب علم و کسب معنویت یکی از سه ضلع مهم ویژگیهای اصلی طلبگی ما است. چون طلبگی یک ارتباط مستقیم با مردم و اجتماع دارد و بحث ارتباطات و مسئولیت نسبت به مردم بطور واضح و بارزی جزو ماهیت طلبگی قرار گرفته است.

شاخص‌های فراوان دیگری نیز وجود دارد که پرداختن به آن فرصت دیگری می‌طلبد.

اما نکته بعدی اینکه برای کسب خودباوری و رشد آن نیاز به این داریم که در زندگی تمرین کنیم. علاوه بر بحث تربیت که ناظر به مربی و پدر و مادر و اینها است ولی اگر خود ما به این نقطه برسیم که خودباوری امر مهمی است و مثلا بدانیم که خودباوری ما ضعیف است آنگاه نیاز به تمرین پیدا می‌کنیم. این امر، دقیقا مانند کار بدنی

است. یعنی مثلا یک جوان ۲۰ ساله بطور اتوماتیک‌وار آدم قویتری از بقیه هم سن و سالهایش نمی‌شود - البته صرف‌نظر از عوامل ارثی و غیره - مگر اینکه مدام تمرین بکند و مثلا اگر امروز وزنه دو کیلویی بلند می‌کند فردا وزنه سه کیلویی بلند بکند پس نیاز به تمرین روزانه و کنترل دارد. دقیقا عین این قضیه در بحثهای غیر بدنی و غیرحرکتی ما وجود دارد. من اگر بخواهم حالت عاطفی خود نسبت به دیگران، حالت مؤانست با دیگران، حالت خوشرویی با دیگران، تعامل با دیگران را در خودم به حد مطلوبی برسانم نیازمند تمرین و مهارت است. تمرین به این معناست که ابتدا شاخصها را بدست آورم و در این راستا مشورت هم بکنم که به خطا نروم زیرا یکی از خطرات جدی امر خودباوری، بحث افراط و تفریط در آن است. ممکن است به هوای خودباوری به غرور و جسارتهای نامناسب دست بزنم و خدای ناکرده دچار مشکلات بعدی بشوم. یا فکر می‌کنم خودباوری این است که در سن و سال کم و با مقدار اندک دانش خود، باید دارای نظریه باشم و ایده‌پردازی بکنم. البته ما به طلبه می‌گوییم سعی کن ایده‌پردازی کنی ولی در حد و سن خودت و در قلمروی خودت اما اگر بنا باشد انتظار داشته باشم حرف من را همه گوش بکنند، اینها انحرافات کار است. و بعد از بدست آوردن شاخصها نیاز به تمرین، ممارست و مراقبت دائم داریم.

نکته پایانی بنده این است که طلبه باید خودباوری را و کسب خودباوری را بعنوان یک عبادت بداند و تلاش کند آن را در خودش تجلی بدهد. خودباوری، قدمی است برای رسیدن انسان به رشد بیشتر در مسیر صحیح، اگر مسیر صحیح را باور کرده باشیم و خودباوری لازمه حرکت در این مسیر است پس واجب است که این مقدمه را از باب وجوب مقدمه واجب کسب بکنیم. اگر برطرف کردن ضعف خودباوری در گرو نوشتن یک مقاله و چاپ آن است و یا در گرو جرأت کردن و سوال کردن در کلاس

و یا پذیرفتن مسئولیت اجتماعی و یا داشتن تعامل اجتماعی با دوستان و یا کنار گذاشتن خجالت و انزوا باشد، همه این کارها را باید به عنوان مقدمه واجب انجام دهم و این یک نوع خودسازی است و بعنوان یک عبادت تلقی می‌شود و بعنوان یک کار ارزشمند مورد رضایت خداوند قرار می‌گیرد و با همین نگاه کمک الهی هم انشاء... در پس او خواهد بود. فکر می‌کنم الحمدلله در فضای فعلی حوزوی بستر مناسبی داریم. از جمله نمونه‌ها و چهره‌های موفق که به نتایجی رسیدند و توانستند خودشان را نشان بدهند زیاد داریم، چنانچه ممکن است مصادیقی از استعدادها و تواناییهایی هم باشد که متاسفانه به دلیل اینکه دست به قلم نشدند یا سخن نگفتند و وارد اجتماع نشدند و از آنها استفاده نشده و انعکاس پیدا نکرده‌اند نیز مصادیقی داریم.

مصادیق بارز چهره‌های موفق و خودباور ما که در عصر حاضر بعنوان یک الگو برای همه قابل استفاده است وجود مبارک حضرت امام خمینی است که با کسب علم و کسب مقامات بالای خودسازی و با اعتماد به توانایی خود - که این همان خودباوری است که دقیقا مزوج با خودباوری الهی شده بود، یعنی از خودش گذشته بود اما بر خودش تکیه داشت، ملتی را که همه کار دستشان بود اما آن را نمی‌شناخت اما به این باور رساند که این ملت می‌تواند همه کار بکند، امام ملی‌گرا نبود اما از همین ملت و از تواناییهای ارزشی و اعتقادی و توان جمعی آن استفاده کرد برای رسیدن به اهداف الهی و با تکیه بر همین توانایی ملی و با تکیه بر استعداد الهی - کاری کرد که نتایجش هنوز مانند چشمه حالت جوشان دارد. بحمدالله امروز در نسل جدید حرفهایی از خودباوری زده می‌شود و رفتارهایی از خودباوری سر می‌زنند که ما با این سن از این حالت اتکالی به نفس آنها تعجب می‌کنیم. این نتایج، از شعاعهای فراوان همان حرکتی است که یک روحانی خودباور در زندگی خودش داشت و این حرکت الهی را بوجود آورد. فکر می‌کنم در همه طلبه‌ها و آحاد حوزوی ما این توانایی وجود دارد و قطعا نیروهای جوان می‌توانند صاحب حرکتی بزرگی بشوند و از این استعدادشان می‌توانند استفاده بکنند.



خودباوری از صفات انسان‌های سالم و خودشکופا است

خودباوری از منظر روان‌شناسی اجتماعی
در گفتگو با حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر میر دری‌کوندی

مصاحبه

امیر غلامی

جبران ضعف‌هایش بکوشد.

س آیا خودباوری ریشه در خودشناسی دارد؟
بله می‌شود گفت که خودباوری ریشه در خودشناسی دارد، چون بدون خودشناسی، خودباوری معنا ندارد. تا طرف نسبت به ضعف‌ها و احساساتش آگاهی نداشته باشد و به عبارتی تا انسان خودش را نشناسد، نمی‌تواند به خودباوری برسد. لازمه خودباوری، خودشناسی است.

س درباره اجتماع هم مسئله را به همین شکل می‌بینید؟

تا ملتی، خودش، فرهنگش، سابقه و گذشته‌اش و اهدافش را نشناسد و به آینده امیدوار نباشد و ضعف‌ها و توان‌مندی‌هایش را نشناسد، هرگز به خودباوری مطلوب نخواهد رسید.

س آیا شناخت خود کافی است یا شناخت دیگران هم در زمینه خودباوری تأثیر دارد؟

گاهی اوقات مقایسه‌هایی لازم است که این مقایسه‌ها به خودشناسی و خودباوری کمک می‌کند. اگر من بخواهم ببینم چه توانایی و ضعف‌هایی دارم، لازم است گاهی خودم را با دیگران مقایسه کنم. اگر ملتی بخواهد بفهمد خودباوری دارد یا ندارد، خودش را با ملت‌های دیگر مقایسه می‌کند. شما باید خود، دیگران و ملت‌های دیگر را بشناسید تا بتوانید به خودباوری مطلوب برسید.

س چه راهکارهایی برای تقویت خودباوری در سطح جامعه و مخصوصاً معطوف به حوزه وجود دارد؟ آیا شما در این زمینه در حوزه، نقص یا ضعفی احساس می‌کنید؟ اگر ضعفی هست، از کجا نشأت می‌گیرد و چه راهکارهایی برای حل آن ارائه می‌کنید؟
با توجه به تعریفی که از خودباوری ارائه می‌دهیم، به کمک همین تعریف می‌شود آسیب‌ها را شناخت. مثلاً یکی از آسیب‌ها، بی‌توجهی به خود است. یک فرد به خودش توجه ندارد. این غفلت است. غفلت یعنی اینکه آگاهی نیست. طبیعتاً خودباوری هم نیست. گاهی اوقات هم شما می‌بینید فردی یا ملتی دچار نوعی خودبزرگ‌بینی شده است. صرفاً بر نقاط قوت تکیه می‌کند و نقاط ضعف را فراموش کرده است. این هم جزو آسیب‌ها به شمار می‌آید. گاهی اوقات هم طرف حالت منفی‌بینی و منفی‌بافی

س به نظر مقوله خودباوری را باید از جنبه روان‌شناسی اجتماعی نگاه بکنیم، چون از طرفی خودباوری مقوله‌ای روانی به شمار می‌آید. بفرمایید این مقوله روانی در جامعه، چه نمودی دارد و چگونه می‌شود در این زمینه کار کرد؟ پرسش دیگر این است که چگونه می‌شود بین خودباوری فردی و اجتماعی تمایز قایل شد؟

در زمینه روان‌شناسی، درباره خودباوری و اعتماد به نفس در بخش‌های مختلفی بحث می‌شود، از جمله در بحث بهداشت روانی، انسان سالم، روان‌شناسی شخصیت، روان‌شناسی اجتماعی و... از این رو، ما بحثی کلی به نام انسان سالم داریم. از نظر روانی، انسان سالم چگونه انسانی است؟ روان‌شناسان گوناگون براساس دیدگاه خودشان، از انسان سالم تعریفی ارائه می‌دهند و برای انسان سالم، ویژگی‌هایی را مطرح می‌کنند. یکی از ویژگی‌هایی که همه روان‌شناسان به عنوان یکی از ویژگی‌های عمده انسان سالم قبول دارند، بحث خودباوری است؛ خودباوری به معنای خاص خودش. الزاماً خودباوری به معنای خودبزرگ‌بینی یا تکبر و این گونه چیزها نیست. بنابراین، در شاخه‌های مختلف روان‌شناسی، بحث درباره خودباوری مطرح می‌شود. خودباوری یکی از ویژگی‌های اساسی انسان‌هاست، که هم در بُعد فردی معنا دارد و هم در بُعد اجتماعی. همانگونه که ممکن است فردی به خودباوری رسیده باشد، یک ملت هم می‌تواند خودباور باشد. بنابراین، خودباوری از دیدگاه روان‌شناسی، یکی از صفات‌های مطلوب است که جزو صفات انسان‌های سالم و خودشکופا به شمار می‌آید.

س تعریف ملت یا جامعه خودباور چیست؟
ما مجموعه تعاریف تخصصی‌ای درباره خودباوری داریم که دارای واژه‌ها و اصطلاحاتی است. منتهی ساده‌ترین تعریفی که می‌توان ارائه کرد، این است که خودباوری به این معناست که انسان خودش و حالاتش را بشناسد و به تمام توانایی‌ها و ضعف‌هایش آگاهی داشته باشد. به دنبال این آگاهی‌ها، برای جبران ضعف‌هایش تلاش کند و نقاط قوتی که دارد، جمع‌آوری بکند. خودباور کسی است که قوت‌ها و ضعف‌هایش را بشناسد و به آن آگاه باشد و آنچه قوت به شمار می‌آید، تقویت بکند و برای

اشاره

حجت‌الاسلام و المسلمین
رحیم میردری‌کوندی متولد سال
۱۳۴۰ در خرم‌آباد، سال ۶۲ وارد
حوزه علمیه کمالیه خرم‌آباد و
بلافاصله وارد حوزه علمیه قم
می‌شود. بیش از ده سال در درس
خارج آیات عظام: «مکارم شیرازی»،
«سبحانی»، «وحید خراسانی»،
«میرزا جواد تبریزی»، «جوادی
آملی» و... شرکت داشته و همچنین
موفق به کسب مدرک کارشناسی
ارشد «روانشناسی بالینی» و مدرک
دکتری «روانشناسی تربیتی» از
مؤسسه امام خمینی (ره) می‌شوند
از ایشان کتاب‌هایی به چاپ رسیده
است از جمله: «گفته‌ها و نکته‌ها»
و «باغ‌های بی حصار» همچنین
«ذهن و بدن از دیدگاه اسلام و
روانشناسی» و «مدل‌های بهداشت
روان» از جمله مقالات ایشان است.

دارد؛ یعنی نقاط قوت را فراموش می‌کند و به نقاط منفی خودش می‌پردازد. هر یک از این موارد، از آسیب‌های خودباوری به شمار می‌آید و باعث می‌شود خودباوری به وجود نیاید. همانطور که در تعریف خودباوری فردی و



ملتی که به خودش، اطرافش و به شرایط زمانی و مکانی خود آگاه است، یک مقدار به خودباوری نزدیکتر است.



جمعی می‌آید، حالت آگاهی و شناخت داشتن برای ایجاد خودباوری، توجه به نقاط قوت و ضعف، در ایجاد و تقویت خودباوری فردی و اجتماعی، بسیار اثرگذار است. البته عوامل دیگری هم هست که باید بررسی بشود.

چگونه می‌تواند این توجه را ایجاد کرد؟

گاهی این توجه را می‌شود با انگیزه‌های فردی و مطالعات فردی زیاد کرد، یعنی خود شخص برود دنبال اینکه آیا خودباور است یا نیست. به خودباوری رسیده یا نرسیده است. اگر نرسیده، چرا چنین اتفاقی افتاده است. گاهی اوقات می‌شود با فعالیت اجتماعی، نوشتن کتاب یا مقاله، استفاده از رسانه‌ها، سخنرانی‌های گروهی در مدارس و... راه‌های رسیدن به خودباوری را به افراد و جامعه آموزش داد. ما می‌توانیم و باید طلبه‌ها را آگاه بکنیم که چیزی به نام خودباوری فردی و اجتماعی داریم که این خودباوری قابل دست‌یافتن است. به نظر من می‌شود با این روش‌ها، خودباوری را ایجاد یا تقویت کرد.

راهکاری که فرمودید، آموزشی است. به این صورت که ما اطلاعاتی را در زمینه خودباوری به طلاب برسانیم. آیا راهکارهای عملی هم می‌شود ارائه داد که خودِ طلاب درگیر آن بشوند و از آن راه به خودباوری برسند؟

برای تقویت هر کاری، ناچاریم از آموزش انفرادی یا عمومی استفاده کنیم. در ادامه وقتی نسبت به خودباوری، آگاهی‌های نسبی و عمومی ایجاد شد و حداقل بصیرت لازم پدید آمد - چه در مورد افراد و چه در جمع - و طبیعتاً طرف آگاه شد و به سمت این مسئله گرایش پیدا کرد، بحث آغاز می‌شود که برای ایجاد و تقویت خودباوری در این شخص یا جامعه‌ای که گرایش پیدا کرده، چه کار باید بکنیم؟

در اینجا سراغ بحث‌های کاربردی‌تر، مثلاً برگزاری کارگاه‌های تخصصی، ارائه نمونه‌ها و مصادیق افراد و

جوامع خودباور و مسائل دیگر می‌رویم. به هر حال در اینجا نکته مهم، ایجاد آگاهی و انگیزه است.

ممکن است درباره آزمون‌های خودباوری و برنامه‌های خودگزارشی، توضیح بدهید؟

درباره آزمون‌ها، مقیاس‌هایی وجود دارد که ساخته شده و آماده است که خودباوری را می‌سنجد یا ممکن است به اصطلاح ویژگی‌هایی را بسنجد که شبیه خودباوری است که با اجرای این آزمون‌ها میزان خودباوری فرد به دست می‌آید. براساس نتایج آنها می‌توانیم توصیه‌های لازم را داشته باشیم. مثلاً به شخصی بگوییم میزان خودباوری شما پایین است و باید تقویت بکنید یا در مورد دیگری بگوییم که اصلاً خودباوری ندارد که باید آن را ایجاد بکنید یا درباره شخص دیگر بگوییم که خودباوری شما خوب است و جای امیدواری است. این بحث آزمونی است. راه دیگر سنجش میزان خودباوری، مصاحبه است.

باید چند نفر به عنوان مصاحبه‌گر، تربیت شوند و در جامعه طلاب یا غیر طلاب، به صورت نمونه و با تعدادی خاص، صحبت و داده‌های خام مصاحبه را دسته‌بندی و در نهایت تحلیل کنند. پس از آن نتیجه نهایی به دست می‌آید که آیا فلان جمع دارای خودباوری مطلوب و قوی هست یا نیست. این از راه مصاحبه شکل می‌گیرد. خودگزارشی هم چیزی شبیه به مصاحبه است. مثلاً فرم یا برگه‌ای به فرد بدهید که خودش بیان کند که آیا آدم خودباوری هست یا نیست و اگر خودباور است، میزان آن چقدر است. گاهی یک کار دیگر هم می‌شود کرد و آن اینکه سنجش‌های عملکردی انجام دهیم و بدون اینکه از خود فرد پرسیم یا از خودش گزارش بگیریم، عملکرد او را زیر نظر قرار دهیم که آیا در عملکرد او خودباوری به چشم می‌آید یا نه. مثلاً طلبه‌ای که مشغول تحصیل است، آیا خودش را قبول دارد یا از رفتار، عملکرد و سنجش او خودباوری نمایان می‌شود یا نه؟ آیا دست به تألیف کتاب یا مقاله زده است؟ آیا منبری خوبی است؟ آیا مدرس خوبی است؟ آیا در عمل، توان و مهارت خود را به کار گرفته است؟ به هر صورت، خودش را نشان داده یا خیر، یعنی از عملکرد فرد شما استخراج بکنید که آیا خودباور است یا نیست و اگر خودباور است، مقدارش چقدر است. البته راه‌های دیگری نیز برای سنجش میزان خودباوری وجود دارد که باید به منابع مربوطه مراجعه شود.

بحث بعدی ما درباره همین راه‌هاست. جامعه خودباور چه ویژگی‌های دارد و معیارهای سنجش و شناخت جامعه خودباور چیست؟

همه اینها به این بستگی دارد که شما خودباوری را

چگونه تعریف بکنید که طبیعتاً از همان تعریف، ویژگی‌ها قابل استخراج است و هم عوامل تقویت و هم آسیب‌ها از دل همان تعریف آشکار می‌شود.

شما به ملتی موحد و مؤمن نگاه کنید که عمدتاً نیازهایش را خودش تأمین می‌کند و دارای وحدتی ملی و اجتماعی خاص خودش است و در صحنه‌های اجتماعی داخلی و جهانی حضور داشته و صاحب‌نظر است و اهل انتقاد و به تعبیری اهل امر به معروف و نهی از منکر نیز است، از همه این امور روشن می‌شود که چنین ملتی، ملت خودباوری است. ملتی که به خودش، اطرافش و به شرایط زمانی و مکانی خود آگاه است، یک مقدار به خودباوری نزدیک‌تر است تا اینکه جمعی که غافل است و نمی‌داند در اطرافش چه خبر است و دنیا را نمی‌شناسد، حتی محل، موقعیت و شرایطش را نمی‌شناسد، نشان می‌دهد که در زمینه خودباوری، ضعیف است.

در جنبه‌های علمی چه ویژگی‌هایی وجود دارد؟ مثلاً مؤلفه‌های شناخت حوزه خودباور چیست؟ آیا دانش می‌تواند نشانه و عاملی برای خودباوری باشد؟

خودباوری مسئله‌ای روان‌شناختی است که در مورد هر فرد یا گروهی مصداق دارد. خودباوری نشانه‌ها و عوامل متعددی دارد که دانش می‌تواند یکی از این نشانه‌ها و عوامل باشد. فرد یا ملتی که از نظر علمی پیشرفت کرده باشد، به صورت قطعی، دارای رگه‌هایی از خودباوری است. بنابراین، طلبه یا دانشجو می‌تواند خودباوری‌اش را در عرصه علمی نشان دهد، همان گونه که کارگری فنی می‌تواند خودباوری‌اش را در عرصه فن و مهارت آشکار کند. تکنیسینی فنی، خودباوری‌اش را با به کارگیری فن خود نشان می‌دهد. بنابراین، خودباوری ویژگی‌ای روان‌شناختی است که درباره همه صدق می‌کند. منتها برای هر کسی با توجه به همان جنبه‌ای که کار می‌کند و به آن علاقه دارد، خود را نشان می‌دهد.



مقیاس‌هایی وجود دارد که ساخته شده و آماده است که خودباوری را می‌سنجد یا ممکن است به اصطلاح ویژگی‌هایی را بسنجد که شبیه خودباوری است که با اجرای این آزمون‌ها میزان خودباوری فرد به دست می‌آید.



شما چه راهکاری ارائه می‌دهید؟

مقدمه

موضوع خودباوری علمی از جمله مباحثی است که به دلیل پیوند وثیقی که با تولید و رشد علمی دارد، امروزه در محافل و مراکز علمی بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. از جمله مطالبی که در این زمینه بسیار حائز اهمیت است یافتن و کشف راه‌های ازدیاد و تعمیق این روحیه در بین طلاب است. لذا «رهنامه» در قالب مصاحبه‌ای کوتاه، با تنی چند از اساتید، مسئولان و طلاب حوزه علمیه قم، این سؤال را به بحث گذاشته که «شما چه راهکارها و پیشنهادهایی برای افزایش روحیه خودباوری در حوزه ارائه می‌دهید؟» پاسخ این بزرگواران به سؤال ما به شرح زیر است:

آیت الله ممدوحی کرمانشاهی

عضو محترم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم



حوزه علمیه اگر بخواهد به سمت خودباوری حرکت کند باید بررسی کند که علمای بزرگ حوزه که به موفقیت‌های عظیمی نائل شدند و توانستند کارهای بسیار مهمی انجام دهند، به چه روشی عمل می‌کرده‌اند، سپس آن راه و روش را انتخاب کرده و طی کنند. به قول معروف: «ره چنان رو که رهروان رفتند». در غیر این صورت نمی‌توان به این هدف رسید. حوزه در این زمینه امتحان خود را پس داده است و روش‌های جدید را تجربه کرده ولی دیگر، اشخاصی مانند بزرگان، از دل حوزه بیرون نیامده‌اند. شاید الآن حدود سی و پنج سال است که رویکرد حوزه به سمت آکادمیک شدن و آکادمیک عمل کردن تغییر یافته است ولی حقیقتاً آن نتایجی که در حوزه‌های سابق گرفته می‌شد، در این سال‌ها به دست نیامده است و من تنها راه موفقیت آقایان طلاب را این می‌دانم که همان راهی را طی کنند که بزرگان ما در آن قدم نهادند، زیرا از آن مسیر بزرگانی مانند علامه طباطبایی، امام خمینی، آقای مطهری و امثالهم بیرون آمدند.

تفاوت حوزه امروز با حوزه سابق در این است که در حوزه امروز مدرک مطرح است و درس‌ها به صورت واحدی ارائه می‌شود و از سنت‌های سابق حوزه در آن خبری

نیست و به طلبه‌ها اجازه تدریس داده نمی‌شود بلکه تدریس‌ها را منحصر به مدارس کرده‌اند. در حالی که امروز فضایی زیادی در حوزه هستند که قدرت تدریس دارند و باید به آن‌ها اجازه تدریس داده شود. در غیر این صورت جلوی پیشرفت طلبه‌ها گرفته می‌شود. خود ما همان زمان که سیوطی می‌خواندیم، صمدیه درس می‌دادیم و هر چه بالاتر آمدیم، تدریس نیز در کنار درس خواندن، وجود داشت. در حالی که الآن چون تدریس به داخل مدرسه‌ها منحصر است تنها یک عده مخصوص می‌توانند تدریس کنند. ولی در حوزه سنتی طلبه از همان ابتدا هم مدرس بود و هم متدريس. ضمناً طلبه‌ها به صورت آزاد درس می‌خواندند و همین آزاد درس خواندن سبب رشد و شکوفایی بیشتر طلبه‌ها می‌شد.

آن زمان که ما وارد حوزه شدیم، حوزه حدود شش هزار نفر جمعیت داشت که در میان آن‌ها لااقل هزار نفر مدرس خوب و دویست نفر مجتهد پیدا می‌شد. کما اینکه بعداً همین افراد اداره کشور را به دست گرفتند. یعنی وقتی نظام جمهوری اسلامی سر کار آمد در همان مجلس خبرگان اول نزدیک صد مجتهد راه یافتند که توانستند قانون اساسی را بنویسند. ولی حوزه امروز این توانایی را ندارد.



تنها راه موفقیت آقایان طلاب را این می‌دانم که همان راهی را طی کنند که بزرگان ما در آن قدم نهادند



راهکار احیای آن خودباوری این است که حوزه به وضع قبلی خود بازگردد و از حالت مدرکی بودن خارج شده و به جای آن نوشتن تقریرات استاد، ملاک قرار بگیرد. در ضمن باید به استعدادها و نواوغ حوزه رسیدگی شود و اجازه ندهند آن‌ها در مضیقه باشند تا اینکه خسته شده و از حوزه بیرون روند. بلکه آن‌ها را حفظ کنند. من فکر می‌کنم در بین جمعیت طلابی که امروز در حوزه علمیه وجود دارد حدود دو الی سه هزار طلبه نابغه وجود دارد. باید برای این‌ها درس‌های فوق برنامه برگزار کنند، از آن‌ها امتحاناتی بگیرند و در جای مناسب آن‌ها را به کار بگیرند تا اینکه بهره و استفاده تام و تمام از این‌ها به دست بیاید.

نکته آخر اینکه طلبه‌ها در کنار درس و بحث باید متوجه تقوی نیز باشند و به آن اهمیت بدهند.

حجت الاسلام والمسلمین یزدان پناه

استاد فلسفه و عرفان حوزه علمیه قم

واقعیت این است که اگر کسی خودباوری را در خودش افزایش ندهد و مقهور شود، از نظر روانی، آغاز سقوط است؛ یعنی دیگر از دست او کاری بر نمی‌آید و این برای کسی که بخواهد در مسیر درستی حرکت کند، فاجعه بزرگی است. به گمان من حتماً باید مسئله خودباوری را به عنوان روش و منش در وجودمان پرورش دهیم، به ویژه



در حوزه‌های علمیه که قرار است در عصر حاضر، تمدن اسلامی را رقم بزنند و در برابر اندیشه‌های غربی بایستند، به خودباوری نیاز بسیاری داریم. از این رو، باید در این زمینه بیشتر تأمل کرد.

به گمان من، نخستین موردهای که شخص برای مسئله خودباوری نیاز دارد، این است که چند اندیشه برایش حل شده باشد. اولاً بدانند حقانیت، اصالت و عمق و آنچه برای سعادت بشر مطرح است و راهکاری که می‌تواند بدون هیچ‌گونه اعوجاج و خلاف به مقصود درست برساند، در علوم اهل بیت (علیهم‌السلام) هست که ریشه در وحی دارد. دانستن این معنا، مایه خودباوری و اقدام است.

امام باقر (علیه‌السلام) خطاب به دو نفر که خدمتشان رسیدند، فرمودند: «شَرِّقاً و غَرْباً فلا تجدان علماً صحیحاً الا شیئاً



کسی که در این سنت خودی، کار عمیق، عالمانه و جدی انجام داده باشد و به سطح اجتهاد برسد، نفس اجتهاد او را به خودباوری می‌رساند.



خرج من عندنا اهل البیت (علیهم‌السلام)»^۱. می‌فرمایند: «شرق و غرب عالم بروید، می‌بینید علم صحیحی پیدا نمی‌کنید، مگر اینکه از نزد ما خارج شده است». طلبه باید این اندیشه را باور کند و بداند وحی، ازل و ابد همه جوامع بشری و افراد را دیده و پس از آن نازل شده است. اگر چنین اندیشه‌ای شکل بگیرد، هیچ‌گاه نسبت به اندیشه‌های غربی و موازی، مقهور و مرعوب نمی‌شود. نخستین راهکار، راهکار معرفتی است. به گمان من اگر این راهکار شکل بگیرد، خیلی از مسائل را حل می‌کند. دومین راهکار، نشست و برخاست با گروهی است که این خودباوری در آن‌ها هست، یعنی وقتی می‌خواهند در

درسی شرکت، و در مسیری حرکت کنند، حتماً با کسانی همراه شوند که در این زمینه خودباوری لازم را دارند و به این اصالت معتقدند و همواره می‌کوشند از دل این حقایق، مطالب را به دست آورند.

من همین‌جا عرض می‌کنم که آنچه در سنت اسلامی به اسم فلسفه، عرفان، فقه، اصول و آنچه از این علوم شکل گرفته، در کنار وحی و با مدد گرفتن از وحی و علوم اهل بیت بوده است. از این رو، طلبه باید این تلاش پیگیر سالیان سال

را باور کند، یعنی نه تنها از خود وحی و علوم اهل بیت، بلکه از آنچه مفسر این وحی و علوم اهل بیت در سالیان سال و قرون متمادی در میان فرهیختگان فضاهای دینی پدید آورده است، بهره بگیرد و این سنت و میراث را پایه کار خود قرار دهد. از این رو، دومین کاری که باید صورت بگیرد، نشست و برخاست با کسانی است که این سنت را باور و با آن زندگی کرده باشند و بر اساس آن آینده را رقم بزنند. حتی در باب بسیاری از مسائل که تاکنون اندیشه‌ای شکل نگرفته است، یقین داشته باشد که می‌توان در فضای همین سنت، نفس کشیده و قوی شد و بر اساس این سنت، مطالب جدید را بیان کرد.

برای نمونه، شهید مطهری به بسیاری از مسائل روز می‌پرداخت، ولی این احساس را داشتیم که در بستر

همین سنت و بر سر همین سفره نشسته و بر پایه این ریشه عمیق و عریق دارد کاری نو می‌کند. عرضم این است که محشور بودن با این دسته از افراد، مانند شهید مطهری،

شهید بهشتی در مسائل اجتماعی و شهید صدر در فضای اقتصادی و برخی مباحث دیگر و حتی بزرگانی که امروز داریم و برخی استادانی که در حوزه علمیه هستند، خودباوری را در انسان تقویت می‌کند. هم‌چنان که نشست و برخاست با گروهی که مقهورند، بسیار زیان‌بار است.

نکته اثرگذار دیگر، تلاش پیگیر است، یعنی کسی که در این سنت خودی، کار عمیق، عالمانه و جدی انجام داده باشد و به سطح اجتهاد برسد، نفس اجتهاد او را به خودباوری می‌رساند. وقتی به خوبی با این سنت کار کرده باشد، می‌بیند در بسیاری از مسائل، پایه‌ها و ریشه‌هایی

وجود دارد و فقط باید بکوشد که آن را در فضای کنونی قابل استفاده و بهره‌برداری سازد. از این رو، نفس اجتهاد و تلاش، به نظر من مورد مهمی است. همانی که رسول‌الله (ص) فرمود: «مؤمن هر کاری که انجام می‌دهد، باید محکم انجام دهد». از این رو، در فضای کار معارفی، فقهی یا حل مشکلات حکومت از دیدگاه دین، باید این همت را داشته باشد که در سنت خودی به حد اجتهاد یا قریب به اجتهاد برسد. من فکر می‌کنم، یکی از مشکلات همین جاست که گروهی در عین اینکه این سرمایه و میراث وجود دارد، ولی چون کار عالمانه نکردند، بعدها نسبت به دشمن مقهور می‌شوند، ولی اگر کسی عالمانه کار کرده و به حد اجتهاد رسیده باشد، طبیعتاً می‌تواند در این زمینه با قوت لازم وارد شود. فکر می‌کنم این سه

مطلب، مبنای اساسی برای موضوع خودباوری است. یک کار دیگر نیز که باید انجام دهیم، این است که بینیم از منظر دین چه وظایفی داریم که این مورد هم می‌تواند کمک کند که چرا باید خودباوری داشت و خودباوری را تقویت کرد. به گمان من، اگر به دین رجوع کنیم، دین می‌گوید ما موظف به دین‌باوری هستیم و باید خودباوری داشته باشیم. باید موقعیت خود را بدانیم و از دشمن هم حذر کنیم و مقهور و مرعوب آنان نشویم و بر اساس این سنت، برای آینده جهان اسلام بکوشیم.

حجت‌الاسلام مجتبی‌نوروزی دبیر جشنواره علامه حلی

چند مطلب به ذهن من می‌رسد که یکی بحث ایجاد فرصت‌ها برای ارائه پژوهش طلاب، و در کنار آن تشویق، حمایت و پشتیبانی از آثار علمی طلاب است که این موضوع یکی از هدف‌های برگزاری کتاب سال حوزه به شمار می‌آید که متعلق به استادان است. در ضمن، یکی از هدف‌هایی است که جشنواره علامه حلی در پی آن است، ولی تا حدی جشنواره می‌تواند در این زمینه فعالیت کند. از این رو، باید برنامه‌ای در حوزه طراحی شود تا این فرصت‌ها پدید آید و بعد تشویق، سپس از آن حمایت و پشتیبانی واقعی شود، یعنی به گونه‌ای باشد که وقتی طلبه‌ای در بحثی علمی، کار پژوهشی انجام داد، به صرف دادن هدیه و جایزه‌ای به او بسنده نکنند، بلکه در طی سال با او ارتباط داشته باشند و بتوانند در برنامه‌ها و پژوهش‌های دیگر نیز از او بهره ببرند یا موضوع پژوهشی در اختیار او قرار دهند و راهنمایی‌اش کنند و در زمینه‌های گوناگون برای وی استاد مشاور در نظر بگیرند. شاید برخی تصور کنند که این شیوه از جهت زمانی و برنامه‌ریزی، طولانی است، ولی در رشد خودباوری علمی طلاب بسیار اثرگذار است.

نکته دومی که به ذهنم می‌رسد، روشی است که امروزه



حجت الاسلام سید علی موسوی مدیر گروه اخلاق و تربیت پژوهشکده باقر العلوم

به تبع سنت گذشتگان ما در حوزه علمیه، مباحثه، اشکال و استشکال در سر درس، زمینه خودباوری را تا حد زیادی در طلبه تقویت می‌کند و این مورد می‌تواند پایه و بنایی جدی در ایجاد روحیه خودباوری، اعتماد به نفس و شکوفایی ذوق خاص هر فرد باشد، ولی این سنت از آنجا که معمولاً با نگرش به جزئیات مطرح است، یعنی اشکال کردن در حاشیه یک متن، در جایی که مربوط به تولید کردن متنی مجزا و مستقل باشد، عملاً نمی‌تواند کارآمدی‌های ویژه‌ای از خود نشان دهد. در جال حاضر، مهم‌ترین موردی که در حوزه علمیه نیاز داریم، ارائه کردن نظریات جدید، مثلاً در حوزه تحول در علوم انسانی است. از این رو، ارائه منسجم ترکیبی متفاوت از اندیشه و انسجام متفاوت و نظام‌مند کردن به گونه‌ای دیگر، مورد نیاز و استقبال است.

از مهم‌ترین عواملی که بحمدالله اخیراً در حوزه علمیه برای طلاب جوان جدی گرفته شده، مسئله ارائه مقالات توسط طلاب جوان در جشنواره‌ها و در مقاله‌های مختلف و تا حدی علمی - ترویجی است. البته واقعیت مطلب این است که جشنواره‌ها توانسته‌اند تا حد زیادی زمینه حضور طلاب جوان را در عرصه‌های گوناگون علمی - تحقیقاتی کلید بزنند، ولی نتوانستند سنتی در این حوزه، همانند سنت مباحثه پدید آورند. بخش‌های مرتبط با پژوهش و سازمان مدیریتی حوزه زحمتهایی می‌کشند. برای نمونه، تحقیقات درسی، آموزش پژوهش‌محور و نمونه‌های این چنینی انجام شده است، ولی امیدی نیست که اینها به سنتی رایج در حوزه علمیه تبدیل شود. به نظر من دلیل عمده‌اش این است که تحقیق در حاشیه تحصیل، باز هم یک حاشیه، و حداکثر در حاشیه درس استاد است، ولی اگر بخواهد به تحقیق و صاحب نظر شدن به عنوان نوعی متن توجه شود، مسئله اصلی باید ارائه مکتوبات به شکل منسجم و در قالب مقاله باشد. امروزه مشکل اساسی حوزه این است که سامانه منسجمی وجود ندارد که ارائه خوبی از دانش‌ها به فضاهای مختلف طلبگی داشته باشد. ما مجلات علمی - ترویجی نداریم که طلاب جوان آنها را پر کنند. معمولاً مجلات به دست فضلا پر می‌شود و سعی بر این است که علمی - پژوهشی باشد، هر چند که شاید در خیلی از موارد، علمی - پژوهشی نیز نباشد. ما باید سعی کنیم زمینه‌های تولید مجلاتی در سطح علمی - ترویجی و مقالات نه الزاماً بنیادی و کاربردی، بلکه حتی مقالاتی علمی را که در حد تولید دانش در حوزه



استادان ما به ویژه در مدارس، دست‌کم در هفته، یکی - دو خاطره از کوشش‌های علمی عالمان پیشین را در کنار درسشان بیان کنند. برای نمونه، هنگامی که نشانی کتاب عالمی را می‌دهند، از شخصیت و جنبه علمی او نیز بگویند. این شیوه سبب شکل‌گیری خودباوری علمی می‌شود

در برخی مدارس وجود دارد و پیش از این نیز در حوزه‌ها وجود داشته، ولی در دوره ما کم‌رنگ شده است و آن تدریس طلاب پایه‌های پایین‌تر، توسط طلبه‌های پایه‌های بالاتر است. برای نمونه، وقتی در کلاسی سی نفره در پایه پنجم، چند نفر از آن‌ها برتر و ممتازند و توانایی بیشتری دارند برایشان زمینه‌ای ایجاد شود که مثلاً بتوانند برای پایه‌های یک و دو، ادبیات تدریس کنند که این کار در شکل‌گیری خودباوری و اعتماد به نفس، خیلی اثرگذار است.

نکته دیگر، اهمیت دادن به مقام و جایگاه حوزه و طلاب است. این اهمیت راه‌های گوناگونی دارد. برای نمونه، از راه القای اینکه طلبه‌ها، به ویژه، طلاب جوان بدانند در چه جایگاهی هستند و چکار دارند می‌کنند و چه رسالتی به عهده ایشان است. ما باید به طلبه‌ها این مورد را القا کنیم که حوزه چه جایگاهی دارد و رسالتش چیست و پس از پیامبران و امامان، رهبری عقول مردم - که کار پیامبران بوده است - به دست روحانیان است. اگر همواره این مسئله را یادآور شوند و متوجه باشند و نصب‌العین طلبه‌ها باشد، چه از ناحیه استادان و چه از ناحیه فضای تبلیغی و فرهنگی مدارس علمیه، می‌تواند اثربخش باشد.

نکته دیگر، تبیین و بیان ویژگی‌هایی است که فقط در حوزه وجود دارد و جاهای دیگر نیست. فهم این مسئله که فقط حوزه می‌تواند روحانی و پیشوا تربیت کند که دین را برای مردم تبیین کند، در جهت خودباوری علمی طلبه، بسیار اثرگذار است. انجام این کار، راه‌های متفاوتی دارد، از جمله راه تبلیغ، رسانه، امور فرهنگی مدارس و اطلاع‌رسانی‌های مختلف، بیان زندگی شخصیت‌ها و عالمان سلف، اتکای روحی و خودباوری علمی پدید می‌آورد که عالمان پیشین، با توجه به نداشتن امکاناتی که امروزه موجود است و عدم ارتباطات و نبود برخی کتاب‌ها، چه زحماتی کشیدند و چگونه مطالب علمی را موشکافی کردند و قلم زدند که امروزه به دست ما رسیده و ما سر سفره ایشان هستیم و استفاده می‌کنیم. هم‌چنین توجه به داشته‌های فعلی حوزه نیز مؤثر است. یکی از راهکارها این است که مثلاً استادان ما به ویژه در مدارس، دست‌کم در هفته، یکی - دو خاطره از کوشش‌های علمی عالمان پیشین را در کنار درسشان بیان کنند. برای نمونه، هنگامی که نشانی کتاب عالمی را می‌دهند، از شخصیت و جنبه علمی او نیز بگویند. این شیوه سبب شکل‌گیری خودباوری علمی می‌شود و طلبه در می‌یابد که چنین داشته‌هایی دارد و او نیز باید کارهایی انجام بدهد تا برای دیگران، سفره‌ای پهن باشد.



طلبه جوانی که حتی رسائل و مکاسب را شروع نکرده است، ایده‌هایی به ذهنش می‌رسد که شاید خیلی کارگشا باشد.



کدام خود؟

وه چه نعمتی است این خویش باوری...
لیک من دو دل شدم!
میان این دو راهی عجیب...
این "خود"ی که باورت شده؛
خود من است؟
... یا خود تویی؟

نگاه‌ها و رویکردهای معنوی می‌تواند به افزایش روحیه خودباوری و اعتماد به نفس بیانجامد. نکته دیگر آشنایی و واقف شدن طلاب و فضلاء جوان و پژوهشگران، با ساحت دانش و اندیشه اجتماعی موردنظری است که طلبه‌ها می‌خواهند وارد آن عرصه‌ها شوند. اگر طلبه‌ها در این زمینه خوب آگاهی پیدا کنند که چه دارد در جامعه می‌گذرد، حتماً به خودباوری بیشتری دست می‌یابند. گاهی شخص تا وارد عرصه‌ای نشده،

حجت الاسلام محمد قمی مدیر حوزه دانشجویی دانشگاه شریف

به طور طبیعی، یکی از عواملی که سبب خودباوری می‌شود، توجه افراد به دارایی‌ها و سرمایه‌هایشان است. گمان من این است که نخستین اتفاقی که باید برای نهاد حوزه علمیه و طلاب و فضلاء جوان بیفتد، این است که از دارایی‌های خود و نهاد حوزه علمیه، آگاه باشند.

ممکن است کسی سرمایه‌ای داشته باشد، ولی به خوبی متوجه عظمت و ارزش سرمایه‌ای که در اختیار دارد نباشد.

حوزه علمیه، سرمایه‌های عمیق و غنی معرفتی و دانشی و روشی بسیاری دارد؛ دسترسی به تراث دست اول و روش عمیق و کار شده فهم منابع دینی و روش‌مند، و سالیان سال سلسله بدون انقطاع تزیید دانش، همه اینها سرمایه‌های کم‌نظیری است که نهاد حوزه علمیه و خود طلاب جوان باید به آن واقف و متوجه باشند و اگر هم می‌دانند، باید به این مطلب خیلی توجه داشته باشند. اینها سرمایه‌های علمی است، ولی از نظر سرمایه‌های معنوی، گنج‌ها و قله‌های معنویت نیز در این نهاد علمی وجود دارد. سرمایه‌های اجتماعی مانند مقبولیت قابل اعتنای روحانیت شیعی در جامعه و

نهادهای علمی و نزد عموم مردم نیز قابل ذکر است. همه اینها سرمایه‌های درخور توجهی است که اگر کسی به آن توجه داشته باشد، به طور طبیعی خودباوری وی افزایش می‌یابد و تقویت می‌شود. شاید ضرورت این مطلب بیش از موارد دیگر است.

عامل دوم، آوردن نمونه‌های موفق تاریخی از رزم‌آزمایی موفق حوزویان در عرصه‌های گوناگون دانشی و پژوهشی و علمی است. حتماً این تدارک و یادآوری تجربه‌های تاریخی می‌تواند در حس خودباوری و اعتماد به نفس لازم، به آنها کمک ویژه‌ای کند.

غیر از این موارد، حتماً می‌شود مقداری آسمانی‌تر و معنوی‌تر به این مسئله نگاه کرد که تأییدات قدسی پشت این نهاد آموزشی، تربیتی و دانشی حوزه علمیه، از زمانی که توسط حضرات معصومین (علیهم‌السلام) پایه‌گذاری شده، تاکنون وجود دارد. دعا و التجا و تضرع نیز ضرورت دارد، ولی به این نکته باید توجه شود که مؤید به تأییدات حضرت ولی عصر (عج) خواهند بود. حتماً این توجهات و

توسعه‌ای باشد، فراهم کنیم تا بتوان قدم‌های دیگر را با اعتماد بیشتری برداشت. معمولاً ایجاد جامعه‌ای علمی که هر تحرک علمی در گوشه‌ای از این جامعه بتواند بخش‌های دیگر آن جامعه را تحت تأثیر خود قرار دهد، نیازمند ایجاد شبکه‌ای ارتباطی است. در حال حاضر، این شبکه ارتباطی فقط با یک سری مطبوعات دارای امتیاز می‌تواند تحقق پیدا کند. به این معنا که طلبه جوان و در حال تحصیل، که در آنجا مقاله‌ای ارائه می‌کند، عملاً احساس کند که مرجعیتی پیدا کرده است و افراد مختلف، خود را نیازمند مطالعه مقاله او بدانند. گرچه مسئله هم این نیست که الزاماً در این بخش دانشی هم تولید نشود. من فکر می‌کنم خیلی جاها حتی افراد کم تجربه، مثلاً طلبه جوانی که حتی رسائل و مکاسب را شروع نکرده است، ایده‌هایی به ذهنش می‌رسد که شاید خیلی کارگشا باشد. مسئله اصلی مدیریت حوزه، دانشی است، یعنی ارائه کردن مجموعه سرفصل‌های پژوهشی که از دست این گروه از طلاب بر بیاید که من فکر می‌کنم بسیاری از مسائلی که امروز در حوزه فرهنگ و زندگی اجتماعی از مشکلات و معضلات اساسی جامعه ماست، اگر به این طیف ارائه شود، ایده‌های خوبی می‌تواند ارائه کنند. اگر کمی به همان ایده‌ها رسیدگی کنند، می‌توانند به مجموعه مقالات علمی - ترویجی یا حتی نیمه ژورنالیستی تبدیل شوند. در حال حاضر، غیر از مجلاتی مانند «رهنامه» و «خط» و مجلات این چنینی که عموماً توسط طلاب جوان ارائه می‌شوند و بیشتر در حوزه ارائه نیازهای طلاب هستند، حوزه دیگری را ندیدم که شکل گرفته باشد، یعنی حوزه پژوهشی که مقالات آن را طلاب جوان بنویسند، نه الزاماً فضلا.

درباره شبکه‌های اجتماعی باید این نکته را بیفزایم که در دنیای امروز، دانش در جامعه‌ای علمی تولید می‌شود، به این معنا که در این جامعه، کافی است که مقاله‌ای در گوشه‌ای از جامعه ارائه شود و پس از مدتی، آثارش را در گوشه‌های دیگر جامعه می‌بینیم، حتی از نظر جغرافیایی. انتشار مقاله‌ای در مصر می‌تواند جامعه حوزه علمیه قم را تحت تأثیر قرار دهد و برعکس. هم‌چنین در حوزه‌های مختلف دانشی، این امر می‌تواند تحقق پذیرد، یعنی مقاله‌ای در حوزه تاریخ، می‌تواند در فقه اثر بگذارد. لازمه این امر آن است که جامعه علمی شکل گرفته باشد، یعنی ارتباطات و شبکه ارتباطی گسترده‌ای که بتواند هم‌زمانی‌های بسیاری به وجود آورد و ارتباطات فکری فراوانی ایجاد کند و نخستین گامی که می‌توان در این راه برداشت، ایجاد یک سری مطبوعات مرجع است که این مطبوعات مرجع، معمولاً به یکدیگر ارجاع می‌دهند. اگر شما مجلات I.S.I را نگاه کنید، می‌بینید که خیلی وقت‌ها، مرجعیت این مجلات را همان مجلات تأمین می‌کنند و این نشان‌دهنده شکل‌گیری یک جامعه علمی است.



حتماً توجهات و نگاه‌ها و رویکردهای معنوی می‌تواند به افزایش روحیه خودباوری و اعتماد به نفس بیانجامد.

می‌پندارد که واقعاً عرصه پیچیده‌ای است که از امثال او کاری بر نمی‌آید، ولی اگر تقریباً به سقف یا عمق آن حوزه دانش و معرفتی، مشرف و مسلط شود، در می‌یابد از کجا به بعد، حرف‌های ویژه‌ای برای گفتن دارد و می‌تواند نوآوری‌هایش را مطرح کند. اطلاع و اشراف از آنچه در حوزه‌های دانشی و اجتماعی و اندیشه‌ای در حال جریان است، حتماً به افزایش خودباوری می‌انجامد.

و آخر اینکه به طور طبیعی، حرکت جمعی سبب ایجاد معاضدت و هم‌افزایی می‌شود و به حفظ و ارتقای خودباوری و اعتماد به نفس علمی می‌انجامد. یعنی اگر جمعی علمی با هم حرکت کنند، حتماً وضعیت خودباوری‌های علمی و معرفتی ایشان نسبت به هنگامی که کسی به تنهایی بخواهد مسیری را طی کند، افزایش پیدا خواهد کرد که در اینجا سنن الهی و قاعده‌های جهان‌شمول هستی حکم‌فرماست که یدالله مع الجماعه، و حتماً در حوزه پژوهش و نوآوری‌های دانشی نیز می‌تواند راه‌گشا باشد.



حجت الاسلام مهدی قریب

مسئول گروه علمی - فرهنگی عهد (مدرسه معصومیه)

به نظر من مهم‌ترین راهکار این است که چنین کاری از فضای آموزش شروع شود، چون معمولاً در حوزه هر کاری که از فضای آموزش آغاز نشود، شکست می‌خورد. منظورم از فضای آموزش، همین کلاس‌های معمول علمی و درس فقه و اصول و فلسفه است. من فکر می‌کنم الگو و نوع درس خواندن طلاب باید تغییر کند و در کلاس‌ها، قالب خاصی اجرا شود، که البته قالب من درآوردی هم نیست و چیزی است که در اسلاف ما نیز وجود دارد. مثلاً مرحوم میرزای شیرازی معروف است که نوع رفتار ایشان و روش تدریس‌شان، بسیار زیاد به فضای خودباوری و اعتماد به نفس کمک می‌کند و آن این است که استاد در کلاس متکلم وحده نباشد، یعنی این گونه نباشد که بیاید و درس را ارائه دهد و حداکثر به شاگرد اجازه سؤال کردن بدهد، البته معمولاً امروزه در کلاس‌ها اجازه سؤال هم داده نمی‌شود. حتی در درس‌های خارج هم این گونه است که استاد درس



اگر استاد، استاد خوبی باشد، باید بتواند نکته‌های مطرح شده در حدس و استشمام طلبه را بگیرد و آن را بپرواند و به خود طلبه برگرداند و او را متوجه کند که چه گفته و مثلاً حرف او را فلان عالم نیز در کتابش بیان کرده است.



را ارائه می‌دهد و می‌رود، ولی بهترین حالتش این است که شاگرد اجازه دارد سؤال کند، ولی این کمک زیادی نمی‌کند و تنها کمک می‌کند که استاد بتواند مطلبش را ارائه دهد و با توجه به سؤالات شاگردان، مطلبش بهتر شود، ولی آنچه کمک می‌کند که شاگرد و طلبه اعتماد به نفس و خودباوری علمی پیدا کند، تعامل با استاد است.

الگویی که من پیشنهاد می‌کنم این است که با توجه به اینکه هر طلبه سر کلاس استشمامی دارد، وقتی استاد مسئله را مطرح می‌کند، از طلاب بپرسد که آیا این مسئله شما هست یا نیست و مسئله را به زبان خودتان بگویید که ببینیم مسئله به زبان شما چه می‌شود، یعنی سعی شود که کاملاً شاگردان بتوانند حرف بزنند و استاد از تک تک شاگردان، حرف بکشد و پس از طرح مسئله، به استشمام‌های آنها اهمیت بدهد. امروزه کلاس‌ها این گونه است که اگر طلبه ابداع احتمال کند، با رویکرد خوبی مواجه نمی‌شود، بلکه می‌گویند آقا! مقداری فکر و تأمل کن و هر چه به ذهنت می‌رسد، نگو.

در این زمینه نظر من چیز دیگری است، یعنی اجازه دهند طلبه هر چه به ذهنش می‌رسد، بیان کند. اگر استاد، استاد خوبی باشد، باید بتواند نکته‌های مطرح شده در حدس و استشمام طلبه را بگیرد و آن را بپرواند و به خود طلبه برگرداند و او را متوجه کند که چه گفته و مثلاً حرف او را فلان عالم نیز در کتابش بیان کرده است. هم‌چنین به او بگوید که شما بیشتر ببیندیش و دوباره حرفت را بیان کن تا بشنویم. این رفت و برگشت‌ها، پس از مثلاً یک سال، سبب می‌شود طلبه جسارت علمی پیدا کند، جسارتی که بتواند وارد فضای علمی شود، یعنی وقتی در دانش غوطه‌ور و سرگرم درس و کار و مباحثه است، جسارت این را هم دارد که ایده‌ای را نیز اضافه کند. بعد اگر استاد توانست نشان می‌دهد که ریشه این حرف کجاست و طلبه را می‌فرستد که حرف خودش را بازخوانی کرده و دوباره مطرح کند. این عمل به مرور کمک می‌کند که طلبه در ایده‌پردازی، جرأت بالایی داشته باشد. برای نمونه، وقتی قاعده فلسفی می‌خواند، می‌گوید اگر بخواهد این باشد، حتماً آن هم هست و مثلاً لازمه آن در علم کلام را می‌گوید.

منتها امروزه، طلبه چنین جرأتی ندارد و این توانایی را در خودش نمی‌بیند، ولی در آن حالت، چون استادی با رویکرد و وزانت علمی به شما اجازه می‌دهد که ایده‌هایت را

بگویی، شما نیز کم‌کم صاحب ایده و حدس می‌شوی. نکته‌ای که می‌ماند، آن است که دلیل اینکه معمولاً حوزه اجازه نمی‌دهد این حرف‌ها زده شود و این رفتار صورت پذیرد، این است که می‌گوید طلبه می‌خواهد برود و نظر اسلام را بگوید و اگر اجازه دهیم که طلبه هر حرفی را راحت بزند، خب طلبه پایه چهار یا پنج می‌گوید که لازمه فلان حرف این است و به مردم هم می‌گوید، در حالی که این نظر اسلام نیست، بلکه نظر این شخص است. ترس از این امر، که ترس مقدس و بجایی است، سبب اشتباهی در رویکرد آموزشی شده و آن این است که صورت مسئله را پاک کرده‌اند، در حالی که این درست نیست؛ زیرا اگر ما مطلبی را اضافه کنیم، مسئله حل می‌شود و آن این است که استاد باید به طور مداوم به او تذکر دهد و طلبه نیز به خود تذکر دهد که این حرف تو بسیار محترم و ارزشمند است، منتها در حد پایه سوم، و آن را نباید به عنوان نظر نهایی تلقی کنی، یعنی افزون بر جرأت علمی، تقوای علمی نیز داشته باش، یعنی وقتی بیان کردی، بگو



نظر من است و ممکن است نظر بالاتری هم وجود داشته باشد و من در حال تحقیق و رشد هستم. منتها امروزه چون از این مطلب واهمه دارند، صورت مسئله را پاک می‌کنند. من یادم است که در مدرسه معصومیه، طلبه‌ها تحقیقاتی را آغاز کرده بودند و یکی از آقایان، حسابی به ما انتقاد می‌کرد که این دانشجویهایی که آمده‌اند، رویکردشان نادرست است و طلبه پایه سوم، برای خودش مقاله نوشته که نظر اسلام فلان است، گفتم که نباید کل مطلب را از بین ببرید، بلکه باید به او بگویید که آفرین، کار خوبی کردی که تحقیق کردی و مقاله نوشتی، ولی یادت باشد که وزانت علمی آن محدود است، که هم انگیزه او نسوزد و پیش برود و چه بسا دو سال دیگر، خودش حرف خودش را نقد کند و هم اینکه مطلب اشتباهی به دیگران نرسد.

نکته دیگر که بیشتر درد دل است، این است که وقتی به قم آمدم و مدرک دانشگاهی داشتم، برای عضو شدن به کتابخانه‌ای رفتم. پرسیدند: طلبه پایه چندی؟ گفتم: پایه یک. گفتند: نمی‌شود. بعد گفتم که البته من لیسانس هم دارم. گفتند که با لیسانس می‌شود. پرسیدم: پس طلبه‌ها کی می‌توانند عضو شوند؟ گفتند که طلبه تا آخر پایه شش نمی‌تواند عضو شود، در حالی که لیسانس چهار سال درس خواندن است. از این رو، آن قدر دانشجوی را نزد همه معتبر کرده‌اند که اعتماد به نفس دارد و از ابتدا به او گفته‌اند که تو می‌توانی و باید تولیدکننده علم باشی. از این رو، دیگر نهادها به آنها ارزش می‌دهند. پس یک راه دیگر، چه بسا این باشد که نهادهای حوزوی، ارزش واقعی و نه ارزش اسمی برای طلبه‌ها قائل باشند و این رفتار با اینکه عملی بیرونی و خارجی است، به اعتماد به نفس علمی طلبه‌ها کمک می‌کند.

پی‌نوشت:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹



۲۴ مراحل رشد خودباوری

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد واعظ موسوی

پس از ارائه نمایی از خودباوری و پیراستن این مفهوم از افراط و تفریط، این نوشتار درصدد ارائه توصیه‌ها و راهکارهایی جهت افزایش این روحیه برمی‌آید که از جمله به نقش و جایگاه «تصمیم» در این مسیر تأکید می‌کند.



۲۶ ۹ قدم در مسیر خودباوری

حجت الاسلام والمسلمین عباسعلی زارعی سبزواری

در این نوشتار ابتدا خودباوری و خداباوری را به عنوان دو بال پرواز یک طلبه موفق ذکر می‌شود. سپس در مرحله ارائه راهکار به قدم‌های نه‌گانه‌ای اشاره می‌کند که به عقیده ایشان با مراعات این موارد بدون شک طلبه به خودباوری نائل می‌گردد.



۳۰ کدام نظام تعلیم و تربیت، سبب ایجاد «خودباوری» می‌شود؟ سعید هلالیان

نویسنده در این مقاله به موضوع «خودباوری» در نظام تعلیم و تربیت حوزه می‌پردازد. ایشان خودباوری صنفی و علمی را از مهم‌ترین مؤلفه‌های موفقیت یک صنف یا یک نظام تعلیم و تربیت می‌داند. از این رو، به شرح مؤلفه‌هایی می‌پردازد که در ایجاد خودباوری در طلاب اثرگذار است.



۲۸ مستغنی محتاج

علی اکبرپور

طلبه بر اثر عدم تعادل و افراط در خودباوری و اعتماد به نفس، نمی‌تواند ارتباط صحیح و متعادلی با عوامل کمک‌کننده و ارتقایبخش در مسیر علم‌آموزی، برقرار کند. لذا با آسیب‌هایی مواجه می‌شود که می‌تواند آینده علمی و معنوی طلبه را تباه کند و عمر و استعداد او را ضایع گرداند.



۳۵ سنت علمی حوزه و خودباوری

محمد علی معصومی

اصلاح در حوزه علمیه، بر دو اصل اعتماد بر سنت علمی گذشتگان و توجه به ضرورت‌ها و امکانات عصر حاضر برای تحول مبتنی است. در گذشته، پیش‌مطالعه یکی از مؤلفه‌ها در سیر رشد طلبه بوده است. پیش‌مطالعه دارای آثار فراوان، از جمله خودباوری است. در این یادداشت به آثار پیش‌مطالعه پرداخته شده است.



مراحل رشد خودباوری

یادداشت

سید محمد واعظ موسوی

حجت الاسلام و المسلمین واعظ موسوی استاد سطوح عالی حوزه

عهده آن مسئولیت‌ها برآیند و بتوانند اعتماد جامعه را به خود جلب کنند و اگر دیدهای منفی نسبت به برخی امور وجود دارد، آنها را از بین ببرند و به دید مثبت تبدیل کنند.

برای رشد اعتماد به نفس، مرحله‌ای را در مباحث روان‌شناسی مطرح می‌کنند که میتوان به چند مورد اشاره کرد؛ نخستین مرحله برای انسانی که گام در راه تقویت اعتماد به نفس بر می‌دارد، این است که نباید در اوهام و خیالات گذشته سیر بکند. لازم است گذشته را به همان شکل که بوده، بپذیرد و درصدد ساختن آینده‌ای پویا و مطابق میل خودش باشد. البته این به معنای بی‌تفاوتی نسبت به گذشته نیست، بلکه در جهت نگرستن عاقلانه به گذشته است و باید رمز پیروزی‌ها و شکست‌های گذشته را کنکاش کرده و از گذشته راهی برای ساختن آینده بهتر ترسیم کند و از آن تجربیات برای کوتاه کردن مسیر رشد و تعالی بهره بگیرد.

دومین مرحله این است که انسان باید به خودش برگردد و درباره خصوصیات اخلاقی و رفتاری و آنچه در وجودش است، با خود گفت‌وگو و مباحثه کند، یعنی اهداف واقعی و مثبت، البته معقول، نه خیلی بلندپروازانه نه پیش پا افتاده، برای خودش مجسم کرده و پیش خودش آنها را نقد و بررسی کند که راه رسیدن به هر هدف چیست، آفت‌هایی که هر یک از این اهداف را تهدید می‌کند کدام است، از چه مسیری می‌توان سالم‌تر به این هدف رسید و چه لوازم و ابزاری برای رسیدن به این هدف باید مقدمه کار قرار بگیرد و از آن بهره برد تا بتواند در فرصت مناسب و پیش‌بینی شده، به این هدف برسد و کار را در آن جهت تمام شده ببندارد.

سومین مرحله که بسیار مجرب بوده و معمولاً همه عزیزان بارها این مرحله را در زندگی‌شان تجربه کرده‌اند، این است که تصمیم گرفتن را تمرین بکنیم. گاهی برای خودمان غایت و هدفی را در نظر بگیریم و مسیر رسیدن به آن غایت را ترسیم بکنیم و مانند مرحله دوم آنرا به بوته نقد و بحث بگذاریم. ببینیم آیا ما قدرت تصمیم‌گیری داریم و می‌توانیم تصمیم‌های

اعتماد به نفس و خودباوری، یکی از فضایل اخلاقی به شمار می‌آید که در منابع دینی و متون روایی، درباره کسب این فضیلت سفارش‌های فراوانی شده است. این فضیلت انسانی مانند دیگر فضایل، در معرض تهدید آفت‌های گوناگونی است؛ چرا که اعتماد به نفس یعنی پیمودن راه اعتدال، و در مقابل، ممکن است فرد گرفتار افراط یا تفریط بشود. ورود به هر یک از این دو وادی، سبب خروج از جاده اعتدال می‌شود که بزرگان دین نیز آن را از اوصاف رذیله دانسته و مذمت کرده‌اند. همچنین اعتماد به نفس بیش از حد، انسان را به سمت کبر و غرور و منیت می‌کشانند و اعتماد به نفس کم نیز موجب خودباختگی در برابر دیگران و کوچک شمردن خود و ذلت و خواری شخص می‌شود. کما اینکه پیامبر مکرم اسلام (ص) در حدیثی نورانی می‌فرمایند: «لَا يَنْبَغِي لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ» یعنی شایسته نیست انسان مؤمن باعث ذلت و خواری خودش بشود.

پس برای اینکه انسان معتدلی باشیم و در صراط مستقیم قرار بگیریم و از جاده اعتدال منحرف نشویم، باید از این عنصر گران‌بها غافل نشویم که دیدن خود به عنوان فردی توانمند برای انجام کارهای فرارو و کسب موفقیت‌ها لازم است. همچنین بکوشیم این خصیصه را که از ویژگی‌های

اكتسابی است، در خودمان تقویت بکنیم، یعنی پیش از اینکه در کاری وارد شویم و موفقیت یا شکست را تجربه کنیم، برای انجام کارها، به توانایی خودمان اعتماد داشته باشیم. از این رو، در مباحث روان‌شناسی می‌گویند که

اعتماد به نفس واقعی، مولود تعهد هر کس نسبت به خویش است. به این نحو که هر چه لازم باشد، انجام می‌دهد تا به خواسته‌ها و نیازهایی برسد که برای خود ترسیم کرده است. ممکن است این صفت اکتسابی در افراد شدت یابد یا بر اثر سهل‌انگاری و بی‌توجهی تضعیف بشود. تربیت خانوادگی و محیط پیرامونی فرد نیز نقش بسزا و انکارناپذیری در این رابطه دارد. اما طلبه‌ها، چون مسئولیت‌های اجتماعی بسیاری بر عهده آنهاست، حتماً باید این ویژگی را در کامل‌ترین وجه خود داشته باشند تا بتوانند از

اشاره

ایشان متولد

۱۳۴۲ می باشد. در

حال حاضر از اساتید

مبرز کفایه، مکاسب

و رسائل می‌باشد.

از اساتید ایشان

در فقه و اصول

حضرات آیات وحید

خراسانی، تبریزی،

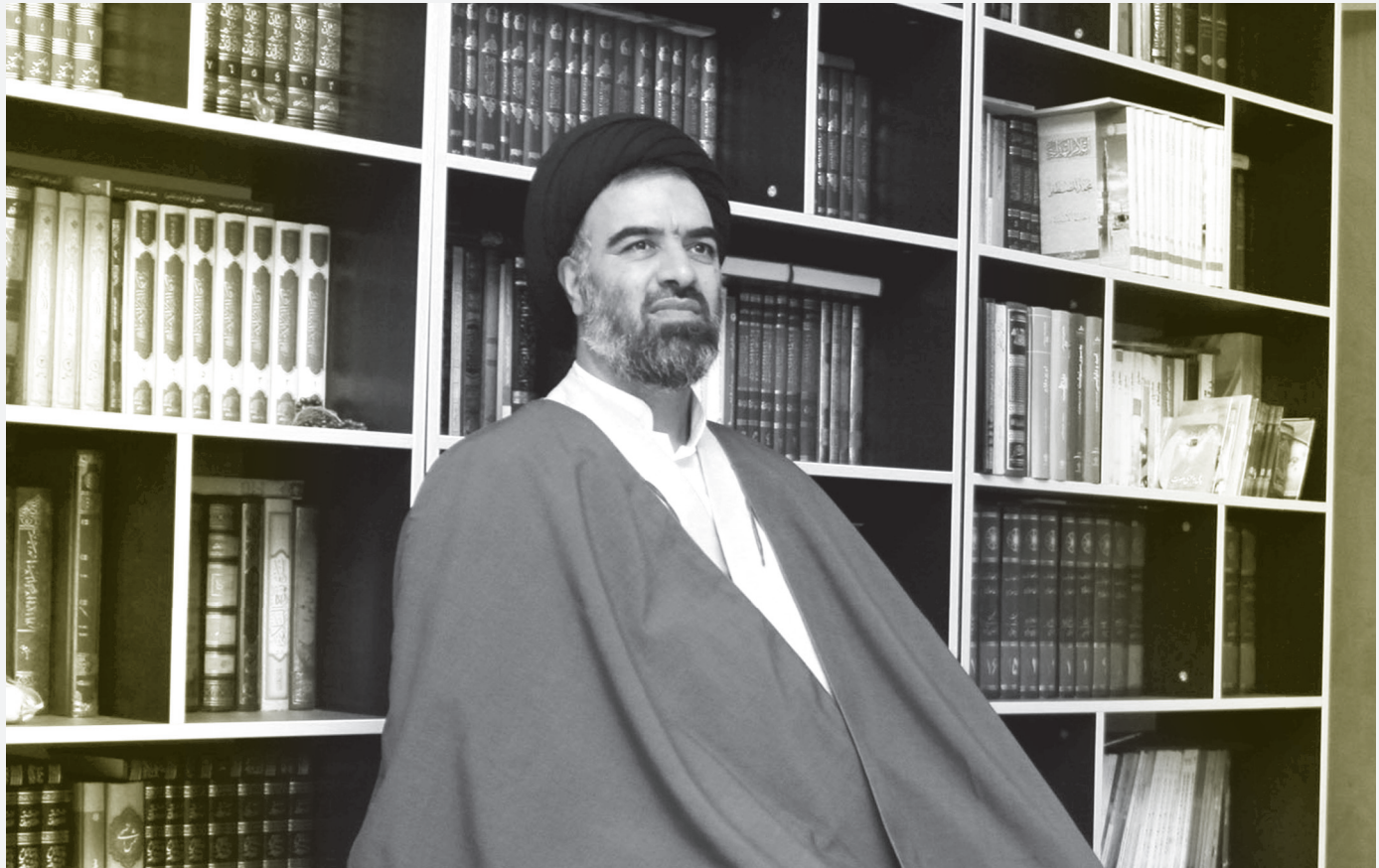
اعتمادی و پایانی

می‌توان نام برد.



دلسوزی

بخش نامه ها... آه بخش نامه های بی شمار...
مانده اند بر زمین...
از همان زمان؛
که باورت شده، کسی شدی!



برخی زمینه‌ها تخصص کسب کنیم، یعنی در یک یا چند مورد که توانش را داریم بتوانیم از امثال و اقران خود بالاتر و برتر باشیم. آگاهی، لازمه زندگی فردی و اجتماعی است، ولی کافی نیست. مثل اینکه برای طلاب، اطلاعات عمومی سطوح پایین حوزه، مانند اطلاعات جامعی درباره ادبیات، بلاغت و فقه و اصول و امثال اینها لازم است، ولی کافی نیست. از این رو، فرد روشن و تلاشگر، می‌کوشد در کنار این اطلاعات عمومی که بقیه هم‌قطارانش نیز دارند، در یک یا چند جنبه خود را بالا بکشد. همین نکته که فرد چیزی بداند که دیگران آن را نمی‌دانند، به نحوی به او اعتماد به نفس می‌دهد. وقتی در کلاسی پنجاه نفری، سؤالی از طرف استاد مطرح می‌شود که او اطلاعات کافی در آن زمینه دارد و به خوبی از عهده پاسخ بر می‌آید، این مورد حس اعتماد به نفس را در او تقویت، و تلاش وی را برای رسیدن به مراحل بالاتر مضاعف می‌کند و قطعاً تلاش‌هایی که افراد انجام می‌دهند، اگر با این مراتب انجام شود، قطعاً به نتایج دلخواه می‌انجامد و هر مرحله‌ای از مراحل اعتماد به نفس، مقدمه‌ای برای مراحل بالاتر خواهد بود.

بسیاری از ما بعد از ورود به حوزه علمیه،
آینده‌ای برای خود ترسیم نکرده‌ایم و از
باب هر چه پیش آید خوش آید، وقت خود
را تلف، و ایام را سپری می‌کنیم

برخی صفات نیاز دارد، همه این کارها را انجام دهد تا به تصویر دلخواه برسد. متأسفانه بسیاری از ما بعد از ورود به حوزه علمیه، آینده‌ای برای خود ترسیم نکرده‌ایم و از باب هر چه پیش آید خوش آید، وقت خود را تلف، و ایام را سپری می‌کنیم و به انتظار آینده‌ای روشن هستیم که برای خودمان ترسیم نکرده‌ایم و منتظریم کسی از در وارد شود و موفقیت را برای ما ارمغان آورد. این در حالی است که مسلماً بدون انجام مقدمات در هیچ مسیری موفق نخواهیم شد.

پنجمین و آخرین مرحله‌ای که می‌تواند در زمینه اعتماد به نفس اثرگذار باشد، این است که در تلاش باشیم تا در

خود را به سر منزل مقصود برسانیم؟ هر تصمیم‌گیری نیازمند خطرپذیری و احساس مسئولیت است که تا انسان تصمیم را نگرفته، نه خطرات آن را می‌پذیرد و نه نسبت به آن احساس مسئولیتی دارد، ولی پس از گرفتن تصمیم از باب اینکه التزام به شیء التزام به لوازم آن نیز است، مسلماً از ایستایی و توقف پرهیز می‌کند و به آن تصمیم توجه، و برای عملیاتی کردن آن تصمیم، حرکت می‌کند و می‌کوشد. وقتی این کار به صورت استمرار در آید، در درازمدت ثمرات خوبی به دنبال خواهد داشت.

چهارمین مرحله این است که در برنامه‌ریزی برای آینده نتایج دلخواه‌مان را مشخص، و تصویر روشنی از آنچه به دنبالش هستیم، ترسیم کنیم. وقتی این تصویر ترسیم شد، همه انرژی و توان خود را برای رسیدن به آن هدف مفید و مهم متمرکز می‌کنیم. اگر دانش‌پژوه و طلبه‌ای می‌خواهد در زمره مبلغان موفق باشد، از ابتدا باید سیر مطالعات و تحقیقاتش را به سمت شکوفایی از جهت تبلیغ سوق دهد. اگر به تقلید در بعضی سبک‌ها و روش‌ها، تمرین در برخی محافل، استفاده از تجربیات دیگران و به تحقیقاتی برای تقویت بعضی اوصاف یا از بین بردن



۹ قدم در مسیر خودباوری

یادداشت

عباسعلی زارعی سبزواری

موفقیت طلبه و محصل علوم اسلامی، در گرو دو موضوع مهم است، موضوع اول خودباوری است که در این نوشتار بدان می‌پردازیم و موضوع دوم خداپاوری است که این دو باید در کنار یکدیگر باشند. به نظر می‌آید گام اول در جهت خودباوری، خودشناسی شخصی است. برای نمونه، طلبه‌ای که وارد حوزه علمیه می‌شود و از فضای غیر طلبگی به فضای طلبگی آمده است، باید بفهمد در گذشته در چه فضایی بوده و فضای فعلی که در آن قرار گرفته، چه فضایی است. همچنین باید ببیند در این فضای جدید، چه آموخته‌ها و اندوخته‌هایی دارد و بررسی کند در این فضا دنبال چه چیزی است. قبلاً که در فضای دیگری بود، چیزهای دیگری را می‌طلبید، الان که در این فضا آمده، دنبال چه چیزهایی است؟ از این رو، در ابتدای ورود طلبه، باید به وی بفهمانیم که این محیط فعلی چه امتیازهایی، و او چه دارایی‌هایی دارد. در این صورت، پی به ندانسته‌های خود می‌برد و در جهت به دست آوردن و علم به ندانسته‌ها، قدم بر می‌دارد و برنامه‌ریزی می‌کند.

این موارد سه محور اصلی درباره خودشناسی است. اگر بخواهیم طلبه خودش را بشناسد تا به خودباوری برسد، شاید گام مهم و **اولین قدم** همین باشد که بفهمد در چه فضایی قرار گرفته است، چه آموخته‌هایی دارد و در این فضا باید به دنبال چه چیزی باشد که همان کسب معارف الهی برای هدایت بشر است. پس از آن، در **قدم دوم** باید به طلبه در زمینه تحصیل، انگیزه داده شود. البته نه به صورت کلی، بلکه به صورت خردتر و جزئی‌تر، یعنی از او سوال شود که شما که در محیط و فضای کسب معارف الهی و هدایت دیگران گام برمی‌دارید، قصد حرکت در چه مسیر و رشته‌ای دارید و انگیزه‌ات از این حرکت چیست؟ به کدام یک از رشته‌های فلسفه، فقه، تفسیر و ... علاقه دارید؟ البته ایجاد انگیزه برای طلبه بسته به این است که آثار مترتب بر هر یک از این رشته‌ها را به او بشناسانیم. برای نمونه، اگر فیلسوف بشود، یا اگر محدث بشود و یا دیگر تخصص‌ها را به

اشاره

در این نوشتار
ابتدا خودباوری
و خداپاوری را به
عنوان دو بال پرواز
یک طلبه موفق ذکر
می‌شود. سپس در
مرحله ارائه راهکار
به قدم‌های نه‌گانه‌ای
اشاره می‌کند که
به عقیده ایشان با
مراعات این موارد
بدون شک طلبه به
خودباوری نائل
می‌گردد.

داشتن استادی مناسب

دوری از تقلید صرف

توجه به یافته‌ها و معلومات

دوری از عجله در رسیدن به هدف

تحلیل عوامل شکست

داشتن هم‌مباحثه

شناخت استعداد

انگیزه

جایگاه شناسی

دست آورد، با چه اشخاص و مکاتب و طرز تفکراتی مواجه است و در چه زمینه‌هایی می‌تواند اثرگذار باشد. بنابراین قدم دوم بعد از خودشناسی این است که به طلبه کمک شود تا هدف و انگیزه خود را در عرصه تحصیل کشف کند.

قدم سومی که در این راه باید برداشته شود این است که به طلبه کمک شود تا موقعیت و استعداد خود را دریابد. وقتی که بفهمد استعدادش در چه حدی و در چه رشته‌ای است، می‌تواند این استعداد را به فعلیت برساند. آن‌گاه می‌تواند برای رسیدن به هدف و انگیزه‌ای که در مرحله قبل تعیین کرده، قدم بردارد، برنامه‌ریزی داشته باشد و کار بکند. طلبه‌ها استعدادهای مختلف دارند. برخی مستعد هستند که در عرصه فلسفه بکوشند. برخی استعداد دارند که در زمینه فقه و اصول به فعلیت برسند. بعضی نیز استعداد دارند که در حوزه تبلیغ، کار کنند و وارد این حیطه علمی بشوند. از این رو، قدم سوم پس از خودشناسی و تعیین هدف و انگیزه این است که شخص از نظر استعداد، موقعیت خود را از حیث زمانی و مکانی بشناسد.

قدم چهارم، داشتن هم‌بافته است اعم از اینکه موفق یا غیر موفق و قوی یا ضعیف باشد، برای اینکه کمک می‌کند که طلبه بتواند نقاط قوت و ضعفش را تشخیص بدهد. حضور در درس و مطالعه کردن انفرادی خیلی اثرگذار است، ولی به نظر نمی‌رسد در بین این امور چیزی به اندازه وجود هم‌بافته بتواند در شناسایی نقاط قوت و ضعف به شخص کمک بکند و تا زمانی که شخص نقاط قوت و ضعف خود را نشناسد، نمی‌تواند به خودباوری دست یابد. همان‌طور که ذکر شد در انتخاب هم‌بافته نباید به دنبال این بود که حتماً هم‌بافته‌ای قوی‌تر از خود پیدا کنیم زیرا ممکن است هم‌بافته‌ای ضعیف باشد ولی در تشخیص ضعف‌ها و قوت‌ها بهتر به شخص کمک کند. هرچند وجود هم‌بافته قوی بهتر می‌تواند در زمینه شناخت نقاط ضعف کمک‌کننده باشد.

قدم پنجم این است که طلبه را متوجه این مطلب بکنیم که به شکست‌هایی که احيانا در این مسیر با آنها مواجه می‌شود و نیز به عوامل این شکست‌ها، دقت بکند. طبعاً همه ما هنگام تحصیل و حتی در مقاطع بالاتر، در مقام تدریس و تألیف و تبلیغ، شکست‌هایی را تجربه می‌کنیم، ولی متأسفانه قیمت و ارزش این شکست‌ها را نمی‌دانیم و حتی به این شکست‌ها دقت نمی‌کنیم، در حالی که اگر محصل به این موردها دقت کند، خود به خود به دنبال عوامل این شکست‌ها می‌رود و این کمک می‌کند که بیشتر خودش را باور کند که چه موقعیتی دارد

و چه کاری می‌خواهد انجام بدهد.

در **قدم ششم**، باید به طلبه یادآوری شود که به این موضوع توجه کند که در رسیدن به هدفی که دارد، عجله نداشته باشد. متأسفانه امروزه یکی از مشکلات طلبه‌ها این است که برای عالم شدن عجله می‌کنند و چون کسب علم با عجله امکان‌پذیر نیست، مقداری که از تحصیلشان می‌گذرد، به این باور می‌رسند که دیگر نمی‌توانند به جایی برسند و نمی‌توانند به مقاطع عالی‌تر دست پیدا کنند و خود به خود آن خودباوری‌ای را که در راه رسیدن به آن، قدم‌های مختلفی برداشته بودند،



متأسفانه امروزه در حوزه علمیه‌مان، یکی از نقایص بسیار بزرگی که وجود دارد و شاید منشأ این شده که طلبه‌ها خودشان را باور نداشته باشند که کی هستند و چه کار می‌خواهند انجام بدهند، این است که ارتباط عمیق و دلسوزانه و هدایتگرانه میان استادان و دانش‌آموختگان و طلبه‌های ما وجود ندارد یا اگر هست، ارتباط بسیار ضعیفی است.



در این مقطع از دست می‌دهند و این مورد می‌تواند با ذکر و بیان حالات عالمان گذشته، مثلاً حضور مستمر در درس اعظم از محققان به مدت چندین سال، صورت بگیرد. مثلاً می‌بینیم برخی عالمان ما، دو دوره درس اصول استادانشان را درک کرده‌اند و اکنون از اعظم عصر خود شده‌اند.

نکته هفتمی که در این راستا می‌تواند به خودباوری طلبه کمک فراوانی کند، این است که به یافته‌ها و معلومات خودش در طول مدت تحصیلی که داشته است، توجه بکند و آنها را بنویسد. اگر طلبه‌ها در آخر هر هفته، آموخته‌های خود را یادداشت کنند که ببینند چه چیزی به آن‌ها اضافه شده است، این روند به آن‌ها کمک می‌کند که باور کنند چه چیزهایی را می‌شود یاد گرفت و در رسیدن به اهداف عالی‌تر، چه چیزهایی را می‌توان کسب کرد. اگر طلبه، به طور هفتگی، ماهانه یا سالانه،

به یافته‌های خود توجه کرده و آنها را بازنگری کند که بفهمد چه چیزهایی یاد گرفته، چه چیزهایی کسب کرده، و این مطالب را چگونه و با چه عمقی یاد گرفته، در جهت رسیدن به خودباوری وی اثرگذار است.

قدم هشتم این است که ما به طلبه‌ها یاد بدهیم که از تقلید صرف دوری بکنند، یعنی مباحث علمی را به صورت پژوهشی و نقادی، بررسی کنند.

اگر به این قدم‌ها توجه شود، طبعاً طلبه به جایی می‌رسد که می‌تواند کلمات دیگران را نقد کند و در این زمینه به پژوهش و تحقیق بپردازد و باور بکند که می‌تواند مانند گذشتگان بشود، مثل شیخ اعظم انصاری و علامه طباطبائی. یک مقداری که قوه نقد در او احیا شد، به این باور می‌رسد که می‌تواند عالم بزرگی بشود.

قدم نهم این است که طلبه استادی دانشمند و راهنما و دلسوز داشته باشد. متأسفانه امروزه در حوزه علمیه‌مان، یکی از نقایص بسیار بزرگی که وجود دارد و شاید منشأ این شده که طلبه‌ها خودشان را باور نداشته باشند که کی هستند و چه کار می‌خواهند انجام بدهند، این است که ارتباط عمیق و دلسوزانه و هدایتگرانه میان استادان و دانش‌آموختگان و طلبه‌های ما وجود ندارد یا اگر هست، ارتباط بسیار ضعیفی است. استادی که دلسوزی بکند و فردی را که می‌بیند استعداد دارد و دنبال درس و بحث و تحقیق است، موفقیت‌هایش را بیان کند و ضعف‌های او را به وی بفهماند.

همه مطالب مذکور، یک سری مقدمات یا قدم‌هایی است که بعضی‌ها خود به خود می‌توانند به آن برسند، ولی بسیاری نمی‌توانند به آن دست یابند که در این صورت باید این موارد را به آن‌ها آموزش دهیم و تنها کسی که می‌تواند در این جهت به طلبه کمک جدی بکند، استاد دلسوز، راهنما و ملاست.

اگر این قدم‌های نه‌گانه رعایت گردد، بدون شک طلبه خودش را باور می‌کند، به این معنا که می‌فهمد او همان کسی است که می‌تواند بهتر از آنچه الان هست، بشود. می‌فهمد می‌تواند به عنوان اندیشمند و عالم و مدرسی بزرگ مطرح بشود. البته در محوطه و فضای حوزه فقط خودباوری فایده ندارد. موفقیت طلبه، افزون بر خودباوری به خدا باوری نیز نیاز دارد. طلبه باید زحمت بکشد، خودش را بشناسد و بکوشد تقوای الهی و خدا باوری‌اش را تقویت بکند که بتواند در حوزه به صورت چشمگیر نقشی اثرگذار داشته باشد.



مستغنی محتاج

نگاهی به آفتهای افراط در اعتماد به نفس علمی

طبیعتاً میل به زانوزدن در محضر استاد را از دست خواهد داد و این ضرورت را اتلاف وقت خواهد پنداشت. هم‌چنین این طلبه که رشدی خودبسنده دارد، به‌شدت در معرض افتادن در ورطه برخی مبانی و روش‌های خودساخته و نادرست است و ارتباط با استاد، به ویژه استادی که به برخی ویژگی‌هایش اشاره شد، او را از افتادن در چنین ورطه‌هایی در امان نگه می‌دارد. البته توجه به این نکته هم ضروری است که گاهی با استنادانی روبه‌رو می‌شویم که خوش‌فهم و خوش‌فکر هستند و حلقه‌های درسی با طلاب تشکیل داده‌اند. گاهی به این دلیل که استاد در قبال همه عالمان، خود را صاحب فکر و سبک می‌داند، چنان به نقد و رد آرای عالمان می‌پردازد که طلبه‌ای که هنوز در ابتدای راه است، به خود جرأت می‌دهد حتی پیش از آنکه سخن عالمان را دریابد، در رویارویی با هر قولی و با تأمل سطحی و ابتدایی، به رد و نقد بپردازد و به نوعی خودباوری کاذب دچار شود.

۲. خودباوری و میراث علمی گذشتگان

احساس استغنا از حاصل تلاش‌های علمی نسل‌های پیش و زیاده‌روی در زمینه اتکا به نفس در فضای تحصیل و پژوهش، آفت بزرگ دیگری را نیز در پی خواهد داشت و آن، عدم اتصال به میراث علمی گذشتگان است. گنجینه علمی حوزه، بسان رشته‌مندی است که ذره‌ذره آن در طول تاریخ شکل گرفته تا به امروز رسیده و فهم دقیق و معاصر از علوم حوزه، متوقف بر احراز این سابقه تاریخی است و یکی از ارکان اظهار نظر فنی و اجتهادی در علوم حوزه به‌شمار می‌رود.

از این رو، فرد با صرف کسب روش و مهارت اجتهاد و مواجهه با منابع استنباط، نمی‌تواند به نظر شارع دست یابد. او باید نصوص شرعی را از دریچه فهم عالمان، در طول تاریخ بنگرد و به شیوه نگرش ایشان به آیات و روایات نیز اشراف داشته باشد و تاریخ تطورات مسائل و موضوعات را دنبال کند. اعتماد به نفس و اتکا به فهم خویش و بسنده کردن به روش اجتهاد و منابع دین، ممکن است رهاورد سدی‌دی به ارمان‌نیاورد. از این رو، در روش اجتهادی فقهایی چون مرحوم آیت‌الله

خودباوری و اعتماد به نفس در راه علم‌آموزی، افزون بر آثار ویژه و شگفتی که دارد، اگر از حالت تعادل خارج شود، می‌تواند آفاتی را در پی داشته باشد و محرومیت‌هایی را برای طالب علم به همراه آورد. خودباوری و اعتماد به نفس، «احساس استغنا از غیر» را پدید می‌آورد و دقیقاً همین احساس است که برکات یا آفات مترتب بر خودباوری را در وجود انسان رقم می‌زند. هنگامی که طلبه احساس می‌کند برای فهم مسائل و کاوش در زوایای دقیق علم، به دیگران نیازی ندارد، معطل استاد و کتاب و هم‌بحث نمی‌ماند و حرکت علمی خود را سامان می‌دهد. در این مرحله، احساس بی‌نیازی، بسیار مبارک و حرکت‌بخش است و باید یکی از مهم‌ترین آثار خودباوری را همین حرکت‌بخشی دانست، ولی هنگامی آفته‌ها آغاز می‌شود که طلبه، در ادامه مسیر هم به همین منوال حرکت می‌کند و توان و فهم خود را تنها محور تحصیل علم قرار می‌دهد.

اینجاست که ارتباط صحیح و متعادل طلبه با عوامل کمک‌کننده و ارتقا‌بخش در مسیر درست علم‌آموزی، قطع می‌شود و آسیب‌هایی را متوجه طلبه می‌کند. این آسیب‌ها، حتی می‌تواند آینده علمی و معنوی طلبه را تباه کند و عمر و استعداد او را ضایع گرداند. توجه به این آسیب‌ها، زمانی حساسیت بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم افراط در خودباوری، غالباً در میان طلاب مستعد و برجسته، زمینه آماده‌تری برای بروز دارد و این مسئله، رسیدگی خاص مسئولان را می‌طلبد.

در این مجال کوتاه، به بررسی آثار افراط در خودباوری و ترسیم حالت تعادل در هریک، می‌پردازیم.

۱. خودباوری و تلمذ در محضر استاد

استاد، به ویژه در نظام آموزشی حوزه، جایگاه مهمی در تعلیم و تربیت شاگردان دارد؛ به ویژه استادی که در جنبه‌های گوناگون علمی و معنوی، خود را ساخته و در زمینه تربیت، باتجربه نیز باشد، آثار معجزه‌گونه‌ای خواهد داشت و طلبه را به سرعت پیش خواهد برد. اگر طلبه در مسیر رشد خود، جانب تعادل را در خودباوری نگه ندارد،

یادداشت

علی اکبر پور

اشاره

طلبه بر اثر عدم تعادل و افراط در خودباوری و اعتماد به نفس، نمی‌تواند ارتباط صحیح و متعادلی با عوامل کمک‌کننده و ارتقا‌بخش در مسیر علم‌آموزی، برقرار کند. لذا با آسیب‌هایی مواجه می‌شود که می‌تواند آینده علمی و معنوی طلبه را تباه کند و عمر و استعداد او را ضایع گرداند.



خودباوری و اعتماد به نفس در راه علم‌آموزی، افزون بر آثار ویژه و شگفتی که دارد، اگر از حالت تعادل خارج شود، می‌تواند آفاتی را در پی داشته باشد و محرومیت‌هایی را برای طالب علم به همراه آورد.

۵. خودباوری و فضائل اخلاقی
افراط در خودباوری اگر در فضای معارف اخلاقی پیگیری شود، به ردائلی چون عجب و کبر برمی‌خوریم؛ ردائلی که

خودباوری و اعتماد به نفس در فهم و حل مسائل علمی و مقهور بزرگی بزرگان عرصه علم نشدن، باید همواره در کنار تلاش برای فهم همدلانه مبانی و نظریات علمی آنان باشد تا بتوان دل به فهمی صائب و مصیب، قوی داشت.

از اعظم کبائر محسوب می‌شوند و اثرات مخرب عمیقی در ایمان انسان برجا می‌گذارند. کسی که خود را بزرگ می‌پندارد و برتر از دیگران می‌شمارد، دچار محرومیت‌های معنوی و خسارت‌باری می‌شود. اگر بخواهیم صرفاً آثار علمی این ردائل را در نظر بگیریم باید بگوئیم که علوم معنوی و دینی، در جان‌هایی می‌نشینند که پاک بوده و ظرفیت و شایستگی متناسب با این حقائق را داشته باشند. پس کسی که در مسیر علم‌آموزی خود، معجب و متکبرانه عمل می‌کند، از حقائق بسیاری محروم شده و آنچه کسب می‌کند، حجاب عقل و دل او خواهد شد و حتی از رشد علمی و خصوصاً رشد معنوی باز خواهد ماند.

دامن‌گیر طلاب حوزه شود، روی آوردن به روش‌های خودساخته در تحصیل علم است. این آسیب، طبیعتاً بیشتر در طلاب نخبه و مستعد حوزه بروز پیدا می‌کند. چرا که توان ارزیابی و تحلیل روش تحصیل متعارف را دارند و با یافتن نقاط ضعف و کاستی‌ها، دست به ابداع روش‌های خاص برای خود می‌زنند. البته نفس مقهور نشدن در مقابل هنجارهای حاکم و اقدام برای اصلاح امور - حداقل در حیطه شخصی - می‌تواند مثبت و قابل تقدیر تلقی شود؛ اما مشکلی از اینجا آغاز می‌شود که طلبه در آنچه ابداع کرده، لزوماً همه جوانب را نمی‌بیند و بدلیل عدم تجربه و خامی طبیعی دوران جوانی، به شدت در معرض آسیب علمی قرار می‌گیرد.

۴. خودباوری و جمع‌گرایی
احساس استغنا از غیر، همان‌طور که طلبه را از محضر اساتید محروم می‌کند، فرصت ارتباطات علمی رشد دهنده را در زمان تحصیل و بازدهی، از او می‌گیرد. کسی که خود را زیادی قبول دارد، فکر می‌کند آنچه فهمیدنی است، خودش فهمیده و دریافت‌های او، حرف آخر است. پس نه حوصله حضور در جلسه مباحثه را خواهد داشت، و نه حاصل تلاش علمی خود را در معرض نقد دیگران قرار خواهد داد. اینجاست که به انزوا از محیط علمی روی می‌آورد. دیگر نه از برکات جمع بهره‌مند می‌شود و نه فرصت اصلاح و تدارک کمبودهای خود را می‌یابد. همچنین با عدم تعمق در نظرات دیگران، از رهاورد تلاشها و ثمرات علمی دیگران محروم خواهد شد.

العظمی بروجردی که به نگرش تاریخی اهمیت می‌دادند، ظرافت‌هایی وجود دارد که در دیگر روش‌های اجتهادی، کمتر به چشم می‌آید. کسی که به احساس استغنا از غیر رسیده، در معرض چنین اشتباهی در مسیر علمی خود قرار دارد و حتی ممکن است برای این تمایل درونی خود به فهم مستقل مسائل، توجیهاتی بیاورد یا دست به نظریه‌پردازی‌هایی در این باب بزند، ولی باید توجه داشت که خودباوری و اعتماد به نفس در فهم و حل مسائل علمی و مقهور

اگر طلبه در مسیر رشد خود، جانب تعادل را در خودباوری نگه ندارد، طبیعتاً میل به زانو زدن در محضر استاد را از دست خواهد داد و این ضرورت را اطلاق وقت خواهد پنداشت.

بزرگی بزرگان عرصه علم نشدن، باید همواره در کنار تلاش برای فهم همدلانه مبانی و نظریات علمی آنان باشد تا بتوان دل به فهمی صائب و مصیب، قوی داشت.

۳. خودباوری و روش تحصیل
آفت دیگری که عدم تعادل در خودباوری می‌تواند



مقاله

سعید هلالیان

کدام نظام تعلیم و تربیت، سبب ایجاد «خودباوری» می‌شود؟

مقدمه

خودباوری صنفی و علمی، از مهم‌ترین مؤلفه‌های موفقیت یک صنف یا یک نظام تعلیم و تربیت است. این نوشتار به دنبال نشان دادن ضرورت‌های این مسئله و نتایج عظیم آن نیست، بلکه این سؤال را دنبال می‌کند که در چه صورت، محصول نظام آموزشی حوزه یا حاصل فعالیت‌های آموزشی مدرسه یا استادی، به ایجاد یا تقویت خودباوری در طلاب می‌انجامد؟ بخش مهمی از این هدف، با اتخاذ برخی راهبردها و راهکارها توسط نظام آموزشی و گسترش برخی مؤلفه‌های کلیدی در بین طلاب، ممکن خواهد بود. البته بخشی از این امور نیز توسط طلاب، قابل پیگیری و تحقق است. در ادامه، به مهم‌ترین مؤلفه‌هایی می‌پردازیم که در این راستا باید دنبال شود.

ترویج و تحکیم «خودباوری»

«خودباوری» از دیدگاه اسلام، ریشه، اساس، و بلکه روح خودباوری است و همه خودباوری‌ها و نتایج حاصل از آنها از خودباوری ریشه می‌گیرد. «خودباوری» بدون «خودباوری»، سرانجامی ندارد و کاذب است و در نهایت، سبب غفلت از خود و جایگاه خود در نظام هستی و مانع کمال‌نهایی انسان می‌شود و با دید کلان، نتیجه‌ای برعکس خواهد داشت. خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». حشر: ۱۹.

حوزه و طلبه خودباور نیز در وهله اول، «خودباور» است. اتخاذ این رویکرد توسط نظام آموزشی و ترویج همه جانبه و

حوزه و طلبه خودباور نیز در وهله اول، «خودباور» است. اتخاذ این رویکرد توسط نظام آموزشی و ترویج همه جانبه و

اشاره

نویسنده در این مقاله به موضوع «خودباوری» در نظام تعلیم و تربیت حوزه می‌پردازد. ایشان خودباوری صنفی و علمی را از مهم‌ترین مؤلفه‌های موفقیت یک صنف یا یک نظام تعلیم و تربیت می‌داند. از این رو، به شرح مؤلفه‌هایی می‌پردازد که در ایجاد خودباوری در طلاب اثرگذار است.

تأکید بر «خودشناسی صنفی» و تبدیل آن به فرهنگ

بسیاری از مشکلات، ناشی از نداشتن خودباوری، نپرداختن جدی، روش‌مند و هدف‌مند به مسئله «خودشناسی صنفی» است، و یکی از امور لازم برای رسیدن به خودباوری صنفی و علمی و البته ده‌ها فایده کلان دیگر، که هر طلبه باید در طول حیات صنفی خود به طور مستمر بدان پردازد، مسئله «خودشناسی صنفی» است. ضرورت خودشناسی صنفی که به معنای شناخت دقیق صنفی است که برای ارائه خدمات تخصصی به جامعه انتخاب کرده‌ایم، امری نزدیک به بدیهی است؛ چراکه هر عقل سلیمی اقرار دارد که شناخت صحیح در هر کار و مسیری، از پیش‌نیازهای موفقیت در آن است و به هر میزان، شناخت‌ها و تحلیل‌ها پشتیبان حرکتی دقیق‌تر، آگاهانه‌تر و در تطابق بیشتری با واقع و نظام هستی و عینیات محیطی باشد؛ حرکت ناشی از آنها نیز ثمره بیشتری خواهد داشت. این قاعده، شامل تلاش در مجموعه صنفی تخصصی و از جمله حوزه نیز می‌شود و هیچ دلیلی بر استثنای آن نداریم. خودشناسی صنفی، قدرت حرکت صحیح و نیز پیش‌بینی حوادث آینده را افزایش می‌دهد و سبب جلوگیری از هدر رفتن فرصت‌ها و سرمایه‌های صنفی و فردی خواهد شد. اهتمام به خودشناسی صنفی، راهبردی کلان در هر نظام تعلیم و تربیت است که اگر بدان توجه کافی نشود، هدف‌های آن محقق نمی‌شوند یا به طور کامل تحقق نمی‌یابند.

کاربرد آن در همه عرصه‌های حیات صنفی طلاب، نه تنها آب و رنگ اعتقادی یا اخلاقی صرف به آن داده است، بلکه ثمرات و نتایج بسیاری دارد که یکی از مهم‌ترین آنها «اسلام باوری» است، یعنی نظام حوزه و طلاب، به طرح و برنامه خدا برای تأمین کمال‌نهایی انسان در همه دوره‌ها، یعنی همان دین اسلام، باور راسخ و جدی پیدا می‌کنند و از صمیم جان معتقد می‌شوند که می‌توانند در هر عصری، اسلام را در همه سطوح زندگی بشر متحقق سازند و یاری گرفتن از اسلام برای پاسخ‌گویی به بشر در همه دوره‌ها را باور دارند و به طور جدی، به دنبال تحقق این امر هستند. از این رو، در گفت‌وگو و تعامل علمی و فرهنگی با همه ادیان و مکاتب بشری، احساس هیچ‌گونه کمبودی نمی‌کنند و باور دارند که همیشه برترین نسخه ممکن را در دست دارند.



**ضرورت خودشناسی صنفی که به
معنای شناخت دقیق صنفی است
که برای ارائه خدمات تخصصی به
جامعه انتخاب کرده‌ایم، امری نزدیک
به بدیهی است؛ چراکه هر عقل سلیمی
اقرار دارد که شناخت صحیح در
هر کار و مسیری، از پیش‌نیازهای
موفقیت در آن است**

فرهنگ و غیره است.

اگر فراگیران در دوران تحصیل، به این مراحل دست یابند، به مرزهای نوآوری و ابداع نظریات، سپس نظریات جدید در دانش، بسیار نزدیک شده‌اند. دنبال کردن این امور در دوران تحصیل، مطلوب است و باید مدنظر باشد، ولی اهتمام به «احراز تراث» و «بازخوانی اندیشه‌ها» از حداقل‌های لازم برای دستیابی به روحیه و توان خودباوری علمی و صنفی است که در این مرحله اهمیت بیشتری دارد.

احیای سنت‌های اصیل علم‌آموزی حوزوی، مانند مباحثه، استادیاری و خدمت علمی به استاد، تقریرنویسی، حاشیه‌نویسی، اعاده درس و غیره، از دیگر مصادیق اهتمام به تراث است.

مقام معظم رهبری در زمینه اهمیت حرکت از تراث و

هستند و روحیه تربیتی نیز دارند.

– مطالعه سنت‌های علم‌آموزی گذشتگان و تقیید به آنان متناسب با شرایط کنونی.

– مطالعه تاریخ دانش‌هایی که فرا می‌گیریم و بررسی سابقه تاریخی آنها در سنت فکری بومی خود.

– نداشتن دید منفی به سابقه علمی و تاریخی خود و بررسی و استفاده واقع‌بینانه از آن.

– تمرین بازخوانی اندیشه‌ها، به طور عمومی و بازخوانی این سنت‌ها به طور خاص.

تفصیل این راهکارها از حوصله این نوشتار بیرون است و تنها به مورد اخیر اشاره مختصری می‌کنیم. منظور از بازخوانی اندیشه، چیزی فراتر از احراز آن است. تفاوت «احراز» و «بازخوانی» اندیشه در این است که معمولاً در احراز، فقط به احضار و فراخوانی داشته‌های پیشین بسنده می‌شود، ولی در بازخوانی، این احضار همراه با تحلیل و دقت و تأمل در آنها و نوعی فرانگری مجدد و امتداد دوباره آنهاست.

اینکار که می‌تواند زیر نظر استاد، هم‌دوره‌های تحصیلی یا به صورت فردی صورت گیرد، افزون بر ایجاد

خودباوری علمی و صنفی، کاربردهای بسیار مهم‌تری نیز دارد که خود آنها نیز متقابلاً سبب تشدید و تقویت خودباوری علمی می‌شوند. در صورت استمرار بازخوانی در دوران تحصیل و نهادینه شدن این حالت در فراگیران، آنان به صورت بالفعل یا بالقوه، قادر به «بازش ناسی»، «بازنگری»، «بازسازی» تراث خود در عرصه‌های مختلف و نیز «امتدادبخشی» به آنها در سطوح و لایه‌های مختلف زندگی علمی و عملی خود و جامعه نیز خواهند شد.^۳

مراد از «بازشناسی»، توصیف همدلانه و ارائه تقریری قوی و واقعی از سرمایه‌های علمی – فرهنگی خود است. «بازنگری» نیز به معنای آسیب‌شناسی و نقد و سنجش این سرمایه‌هاست. منظور از «بازسازی»، تصحیح و ترمیم تراث و منطبق ساختن آنها بر مقتضیات و نیازهای زمانه است. «امتدادبخشی» نیز به معنای امتداد بخشیدن به سرمایه‌ها و تراث خود در عرصه دانش‌های دیگر یا پهنه‌های دیگری چون هنر، ادبیات، سبک زندگی،

خودباوری صنفی و علمی از ثمرات مهم خودشناسی صنفی است. اگر مربی، آموزگار، مترجم، و دیگر عناصر نظام تعلیم و تربیت با هدف‌ها، رسالت‌ها، جایگاه و نقش تاریخی و عصری، ویژگی‌ها، ظرفیت‌ها، ظرافت‌ها و باید و نبایدهای حوزه و حیات صنفی خود، آشنا نباشند و مهم‌تر از آن به داشته‌های بالفعل و بالقوه حوزه و خود، باوری راسخ نداشته باشند، چگونه می‌توانند برای تحقق آنها بیندیشند و طرح و برنامه داشته باشند و جان‌فشانی کنند؟ حوزه و طلبه‌ای که از خود و مسیر فرارو و چگونگی پیمودن آن بی‌خبر باشد، هر چه هم بکوشد یا در حال رکود و خمود است و درجا می‌زند یا در حال عقب‌گرد و واپس‌گرایی و جمود است.

**اهتمام به «تراث» و تبدیل به ارزش کردن «احراز
سنت‌های فکری، علمی، و فرهنگی»**

دانش و دانش‌آموزی، پدیده‌ای است که ریشه در امتدادی تاریخی دارد و به تدریج و در طول قرون متمادی رشد کرده و به ما رسیده است. تلاش‌های متراکم اندیشمندان و طالبان علم در طول قرن‌های متوالی، سبب پیدایش پشتوانه‌های علمی عظیم و سنت‌های فکری و فرهنگی گران‌بهای شده است. یکی از اموری که در دوران تحصیل باید به دنبال کسب آن بود، احراز «سنت علمی و فکری» خود است. مراد از «سنت علمی و فکری»، ریشه‌ها و پشتوانه‌های علمی – فرهنگی بومی دانش‌ها و آداب و رسوم علم‌آموزی پیشینیان است که در طول تاریخ وجود داشته است. اگر رابطه‌ای با تراث و سنت‌های فکری، علمی و فرهنگی خود نداشته باشیم یا این رابطه به اندازه کافی مستحکم نباشد، مانند درخت بی‌ریشه یا با ریشه‌ای ضعیف خواهیم بود که با کوچک‌ترین تندباد یا حتی نسیمی در عرصه دانش، از جا کنده خواهیم شد. یکی از ثمرات مهم چنین رویکردی، پیدایش حالت خودباوری علمی و صنفی و مرعوب نشدن در برابر مکاتب فکری بیگانه و در دام آنها نیفتادن و کسب توان هم‌اوردی با آنهاست. برای احراز سنت‌های علمی و فرهنگی در دانش‌آموزی، راه‌های گوناگونی وجود دارد، مانند:

– آشنایی با آیات، روایات و گزاره‌های اسلامی درباره علم و علم‌آموزی.^۴
– آشنایی ولو اجمالی، با تاریخ تعلیم و تعلم، تاریخ علوم و شیوه‌ها و سنت‌های علم‌آموزی گذشتگان.
– مطالعه زندگی‌نامه و شرح حال مفاخر و چهره‌های بزرگ علمی و فرهنگی ایران و جهان اسلام.
– آشنایی با اصول و مبانی فرهنگی – تربیتی اسلامی.
– استفاده از محضر استادانی که خود در این زمینه موفق



در بین انواع تفکر، آنچه تأثیر بیشتر و مؤثرتری در ایجاد روحیه و توان خودباوری علمی و نیز رسیدن به استقلال علمی معقول دارد، «تفکر مستقل» است.



برای هدف‌گذاری صنفی و تعیین اهداف و سطوح تحصیلی و نیز برنامه‌ریزی درسی و تحصیلی متناسب با خود، تجهیز کند و آنها را با تمرین هدف‌مند توانا سازد تا پس از مدت معقولی بتوانند با استفاده از ابزارهایی مانند مطالعه، مشاوره یا استادان، تفکر، استفاده از تجارب دیگران و غیره، در نهایت خود به تصمیم نهایی در این عرصه‌ها برسند، گام‌های بلندی در حرکت به سمت پیدایش و تقویت خودباوری صنفی و علمی خواهند برداشت. نقطه مقابل، وضعیت ناپسندی است که گاه مشاهده می‌شود و محصول آن این است که گاه طلبه‌ای تا آخر عمر صنفی خود هم آویزان دیگران باشد و هیچ‌وقت به قدرت تصمیم‌گیری درست و منطقی نرسد!

ترویج «روحیه نقادانه»

«روحیه نقادانه» در نظام آموزشی به این معناست که فراگیران بتوانند و فضا نیز برای آنان فراهم باشد تا به آنچه می‌آموزند با دیده سنجشگر بنگرند و آن را بی‌دلیل قبول نکنند و فقط به حفظ و نقل اقوال بسنده نکنند، بلکه به دنبال میزان مطابقتشان با واقع نیز باشند. به عبارت ساده، «صراف سخن» باشند. در روایات آمده است: «کونوا نقاد الکلام؛ سنجشگران سخن باشید!»^۱

ترویج روحیه نقادانه، به طور عمومی و در تحصیل دانش، به طور خاص، به ایجاد و تقویت روحیه خودباوری در فراگیران می‌انجامد.

ترویج «روحیه حل مسئله»

در جریان تحصیل، باید بیشتر تلاش‌ها بر این اساس باشد که به‌جای تکیه صرف بر محفوظات، «روحیه حل مسائل» در فراگیران، ایجاد یا تقویت شود. از آنجا که یکی از کارهایی که باید برای حل مسئله صورت پذیرد، رجوع به داشته‌ها و دانسته‌های خود است، نهادینه شدن این روحیه در وجود شخص یا یک مجموعه باعث می‌شود که به تدریج به لحاظ فکری و روحی به این باور برسد که خود می‌تواند با رجوع به داشته‌های علمی و استفاده از توانایی‌های بالفعل یا بالقوه خود، بسیاری از مسائل را حل کند.

ترویج «روحیه اقدام و عمل»

داشتن روحیه عمل به آموخته‌ها و آماده اقدام بودن، فواید فراوانی، مانند تثبیت و نهادینه شدن آموخته‌ها در وجود فراگیران دارد. یکی از فواید مهم این روحیه نیز پیدایش، تقویت و تثبیت و ملکه شدن روحیه خودباوری است.

گسترش «محصول محوری»

محصول محوری یکی از مصادیق «آموزش کاربردی» و به این معناست که در جریان آموزش از فراگیران خواسته‌شود، هرچه می‌آموزند، محصولی متناسب با آن و برطرف‌کننده نیازی عینی و واقعی تولید کنند. از اینرو، فراگیر باید همه تلاش خود را در جهت فهم مطالب، سپس تبدیل آنها به محصولی کاربردی و متناسب با شرایط عینی محیط خود به کار گیرد. این شیوه، باعث درگیر شدن تمام ساحت‌های وجودی (بینشی، انگیزشی و مهارتی) فراگیر با مسائلی می‌شود که یاد می‌گیرد. به تعبیر بهتر، سبب «بومی شدن» دانش در وجودش می‌شود. برای نمونه، اگر مشغول فراگیری ادبیات عرب است، باید بتواند به تناسب پیشرفت در این دانش، محصولاتی تولید کند، مثلاً از ترجمه کلمات قصار نهج‌البلایه و احادیث کوتاه شروع کند و با پیشرفت در تحصیل ادبیات عرب، بتواند به توانایی و مهارت ترجمه بلاغی قرآن یا دیگر متون عربی دست یابد. اگر منطق می‌آموزد، باید بتواند در برخورد با اندیشه‌ای (نوشته‌ای یا گفتاری)، آن را به قالب‌های منطقی (تصورات، تصدیقات، استدلال‌ها و...) تبدیل کند و صحت آنها را بسنجد و مغالطات

سرمایه‌های خود و نیز نقش خودباوری علمی در تولید علم می‌فرماید: «...ما باید علم را خودمان تولید کنیم و آن را بجوشانیم... این حرکت را بایستی ما از خودمان، در درون خودمان، با استفاده از منابع فکری و ذخایر میراث فرهنگی خودمان ادامه بدهیم و داشته باشیم... این پیشرفت علمی بایستی با خودباوری اولاً، امید به موفقیت ثانیاً، حرکت جهادگونه ثالثاً، همراه باشد. چون ما فرض را بر این گذاشتیم که پیشرفت علمی، بایستی با نگاه بومی و با تکیه به فرهنگ خودمان باشد - فرهنگ ما یعنی اسلام و موارث ملی پسندیده ما - و نیز ناظر به نیازهای کشور. این بایستی مجموعه حرکت علمی ما را تشکیل بدهد. ممکن است بعضی خدشه کنند که آقا مگر می‌شود؟ ما باید این باور را پیدا کنیم... که می‌توانیم. بدانیم که وقتی حرکت انجام گرفت، امید رسیدن به موفقیت وجود دارد...»^۲

اهتمام به «روحیه و رویکرد تربیتی»

یکی از مهم‌ترین عوامل در شکل‌گیری خودباوری علمی در میان فراگیران، وجود «روحیه و رویکرد تربیتی» در بین عوامل و مجریان نظام تعلیم و تربیت و به ویژه استادان است. تبیین رویکرد تربیتی در نظام تعلیم و تربیت و بررسی لوازم آن، به نوشتارهای جداگانه‌ای نیاز دارد. به طور خلاصه در یکی از سطوح چنین رویکردی، به جان هر فراگیر نگریده می‌شود و با توجه به ایستار و موقعیت فکری، روحی، مهارتی، و نیازهای مرحله‌ای که دارد، به تعلیم و تربیت او اقدام می‌شود. از این رو، ممکن است افراد مختلف، به اقدامات تعلیمی و تربیتی متفاوت و گاه متضادی نیاز داشته باشند. اتخاذ چنین رویکردی از یک نظام تعلیم و تربیت خمد و جامد برنمی‌آید و به پویایی و هوش‌مندی در درون آن، به ویژه در میان استادان که مستقیماً سر صحنه و در خط اول این جبهه هستند، نیاز دارد. اگر فراگیران، متناسب با نیازهای مرحله‌ای واقعی خود تحت تعلیم قرار گیرند و با دیدن و درک ملموس و میزان پیشرفت‌های خود در مقاطع زمانی مختلف، بسیار سریع، ولی ماندگار به خودباوری می‌رسند.

فعال‌سازی «تفکر» در فعالیتهای تحصیلی و صنفی و به ویژه ترویج «تفکر مستقل»

به کار بستن «تفکر» در علم آموزی، از اهمیت و ضرورت بسیاری برخوردار، و از راهبردهای اساسی تحصیل است. هم‌چنین «تفکر» در گزاره‌های اسلامی، یکی از کلیدهای علم‌آموزی، معرفی، و کارکردهای بسیاری برای آن در فراگیری دانش بیان شده است. بررسی سیر تاریخی علوم نیز نشان می‌دهد که مرزهای دانش بشری غالباً با «تفکر» گسترش یافته و اساساً طبیعت فهم بشری این است که برای رسیدن به مطالب بالاتر به تفکر نیاز دارد. از اینرو، باید فعال‌سازی تفکر در جریان تحصیل، به طور جدی و مستمر، مورد اهتمام نظام آموزشی حوزه قرار گیرد که یکی از ثمرات مهم آن، ایجاد خودباوری علمی در میان فراگیران است.

در بین انواع تفکر، آنچه تأثیر بیشتر و مؤثرتری در ایجاد روحیه و توان خودباوری علمی و نیز رسیدن به استقلال علمی معقول دارد، «تفکر مستقل» است. تفکر مستقل یعنی به طور مستقل و با کنار گذاشتن پیش‌فرض‌های ذهنی و بدون مراجعه به هیچ منبعی به تفکر درباره چیزی بپردازیم. روش‌های مختلفی برای این کار وجود دارد. برای نمونه، طلاب عادت کنند یا استادان از آنها بخواهند که درباره دانش یا مطالب درسی که می‌خواهند به آن بپردازند، دستکم برای چند دقیقه مستقلاً فکر کنند.^۳

انتقال مهارت و روحیه «هدف‌گذاری صنفی و علمی»

اگر نظام تعلیم و تربیت حوزه، طلاب را به دانش‌ها، روحیات و مهارت‌های موردنیاز

اگر رویکرد حاکم بر فضای تعاملات
صنفی و علمی نظام تعلیم و تربیت،
«کریمانه» و «کرامت محور» باشد؛
انتظار رسیدن فراگیران به خودباوری،
انتظاری بجا و معقول است.

موجود را شناسایی کند.

یکی از مصادیق محصول محوری و از مهارت‌های مهم و کلیدی که باید به تدریج در دوران تحصیل آن را به دست آورد، مهارت «نوشتن» است. مراد از این توانایی، تنها قدرت یادداشت‌برداری یا توانایی نوشتن نوشتارهای ادبی و هنری نیست، بلکه منظور، قدرت بیان تخصصی مطالب رشته علمی خود در قالب‌های نوشتاری معتبر است. در همه مصادیق محصول محوری، از آنجا که همواره فراگیر در حال به کارگیری استعدادها و توان بالفعل و بالقوه خود برای تبدیل دانسته‌ها و داشته‌های علمی‌اش به محصول است، به تدریج درمی‌یابد می‌تواند با تکیه بر آنها، کارهای مهمی انجام دهد که پیش از آن به ذهنش هم خطور نمی‌کرد که بتواند انجام دهد. از این رو، پس از مدتی، به طور خودآگاه یا ناخودآگاه دارای روحیه خودباوری می‌شود.

تعلیم و تعلم براساس «سبک شناختی» هر فراگیر

«سبک شناختی» که به معنای سبک جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات و ذوق و ذائقه علمی است، در افراد مختلف گوناگون است. برخی بیشتر به اطلاعات حسی توجه دارند، که از طریق حواس پنج‌گانه یا برخی از آنها دریافت، و برای فهم و تجزیه و تحلیل اطلاعات بیشتر بر احساسات و عواطف خود تکیه می‌کنند. گروهی، به اطلاعات عقلی بیشتر توجه دارند و از تفکر برای تجزیه و تحلیل امور استفاده می‌کنند. دسته‌ای، بر شهود و مشاهده از نزدیک تأکید دارند و گروهی نیز از روش‌های مرکب بهره می‌برند.

برای تعدیل و ارتقای سبک شناختی، باید به منابع گوناگون شناختی و روش‌های ترکیبی شناخت، توجه بیشتری کرد و از هریک در جای خود و به گونه مناسب و هم‌پوشان سود برد. شناخت سبک شناختی خود و جهت‌دهی به آن و تلاش برای ارتقا و گسترش آن، ابزاری مهم در تحصیل و دارای ثمرات فراوانی است که برآیند مجموعه آنها سبب ایجاد خودباوری علمی در فراگیر یا تقویت و ارتقای آن می‌شود. برخی از این ثمرات عبارتند از:

– آگاهی از سبک شناختی خود باعث می‌شود تا فراگیر در فهم یا تجزیه و تحلیل اطلاعات، دچار انحراف یا خطا یا به طور ناخودآگاه، توجه او به برخی امور و زوایا، معطوف نشود و از برخی جنبه‌ها غافل نماند. (توجه انتخابی ناخودآگاه)

به عبارت دیگر، شناخت و مدیریت سبک شناختی، این امکان را برای فراگیر فراهم می‌کند که آگاهانه و براساس موضوع مورد بررسی، به دریافت و پردازش اطلاعات بپردازد.

– امکان توجه به شناخت خود و توسعه و ارتقای افق‌های شناخت خود فراهم می‌شود.

– توان افزایش میزان یادگیری با جهت‌دهی و مدیریت

نقاط ضعف و قوت سبک شناختی و یادگیری پدید می‌آید.

– امکان پی‌بردن به استعدادها و توانایی‌های شناختی خود در زمینه‌های مختلف ممکن می‌شود.

توجه جدی به «مباحثه»، «تحقیق» و «تدریس» در دوران تحصیل

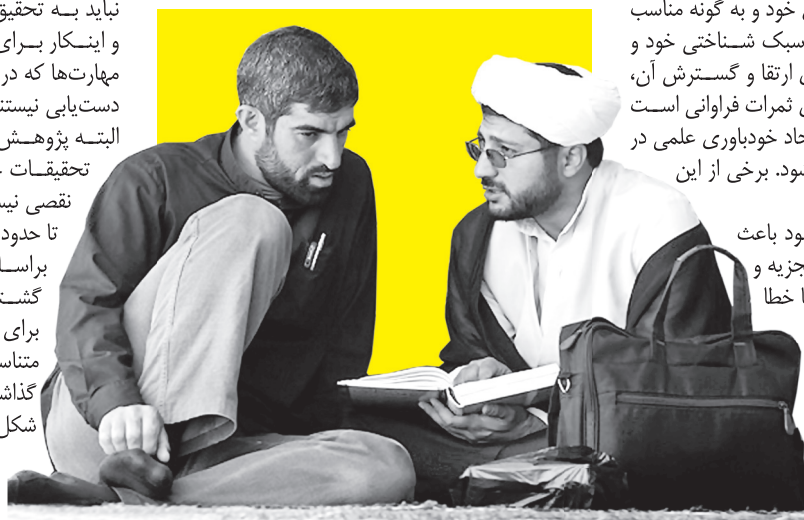
«مباحثه» که نوعی تفکر دسته جمعی است، یکی از ارکان علم‌آموزی در سنت اسلامی است. در این شیوه،

گاهی به غلط گمان می‌کنند که در مرحله فراگیری یک دانش، نمی‌توان و نباید به تحقیق آن پرداخت، در حالیکه برعکس است و اینکار برای فهم برخی مطالب و کسب پاره‌ای از مهارت‌ها که در جریان دیگر فعالیت‌های یادگیری قابل دستیابی نیستند، بسیار لازم و ضروری است.

طالبان علم پس از فراگیری درس و مطالعه و تفکر درباره آن در گروه‌های دو یا چند نفره، به بیان آموخته‌ها و نتایج حاصل از تفکرات و مطالعات خود برای یکدیگر می‌پردازند و با هم مطالبی را که آموخته‌اند، بررسی می‌کنند. به کار بستن این شیوه در علم‌آموزی، نتایج و ثمرات بسیاری دارد که بسیاری از آنها به طور مستقیم یا غیرمستقیم باعث ایجاد افزایش و بارور شدن خودباوری علمی در فراگیران می‌شود، مانند تلاش برای به‌فهمی و بازفهمی مطالب، تلاش برای بسط معانی در ذهن گوینده، درگیری ذهنی، عاطفی و مهارتی با مطالب آموخته، تلاش برای بازگ کردن مطالب به زبان خود، افزایش قدرت تجزیه و تحلیل محتوا، تمرکز علمی بر موضوع تا حل نهایی یا نسبی آن، تلاش برای افزایش توان تبیین و تقریر مسائل، تمرین عملی مناظره و نقد، تمرین تعامل علمی روش‌مند، کسب توانایی بررسی مسائل از زوایای گوناگون، جمع‌بندی آموخته‌ها و نتیجه‌گیری نهایی یا حداقل به نتایجی نسبی رسیدن، افزایش قدرت بیان و شناسایی نقاط ضعف و قوت خود در ارائه مطالب، نظم و ترتیب بخشیدن به مطالب در ذهن و در نتیجه، به دست‌آوردن انسجام فکری، پرورش توان اظهارنظر، تقویت فعالیت‌های استدلالی برای دفاع از یک رأی (زمینه‌ساز رسیدن به استقلال علمی)، توان‌مندی نقد نظریات مخالف و تمرین نقد صحیح، تقویت بُعد اجتماعی و مهارت‌ها و آداب آن، تمرین کار گروهی، تمرین مواجهه علمی روش‌مند با اندیشه‌ها، ایجاد زمینه‌ای برای خودشناسی و شناسایی استعدادهای خود و ...

اهتمام به «تحقیق در دوران تحصیل» نیز از راهکارهای ایجاد خودباوری علمی است. گاهی به غلط گمان می‌کنند که در مرحله فراگیری یک دانش، نمی‌توان و نباید به تحقیق آن پرداخت، در حالیکه برعکس است و اینکار برای فهم برخی مطالب و کسب پاره‌ای از مهارت‌ها که در جریان دیگر فعالیت‌های یادگیری قابل دستیابی نیستند، بسیار لازم و ضروری است.

البته پژوهش‌مدنظر در دوران تحصیل، به معنای تحقیقات حرفه‌ای و تخصصی، بدون هیچ عیب و نقصی نیست، بلکه فعالیت‌های علمی – تحقیقی، تا حدودی پیچیده‌تر از تکالیف معمولی است که براساس هدف‌های برنامه آموزشی طراحی گشته، و از سطحی ساده مانند مقدمات لازم برای تحقیق، شروع شده و به تدریج در روندی متناسب با توانایی‌های فراگیران، روبه تکامل گذاشته است تا اینکه در پایان دوران تحصیل، شکل تحقیقات حرفه‌ای به خود می‌گیرد.





ثمرات این شیوه فراگیری دانش، بسیار زیاد خواهد بود، از جمله اینکه فراگیران در برخورد با مسائل و تلاش برای شناخت آنها؛ طراحی تحقیق، استفاده از روش‌های مختلف حل آنها، دیدن نتایج و ثمرات عینی و کاربردی آموخته‌های خود و غیره، بسیار آسان‌تر و زودتر به خودباوری علمی می‌رسند و این روحیه در وجود آنان نهادینه می‌شود. «تدریس» نیز افزون بر اینکه یکی از کارهای کلیدی برای حفظ دانش و تثبیت و تعمیق آموخته‌ها و حتی فهم مطالب جدید است، باعث ایجاد خودباوری در فراگیران و پیدایش این باور می‌شود که می‌توانند به ارائه یافته‌های علمی خود به دیگران بپردازند. تدریس نیز تنها اختصاص به مرحله بعد از فراگیری ندارد و در صورت تسلط کافی بر مطالب آموخته شده، در طی دوران تحصیل نیز می‌توان آنها را به سطوح تحصیلی پایین‌تر آموزش داد. البته برای به ثمره رسیدن نهایی این کار و جلوگیری از برخی آسیب‌های احتمالی، دارای ظرافت‌های خاص خود است که از حوزه این نوشتار خارج است.

شیوه برخورد ها و تعامل‌های علمی و صنفی

روش تعامل نظام تعلیم و تربیت و نیز ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر فرهنگ آن، می‌تواند عاملی تسریع‌کننده در شکل‌گیری خودباوری باشد یا باعث خشکاندن ریشه آن شود! بحث‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد، ولی به طور خلاصه می‌توان گفت که اگر رویکرد حاکم بر فضای تعاملات صنفی و علمی نظام تعلیم و تربیت، «کرامت‌محور» باشد؛ انتظار رسیدن فراگیران به خودباوری، انتظاری بجا و معقول است. لوازم چنین رویکردی، بسیار است که برخی از آنها را برای نمونه برمی‌شماریم: میدان دادن نسبی به برخی جوانان علمی و صنفی، ولو غلط فراگیران؛ نادیده گرفتن برخی خطاها؛ سطح و نوع و شیوه ارزیابی‌ها، مانند امتحانات شفاهی؛ نحوه اعمال رفتارهای انضباطی و تشویق‌ها و تنبیه‌ها؛ شیوه انگیزش‌دهی؛ نحوه تأمین معیشت؛ جهت‌گیری‌های علمی و آموزشی؛ روحیه و نحوه رفتار استادان و کادر آموزشی با فراگیران؛ نظام مدرک‌دهی؛ بودن یا نبودن فضای باز و سالم برای ابراز عقاید صنفی و بیان پیشنهادهای و انتقادهای (آزاداندیشی معقول، روش‌مند، و هدف‌مند)؛ رواج برخی هنجارها در تعاملات اداری و آموزشی و... مانند سرکوفت نزدن، تحقیر نکردن، کوچک نشمردن علمی، اعتنا به نظریات و آرای فراگیران، اعتماد کردن، احترام گذاشتن، مشارکت دادن در تصمیم‌گیری‌های آموزشی و صنفی، نحوه برخورد با دیگر مکاتب و اندیشه‌ها، مانند مرعوب شدن یا نشدن علمی، رعب افکندن یا نیفکندن در دل فراگیران، مواجهه علمی قدرت‌مند یا جدلی و ضعیف و... .

ترویج «سبک زندگی علمی و صنفی»

گاه مشاهده می‌شود برخی طلاب از فضای رسالت‌ها و وظایف صنفی و علمی خود دور می‌شوند و نمای سبک زندگی آنها تفاوت چشم‌گیری با توده مردم ندارد. از این رو، پس از مدتی با افت کارایی صنفی و علمی روبه‌رو می‌شوند و استمرار این حالت، به نتایج نامطلوبی از جمله از دست دادن خودباوری صنفی و علمی آنان می‌انجامد. درباره میزان و عمق این پدیده در حوزه بحثی نداریم و تعیین آنها به تحقیقات میدانی نیاز دارد، ولی کم آن نیز زیاد است و حالت واگیر و اپیدمی دارد و به سرعت نتایج ویرانگر خود را به دیگران تسری می‌دهد.

یکی از راه‌های درمان این آفت و در نتیجه، ایجاد خودباوری صنفی و علمی در طلاب، ترویج «سبک زندگی علمی» و تبدیل کردن آن به فرهنگ و ارزش حاکم بر حوزه است. توضیح بیشتر آنکه سبک زندگی به هندسه بیرونی رفتارهای جوانی برخاسته از بینش‌های خاص گفته می‌شود که گاه چهره فردی و گاهی چهره اجتماعی دارد. «سبک زندگی علمی» در مقابل «سبک زندگی روزمره» است که اسباب غفلت و دور شدن از فضای علمی و صنفی در آن بسیار است. اسباب و ابزارهای غفلت، ابزارهایی هستند که در عین امکان و گاه ضرورت استفاده بهینه از آنها، با جذابیت و شیرینی خود، انسان را به خود مشغول می‌کنند، اما نصیب انسان بهره متناسبی نمی‌کنند و در مجموع به آن اندازه که از انسان، زمان و توان می‌گیرند، به او چیزی نمی‌افزایند، مانند افتادن در فضاهای رقابتی مالی و اداری صرف، اسیر شدن در دست بسیاری از امور وقت‌کش نظیر بازی‌های رایانه‌ای، موبایل، اینترنت، چت، کلپ، رادیو، تلویزیون، برنامه‌های سرگرم‌کننده صرف. در واقع خارج شدن این ابزارها از کارایی ابزاری خود و جانشین فعالیت‌های علمی و صنفی شدن آنها، سبب اصلی غفلت‌زایی است. سامان دادن سبک زندگی طلاب و به حاشیه راندن این امور و نشان دادن آنها در جایگاه واقعی خود از نظر کمی و کیفی، سبب می‌شود نتایج حاصل از زندگی تخصصی صنفی و علمی که وجهه غالب آن پرداختن هدف‌مند و چشم‌گیر به وظایف صنفی، یعنی صرف عمده توان و زمان خود در فعالیت‌های صنفی تخصصی حوزوی است، در زندگی عینی طلاب دیده و لمس شود که نتایج بسیاری دارد که یکی از مهم‌ترین آنها، چشیدن طعم شیرین خودباوری علمی و صنفی است. این سامان‌بخشی باید در دو حیطه رخ دهد؛ یکی در فضای زندگی فردی طلاب، و دیگری در فضای سازمانی حوزه و فرهنگ حاکم بر آن.

پی‌نوشت‌ها:

۱. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند: «ما من حركة إلا وأنت محتاجٌ فيها إلى معرفة؛ در هر اقدام خود، نیازمند شناختی هستی». تحف‌العقول، ص ۱۷۱.
۲. در این زمینه به کتاب «مُنبه المُرید فی آداب المُفید و المُستفید» تألیف شهید ثانی مراجعه کنید. این کتاب، از سرمایه‌ها و ثرات گران‌بها در زمینه تعلیم و تربیت اسلامی است که بایده‌به‌طور دقیق بررسی، و محتوای بسیار غنی آن متناسب با شرایط امروزی، در زمینه تعلیم و تربیت به کار گرفته شود. همواره طالبان علوم دینی، به این کتاب توجه داشتند و محور درس‌های اخلاقی و تربیتی طلاب بوده و هست.
۳. موفق‌ترین راه حرکت‌های علمی پویا، ماندگار، سنجیده و پاسخگو به نیازهای زمان، بازنگری، بازسازی و امتدادبخشی به سنت‌ها و سرمایه‌های علمی و فرهنگی غنی اسلامی - بومی خود است. حرکت‌ها و جنبش‌های علمی و فرهنگی دیگر، تنها ممکن است چند روزی جولان داشته باشد و پس از مدتی از بین خواهد رفت.
۴. دیدار با گروهی از برجستگان و نخبگان علمی، ۱۳۸۷/۰۷/۰۳.
۵. البته باید استادان، ضوابط و قواعد و حدود و ثغور اینکار را تبیین کنند و در عمل نیز تمرین شود تا به افراط در این زمینه و ایجاد روحیه بی‌توجهی بی‌دلیل به نظریات دیگران نینجامد که از آسیب‌های افراط در خودباوری یا خودباوری نایجاست.
۶. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۹.



سنت علمی حوزه و خودباوری

یادداشت

محمدعلی معصومی

اشاره
اصلاح در حوزه علمیه، بر دو اصل اعتماد بر سنت علمی گذشتگان و توجه به ضرورت‌ها و امکانات عصر حاضر برای تحول مبتنی است. در گذشته، پیش‌مطالعه یکی از مؤلفه‌ها در سیر رشد طلبه بوده است. پیش‌مطالعه دارای آثار فراوان، از جمله خودباوری است. در این یادداشت به آثار پیش‌مطالعه پرداخته شده است.

از جمله این سنت‌ها می‌توان به فهم‌محوری، پژوهش‌گرایی (مکتب سامرا)، استادمحوری و مباحثه اشاره کرد. یکی دیگر از سنت‌های علمی حوزه که با فراست در سیر رشد طلبه قرار داده شده، «پیش‌مطالعه» است. در برنامه تحصیلی طلبه، این فعالیت در کنار شرکت در کلاس، مطالعه، مباحثه و تقریر، فرآیندی کامل را برای یادگیری عمیق و ماندگار شکل می‌دهند.

آثار پیش‌مطالعه

برخی آثار و کارکردهای پیش‌مطالعه را می‌توان چنین برشمرد:

۱. اولین ثمره‌ای که برای پیش‌مطالعه می‌توان در نظر گرفت، تسلط بر محورهای کلی درس است. به واسطه این تسلط، اگر تأخیری در حضور در کلاس پیش آمد یا به هر دلیل در اثنای کلاس، حواس طلبه پرت شد، سر رشته مطلب از دست او رها نمی‌شود و می‌تواند باز همراه با کلاس پیش برود.

۲. بسیار اتفاق می‌افتد که طلبه در برخورد نخست با مطلب

بازخوانی و فهم معاصر از سنت علمی حوزه، یکی از ضرورت‌های امروز حوزه علمیه است. بی‌گمان کوشش علمی حوزویان در طول تاریخ، در پرتو آموزه‌های دینی در باب آیین علم‌آموزی، عقلانیت مستحکم و قابل توجهی را پدید آورده که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت و به بهانه تغییرات زمانه، از صفر، طراحی نظام آموزشی جدید و متناسب با زمان را آغاز کرد. هر اقدامی برای اصلاح نظام آموزشی، باید بر پایه دو اصل بنا شود؛ اعتماد بر سنت علمی گذشتگان حوزه، و توجه به ضرورت‌ها و امکانات عصر حاضر برای تحول.

نکته دیگر این است که اگر نگاهی عمیق و البته همدلانه به سنت علمی گذشتگان حوزوی خود بیندازیم، با ظرفیت‌های مغفول و نادیده‌ای در این سنت فخیم روبه‌رو می‌شویم که اگر به‌خوبی بتوانیم این گنجینه را بازخوانی و بازآفرینی کنیم، می‌تواند گذشته ما را به آینده متصل سازد و حرکت تحولی حوزه را در بستر هویت علمی و تاریخی خودش رقم بزند. این سنت، از دقایق و ظرایف آموزشی و تربیتی فراوانی، سرشار است که کشف و به کارگیری آنها، نیاز امروز ماست.



هر اقدامی برای اصلاح نظام آموزشی، باید بر پایه دو اصل بنا شود: اعتماد بر سنت علمی گذشتگان حوزه، و توجه به ضرورت‌ها و امکانات عصر حاضر برای تحول.

دست می‌رود.

پیش مطالعه و خودباوری علمی

مواردی که بیان شد، کم و بیش مورد توجه طلاب و استادان محترم حوزه بوده و هست، ولی افزون بر ثمراتی که مطرح شد، ظرفیت ویژه دیگری می‌توان در پیش مطالعه سراغ گرفت که شاید تاکنون به آن کمتر توجه شده که آن، ایجاد حس خودباوری در طلبه است.

طلبه برای رقم زدن حرکت علمی مستمر و پویا، به عوامل بسیاری نیاز دارد؛ ولی آغاز این حرکت، به این نکته بستگی دارد که طلبه بپذیرد بدون کمک دیگران می‌تواند پژوهش کند و بفهمد و نتایج تازه‌ای از تکاپوی علمی خود به ارمغان آورد. این حالت زمانی شکل می‌گیرد که طلبه اعتماد به نفس داشته باشد.

طلبه هنگام پیش مطالعه، با مطلق رویه‌رو می‌شود که هنوز آن را درس نگرفته است. این شرایط، دقیقاً شبیه شرایطی است که پژوهشگری، در حال تحلیل و بررسی منبع تحقیقات خود است. در این فرض، فقط اوست و متنی که در حال بررسی آن است؛ نه این متن را درس گرفته است و نه شرحی برای آن وجود دارد. پس باید به هر نحو ممکن، بر غوامض متن پیش روی خود، فائق آید. طلبه نیز در زمان پیش مطالعه، چنین حالتی دارد و زمانی که خودش متن درس را حل و فصل می‌کند، حس شیرین فهمیدن را تجربه می‌کند و حس اعتماد به نفس در او جوانه می‌زند. از این رو، دیگر از رویارویی با پژوهش و اتکا به نفس در فهم مسائل نمی‌هراسد و به پشتوانه این توان، حرکت توقف‌ناپذیری را در مسیر رشد علمی خود آغاز می‌کند. در این مسیر، طلبه با اعتماد به فهم خود سعی در بازگشایی متن و ارزیابی صحت و سقم مطالب آن دارد. تکرار در این اعتماد به فهم خود در اتخاذ مبنای علمی توسط طلبه، به بازایی توان علمی و باور عمیق نسبت به فهم خود منتهی خواهد شد و این خودباوری موتور حرکت علمی او خواهد بود.

یک نتیجه

برای ایجاد حس خودباوری علمی و اعتماد به نفس در طلبه، صرف تأکید بر اهمیت این مطلب و یادآوری ضرورت آن، کاری را پیش نخواهد برد، بلکه باید برای ایجاد این حس در وجود طلاب، الگوهایی را طراحی کنیم که بتوانند در متن زندگی علمی طلبه وارد شوند و او را برای رسیدن به این ویژگی، رشد دهند. در این راه، افزون بر پیش مطالعه، اندیشه، ترویج

در کلاس، نمی‌تواند از پس آن برآید و یادگیری درس در کلاس را به امید تدارک آن در فرصتی دیگر، به بعد موکول می‌کند. از این رو، بهترین فرصت یادگیری که کلاس و مواجهه مستقیم با استاد است، از دست می‌رود و استفاده خوبی از این زمان نمی‌شود، ولی هنگامی که طلبه با پیش مطالعه سر کلاس می‌رود، حداکثر بهره‌وری را از کلاس خواهد داشت و بخش اعظم یادگیری او در کلاس درس اتفاق خواهد افتاد. از این رو، در مراحل دیگر یادگیری، به تعمیق و جمع‌بندی مطالب همت خواهد گماشت.

۳. اگر طلبه بتواند پیش مطالعه کامل و موفقی از بحث آینده کلاس داشته باشد، در واقع لایه نخست فهم مطلب را احراز کرده است و هنگامی که در درس حضور می‌یابد، همراه با تقریر استاد، به لایه‌های عمیق‌تر بحث راه پیدا می‌کند و می‌تواند به ارزیابی انتقادی مطالب بپردازد. بدیهی است توان ارزیابی انتقادی، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مورد نیاز طلبه برای رسیدن به قوه اجتهاد است.

۴. طلبه با استمرار در پیش مطالعه، رشد علمی محسوسی خواهد داشت و اینکه در پیش مطالعه چند درصد از درس را مستقلاً می‌فهمد، می‌تواند ملاک خوبی برای ارزیابی شخصی از آهنگ رشد علمی خود باشد.

۵. لذت فهم، یکی از لذت‌های عمیق و گوارایی است که انسان تجربه می‌کند و هر چه نقش فرد در این کشف بیشتر باشد، به لذت والاتری دست خواهد یافت. پیش مطالعه و فهم مستقل درس توسط طلبه، او را به این لذت خواهد رساند و این یعنی ایجاد نشاط علمی که همان گوهر دیربایی است که طلبه برای ثبات قدم در مسیر طلبگی، بسیار بدان نیاز دارد.

۶. نظام آموزشی حوزه، رویکردی متن‌محور دارد. از این رو، یکی از مهم‌ترین توانایی‌هایی که طلبه باید آن را به دست آورد، توان کلنجار رفتن با متون علمی و حل پیچیدگی متن‌های مشکل و غامض است. حتی در دوره خارج که وجه تسمیه آن خروج از متن مشخص درسی است، او باز با متون تخصصی بسیاری سروکار خواهد داشت که هر کدام، در دوره تاریخی خاصی نوشته شده‌اند. ادبیات متفاوت و در مواردی مبانی گوناگون بزرگان در طول تاریخ، متون علمی متفاوتی را رقم زده است که تحقیق در آنها به مهارتی مضاعف نسبت به دوره سطح نیاز دارد. از این رو، حیات علمی طلبه وابسته به توان حل متن خواهد بود و پیش مطالعه، بهترین فرصت برای مواجهه مستقل طلبه با متن و تمرین این مهارت است؛ فرصتی که پس از حل و فصل متن توسط استاد، از



مدیریت پژوهش در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
محمود حکمت‌نیا

۳۸

محور اصلی این گفتگو رسالت‌ها، اهداف، وظایف و مخاطبانی است که پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی برای خود تعریف کرده است. در ادامه به روند مدیریت امر پژوهش توسط پژوهشگاه و معرفی پژوهشکده‌های مختلفی که در آن وجود دارد پرداخته می‌شود. در این راستا طرح «تمحّص» که از ابتکارات پژوهشگاه است و نحوه ایجاد ارتباط میان محقق و مصرف‌کننده توسط پژوهشگاه، مورد واکاوی قرار می‌گیرد. چند توصیه درباره امر پژوهش به طلاب جوان پایان‌بخش این مصاحبه است.

گزارش توسط سیدعلی اشکوری



توصیف وضعیت آموزشی و پژوهشی مراکز علمی آمریکا
حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی اسلامی

۴۶

ایشان بیان می‌دارد که در این سفر، پس از آشنایی با مراکز پژوهشی مختلف و آشنایی با نظام آموزشی، کیفیت و چگونگی آموزش و پرورش، نحوه جذب و اداره مؤسسات پژوهشی آنها، توصیه می‌شود که جوانان ما، این فرصت گرانبهایی که برای آموختن و بکار بستن دستورات اسلامی دارند را قدر بشناسند و وظیفه اصلی خود را بهتر درس خواندن قرار داده تا با پژوهشها و تحقیقات خود دنیای امروز را که تشنه شنیدن حرفهای جدیدمان که برگرفته از تعالیم اسلامی است، سیراب کنیم.

گزارش توسط امیر غلامی



باید بتوانیم تفکر محوری را با تسلیم در برابر حق
و استفاده از گذشتگان، جمع کنیم
علی مهدیان

۵۶

در این گفتگو به سراغ یکی از برگزیدگان جشنواره علامه حلی رفته‌ایم. صحبت ابتدا از نقش پژوهش در تحصیل آغاز گشت و از آنجا به بحث تفکر محوری کشیده شد. ایشان نکات قابل توجهی در رابطه با جایگاه و تعریف استاد در یک نظام تفکر محوری بیان می‌کنند. در ادامه درباره ریشه‌های انگیزشی تفکرگرایی سخن گفتیم. در پایان از ایشان خواستیم که از فعالیت‌های طلبگی و تجربه‌های خود و توصیه‌هایی که به سایر طلاب دارند، مطالبی بیان کنند.

مصاحبه توسط محمد عباسی



گزارشی از فعالیت‌های مدرسه علمیه امام صادق (ع)
قزوبین

۵۳

مدرسه امام صادق (ع) جزو مدارسی است که از سوی معاونت پژوهش، به عنوان یکی از مدارس برتر شناخته می‌شود. در این گزارش برنامه‌های آموزشی، تربیتی و پژوهشی این مدرسه بررسی شده است تا الگویی برای مدارس علمیه باشد.

گزارش توسط رضا ثانی



هوش هیجانی
مهدی هادی

۶۲

هوش هیجانی مشتمل بر شناخت احساسات خویش و دیگران و استفاده از آن برای اتخاذ تصمیم‌های مناسب در زندگی است. آقای گلن از مؤلفان هوش هیجانی می‌باشد که او اجزای هوش هیجانی را در خود آگاهی، خود نظم‌دهی، انگیزه، همدلی و مهارت اجتماعی در شغل می‌بیند که در آن خود آگاهی هیجان نقش محوری دارد. کاربردهای هوش هیجانی را می‌توان در ۵ حیطه اصلی خلاصه کرد، آموزش، مدیریت منابع انسانی، سیاست، بازاریابی و پویایی خانواده.

مقاله توسط مهدی هادی



مدیریت پژوهش در پژوهشگاه فرهنگ واندیشه اسلامی

گفتاری از دکتر محمود حکمت‌نیا - معاونت پژوهش این پژوهشگاه

گزارش

سیدعلی اشکوری

اسلامی و ادبیات اندیشه؛
۲. نگارش و تدوین دانش‌نامه‌های دینی در حوزه‌های معرفی مورد
علاقه پژوهشگاه؛
۳. بررسی علل و عوارض آسیب‌پذیری جامعه، به ویژه نسل جوان در
زمینه باورداشتهای دینی، فرهنگ ملی و یافتن راهکارهای مناسب؛
۴. نقد و بررسی علمی مبانی و مواضع مکاتب فلسفی - فکری معارض
و پاسخ‌گویی به استفسارات و شبهات القایی آنان؛
۵. تشکیل دوره‌های آموزش عالی و رشته‌های تخصصی، در مقاطع
تحصیلی کارشناسی ارشد و دکتری و سطح ۳ و ۴ حوزوی، به منظور
تربیت محققان و صاحب‌نظران کارآمد؛
۶. شناسایی، جذب و به کارگیری محققان، مترجمان و حمایت از
پژوهشگرانی که در حوزه فعالیت‌های پژوهشگاه به پژوهش و نگارش
می‌پردازند.

مخاطبان

پژوهشگاه برحسب حدود سنی و علمی، مخاطبان خود را به دو گروه
زیر تقسیم کرده است:

۱. دانشوران و نخبگان فکری، علمی و اجتماعی؛
۲. جوانان و دانشجویان.

در حقیقت، رسالت پژوهشگاه، جنبه سلبی و اثباتی دارد. جنبه سلبی
این است که در حوزه تولید علم، مقلد در حوزه علوم انسانی نباشیم
و همچنین نسبت به منابع سنتی نیز تحجر نداشته باشیم. به عبارت
دیگر، نه بحث روشنفکری به معنای نفی تراث منظور است و نه تصلب
بر داشته‌های خود و عدم حرکت. از این رو، آن‌چه می‌ماند این است که
با لحاظ نیازهای روز و متناسب با زمان، ولی مبتنی بر مبانی و منابع
معرفتی و اصیل، تولید معرفت داشته باشیم. هم‌چنین پژوهشگاه نسبت
به گذشته خود نیز هیچ تصلبی ندارد.

به لحاظ اثباتی نیز می‌توان اهداف و رسالت پژوهشگاه را این گونه
بیان کرد: دفاع از معرفت‌های دینی، متناسب با زبان روز و حل مسائل
مستحدث. این ادعاها در حوزه رسالت‌ها می‌گنجد، ولی مسئله مهم این
است که اولاً با چه روشی به سمت تحقق بخشیدن به آنها رفته‌ایم؟
ثانیاً تا چه اندازه توانسته‌ایم به موفقیت دست یابیم، یعنی روش ما

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، در سال ۱۳۷۳، با ارشاد مقام
معظم رهبری، آغاز به کار کرد. بخش مهمی از رسالتی که پژوهشگاه
برای خود ترسیم کرده و اهداف سازمان، مربوط به تولید علوم انسانی
- اسلامی، بازخوانی تراث مذهبی - علمی در حوزه معرفت اسلامی
و مطالعات تطبیقی میان مباحث مربوط به معارف اسلامی و معرفت
اسلامی و دیگر حوزه‌های معرفتی و پاسخ‌گویی به مباحث مستحدث و
نوپدید و ارائه راه‌حل برای مسائل نظام جمهوری اسلامی ایران است.
در واقع، اهداف پژوهشگاه به شرح ذیل است:

۱. نقادی و بازپیرایی موارث معرفتی علمی بازمانده از سلف صالح، در
حوزه دین‌پژوهی و حکمت و معرفت دینی و نظامات اجتماعی اسلام؛
۲. بازآرایی و ارائه مناسب معارف دینی، با لحاظ نظرهای و نیازهای
نوپدید؛
۳. اهتمام به نظریه‌پردازی، نوآوری و گره‌گشایی در قلمرو اندیشه دینی
و نظام‌های رفتاری اسلام؛
۴. مطالعه تطبیقی و نقد مبتکرانه و عالمانه مکاتب و مناظر فکری
معارض؛

۵. دفاع علمی از حکمت و اندیشه و فرهنگ دینی؛
۶. کوشش برای رفع نیازهای علمی و نظری جمهوری اسلامی در
حوزه نظامات اجتماعی و رفتاری اسلام.

هم‌چنین التزام به کاربست تدبیرها و دغدغه‌های فکری - فرهنگی
رهبر معظم انقلاب اسلامی، رصد رخ‌دادها و جریان‌های معرفتی
و آینده‌نگری و گمانه‌زنی چالش‌ها و نیازهای فکری نظری نظام
و امت اسلامی، خلاقیت و استخدام شیوه‌ها و ابزارهای پیشرفته و
جدید تحقیقاتی و ارتباطی، اهتمام به تأمین نیازمندی‌های مخاطبان
نخبه، طراحی و اجرای نظام آموزش پژوهش‌محور و پرورش مبتنی بر
یافته‌های پژوهشی، از اصول راهبردی پژوهشگاه است.

وظایف کلی

۱. تحقیق و تألیف آثار علمی متقن در زمینه پایه‌ها و پی‌ساخت‌های
تفکر دینی، حکمت اسلامی و معرفت‌شناسی، قرآن‌پژوهی، منطق
فهم دین، نظامات سیاسی، حقوقی، اقتصادی و مدیریتی و اخلاقی -
تربیتی اسلام، غرب‌شناسی، مبانی، آرمان‌ها و مواضع اصولی انقلاب

اشاره:

آقای دکتر محمود
حکمت‌نیا هم‌زمان با حضور
در درس خارج فقه و اصول،
به اخذ مدرک دکترای حقوق
از دانشگاه تربیت مدرس
موفق شدند و هم‌اکنون مدیر
گروه فقه و حقوق پژوهشگاه
فرهنگ و اندیشه اسلامی
هستند.

از مهم‌ترین کتب ایشان
می‌توان به مبانی مالکیت
فکری، فلسفه حقوق خانواده
و اصطلاح‌نامه اصول فقه
اشاره کرد.

چیست؟ چگونه مدیریت علم و مدیریت طرح‌های پژوهشی انجام می‌شود؟ در نهایت، کاربردها و برون‌دادها چگونه بوده است؟

اگر بخواهیم تعریفی از آثار مکتوب پژوهشی، مانند کتاب و مقاله ارائه دهیم، باید جداگانه به دو موضوع پژوهش و نگارش توجه کنیم. ممکن است کتابی حالت بازخوانی موضوعی را داشته باشد و با زبانی نو آن را بیان کند، ولی رویکرد حل مسئله را نداشته باشد، ولی پژوهشگاه به عنوان مرکزی پژوهشی، مدعی است که مسئله را حل می‌کند. البته به این معنا نیست که کتاب نمی‌نویسد. کتاب نیز می‌تواند قالبی برای نشر راه‌حل‌های مسئله باشد. پس پژوهشگاه نباید به منزله یک ناشر قلمداد شود. هرچند ممکن است برخی فعالیت‌هایی که انجام می‌شود، نوآورانه نباشد یا نتواند مسائل را حل کند و عملاً در حد یک کتاب باشد، ولی بنای اصلی بر این است که تحقیق صورت گیرد. پس این دو حوزه را باید از هم جدا کنیم. نکته دیگری که نباید از آن غافل بود، این است که پژوهش منجر به تولید علم می‌شود. به این معنا که مرزهای دانش را توسعه می‌دهد، نه این که چهل جاهلان را برطرف می‌کند؛ زیرا گاهی تولیدات و معارف موجود است، ولی اشخاص نمی‌دانند و جاهل هستند. ممکن است این اشخاص نسبت به نادانسته‌های خود مطالعه،

و حاصل آن را در مجموعه‌ای مدون، ارائه کنند، ولی این عمل به معنای توسعه مرزهای دانش نیست. از این رو، پژوهشگاه ابتدا دانش را مرور می‌کند تا به مرزهای آن برسد، سپس درباره معضلات دانش، مباحثه و مطالعه دارد و راه جدیدی برای ادامه دانش پیشنهاد می‌دهد. بنابراین، آن‌چه صورت می‌گیرد، پیش از این در حوزه دانش - چه در حوزه‌های کاربردی و چه در حوزه‌های نظری - وجود نداشته است.

چون سازماندهی و مدیریت چنین عملیاتی، ریشه در معضلات دانش دارد، کار ساده‌ای نیست. این معضلات باید برطرف شود و در صورت حل، به مرحله اجرا درآید و به درستی ترویج، و حتی نقد و بررسی شود.

از این رو، این مجموعه نیازمند مدیریت منسجمی خواهد بود. به همین جهت، امروزه پژوهش با همه ارکانش، بیشتر در غالب سازمان‌ها اتفاق می‌افتد، یعنی محلی که بتواند همه اضلاع را جمع کند و پژوهشگر در قالب سازمانی بهتر در امر پژوهش موفق شود. البته این به معنای نفی و سلب کارهای فردی نیست، ولی قطعاً اگر سازمان‌های پژوهشی وارد این عرصه شوند و امر پژوهش را مدیریت کنند، هم پژوهشگر راحت‌تر کار می‌کند و

هم نتایج تحقیق او به آسانی به ثمر می‌نشیند و توسعه می‌یابد و تقویت می‌شود. از این رو، اولین کاری که باید در یک سازمان، پیش از پرداختن به مرحله نیازسنجی پیگیری شود، این است که آن سازمان مشخص کند قصد کار کردن در چه مسائل و حوزه‌هایی دارد. در مسائل و موضوعات مختلف و از حیثیت‌های متفاوت، نیاز به پژوهش وجود دارد. ممکن است یک سازمان نیز به لحاظ اهدافش همه این موضوعات را در قالب رسالتش بگنجانند، اما در حوزه سازماندهی باید به توان نیروهای علمی خود و منابع و امکاناتی که دارد و هم‌چنین به فعالیت‌های سایر مراکزی که در این راستا هستند، توجه کند. پژوهشگاه نیز در همین راستا این نکات را احراز کرده است.

یک سازمان باید حوزه فعالیت‌های خود را محدود کند تا اینکه کارش به ثمر بنشیند و در ضمن از موازی‌کاری دوری کند. از این رو، خود به خود سازمان باید عناصر محدودکننده خود را بیان کند که در چه حوزه و محدوده‌ای می‌خواهد کار انجام دهد و این مسئله حتی برای طلاب و دانشجویان نیز اهمیت دارد و باید پذیرفت که یک سازمان و به طریق اولی،





وظیفه اصلی گروه‌های علمی، طراحی و اجرای تحقیقات، مشتمل بر تهیه ساختار منطقی مباحث و موضوعات تحقیق، تهیه فهرست حوزه‌های تمحض علمی و عنوان‌های مطالعاتی و تحقیقاتی، اولویت‌گذاری، تعریف و تهیه پیش‌طرح، تأیید صلاحیت محققان، ارزیابی و تصویب طرح‌های تحقیقاتی، نظارت بر حسن جریان اجرای تحقیقات و ارزیابی و تأیید نهایی حاصل تحقیق است.



انسانی تولید شده از مبانی اومانیستی روبه‌رو هستیم. از این رو، باید طرف مقابل را با دقت بشناسیم و در این راستا گروه غرب‌شناسی را تأسیس کردیم تا بتوانیم مرزها را تا حدودی تشخیص بدهیم.

در این بحث‌ها، منابع معرفتی ما بسیار اثرگذار است. قرآن و سنت، دو منبع مهم معرفتی ماست. معمولاً در حوزه نسبت به سنت خوب کار می‌شود و تقریباً همه طلبه‌ها در حیطه سنت، فکر سرشاری دارند، ولی در حوزه قرآن‌شناسی با ضعف روبه‌رو هستیم. از این رو، گروه قرآن‌شناسی را ترسیم کردیم تا مباحث را در دو حوزه برون‌قرآنی و درون‌قرآنی، ساماندهی کنند. زمانی این مباحث اثرگذار خواهد بود که تأثیرهای اجتماعی مناسب به جا بگذارند. مباحثی وجود دارد که رشته‌های دانشگاهی شامل آنها نمی‌شود، مانند بحث فرهنگ‌پژوهی که به طور مستقل بحث‌های فرهنگ را مد نظر قرار می‌دهد. پژوهشگاه در این زمینه، پیش‌گروه فرهنگ‌پژوهی را برای این که مباحث فرهنگی و فلسفه فرهنگ را دنبال کند، تشکیل داده است. ما باید با چنین گروه‌هایی پیوند برقرار کنیم.

افزون بر این، باید به بسترهای زمانی و تاریخی نیز توجه کنیم و به تاریخ و مباحث تاریخی نیز بنگریم، چون امروزه یکی از معضلاتی که مطرح می‌شود، این است که گاهی اوقات تاریخ خوب نوشته نمی‌شود. از این رو، در این زمینه، مباحث درباره تاریخ و مباحث درون تاریخی، قابل توجه است. لذا پژوهشگاه گروهی به نام گروه تاریخ را طراحی کرده است، ولی با توجه به بحثی که گذشت، گروهی برای سنت‌شناسی تدارک ندیده‌ایم.

ما زمانی در حوزه اندیشه موفق هستیم که افعال انسان در حوزه حقوق و اخلاق ساماندهی شود. از این رو، گروه‌هایی که متکفل بیان ضوابط رفتاری هستند، مانند گروه حقوق، گروه اخلاق، اقتصاد، مدیریت و سیاست، برای پژوهشگاه اهم است و محور اصلی فعالیت‌های پژوهشگاه در این گروه‌های علمی، ساماندهی شده است. وظیفه اصلی گروه‌های علمی، طراحی و اجرای تحقیقات، مشتمل بر تهیه ساختار منطقی مباحث و موضوعات تحقیق، تهیه فهرست حوزه‌های تمحض علمی و عنوان‌های مطالعاتی و تحقیقاتی، اولویت‌گذاری، تعریف و تهیه پیش‌طرح، تأیید صلاحیت محققان، ارزیابی

یک فرد نمی‌تواند تمام مشکلات جهان اسلام را حل کند و این نگاه منجر به کارهای پراکنده می‌شود، بلکه مشکلات جهان اسلام را باید جهان اسلام حل کند و طراحی ما باید متناسب با این نگاه باشد.

از این رو، به نوعی لزوم تقسیم کار، خودش را به ما تحمیل می‌کند و ما باید زیر بار تقسیم کار برویم. در این تقسیم کار، برای مشخص شدن حوزه‌های کاری گوناگون، ملاک‌هایی وجود دارد که عبارتند از: علایق شخص، توان شخص، نیازها و اولویت‌های موجود، مدت زمان مورد نیاز برای انجام کار و ... برای نمونه، برای محقق هفتاد ساله مناسب نیست که شروع به نوشتن تفسیر قرآن کند. پس مدت زمان انجام پروژه مهم است.

این عوامل، تعیین‌کننده اولویت‌ها و حوزه‌های کاری پژوهشگاه است. از این رو، پژوهشگاه باید از ابتدا با توجه به منابع و نیروهای محدود و ظرفیت مدیریتی خاصی که دارد، به اولویت‌بندی موضوعی و زمانی نسبت به مجموعه مسائلی بپردازد که در حوزه اهداف آن قرار می‌گیرد، سپس متناسب با آن مسائل، محققانی را گرد آورد و آنان را در سازمان مدیریت کند تا بتواند آن کارها را انجام دهد. از این رو، پژوهشگاه باید هم به لحاظ موضوعی، مرزهای خودش را مشخص کند و هم به لحاظ زمانی، اولویت‌های خودش را مشخص، سپس در حیطه محققان، فعالیت‌های هر محقق را متناسب با اولویت‌بندی موضوعات، طراحی و برنامه‌ریزی کند.

در حوزه اول پژوهشگاه چند امر را مورد نظر قرار داده است. نخست اینکه در حوزه تولید و نوآوری‌های علوم انسانی - اسلامی، دسته‌بندی‌هایی را با توجه به برخی پایه‌های نظری انجام داده که عبارتند از: مباحث حوزه کلام، حوزه فلسفه، حوزه منطق فهم دین و معرفت‌شناسی. تقریباً همه مباحث نظری که پژوهشگاه دنبال می‌کند، تحت پوشش این چهار زمینه قرار دارد؛ زیرا امروزه مسائل اساسی در این زمینه‌ها مطرح است و باید در همین زمینه‌ها نیز تحولات بنیادی صورت بپذیرد و بین این مباحث و علوم انسانی پیوند عمیقی برقرار است. علی‌القاعده وقتی وارد این بحث‌ها می‌شویم، با حوزه علوم



و تصویب طرح‌های تحقیقاتی، نظارت بر حُسن جریان اجرای تحقیقات و ارزیابی و تأیید نهایی حاصل تحقیق است.

گذشته از اجرای تحقیقات، مجموعه‌ای از برنامه‌ها و فعالیت‌های علمی برای گروه‌ها تعریف شده است که عبارتند از: تهیه مقاله برای مجلات علمی و مجلات ISI و ISC، دانشنامه‌ها و همایش‌ها، برگزاری دوره‌های آموزشی در مقاطع تحصیلات تکمیلی دانشگاهی و سطوح سه و چهار حوزوی و دوره‌ها و کارگاه‌های آموزشی کوتاه مدت، طراحی و اجرای همایش در سطوح بین‌المللی، فراملی و ملی، برگزاری هم‌اندیشی‌ها و نشست‌های علمی و جلسات نقد کتاب، اجرای گفت‌وگوهای علمی انتقادی با مبادی تفکرات جهانی رقیب و ارتباطات علمی دو طرفه با تفکرات جهانی همسو، تهیه مجلات و مجموعه مقالات علمی، راه‌اندازی انجمن‌های علمی و قطب‌های علمی و....

این وظایف، طی فرآیندهای دقیق و تعریف شده، تحقق می‌یابد. همچنین پس از اجرای برنامه جامع پژوهشی پنج ساله اول، اکنون برنامه جامع پژوهشی پنج ساله دوم در پژوهشکده‌ها تدوین شده و در دست اجراست. در حال حاضر، مجموعاً ۱۵۲ محقق حوزوی و دانشگاهی، به صورت عضویت تمام‌وقت و پاره‌وقت در هیئت‌های علمی گروه‌ها حضور دارند و حدود ۳۵۰ محقق حوزوی و دانشگاهی، در اجرای تحقیق و تألیف مقاله، به صورت

پروژه‌ای با بخش‌های تحقیقاتی پژوهشگاه همکاری می‌کنند.

این گروه‌ها، در غالب پنج پژوهشکده و یک مرکز، ساماندهی شده است که عبارتند از: پژوهشکده حکمت، پژوهشکده دین‌پژوهی، پژوهشکده نظام‌های اسلامی، پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی، پژوهشکده دانشنامه‌نگاری و مرکز پژوهش‌های جوان.

پژوهشکده دین‌پژوهی و فلسفه، بیشتر علوم نظری را دنبال می‌کند. پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی نیز بحث‌های فرهنگی را دنبال می‌کند. در ضمن، حوزه‌ای در رفتارهای اجتماعی داریم که این پنج گروه، فلسفه نظامات اجتماعی را دنبال می‌کنند. هر معرفتی که در مسیر تولید است، باید مبتنی بر چهار ضلع، و بر اساس مبانی و منابع باشد. همچنین حوزه‌های نظری و معرفتی آن مشخص، و جریان و حدود و ثغور آن در حوزه‌های اجتماع و تاریخ، تعیین، و در حوزه عمل نیز نمایان شود.

این چهار ضلعی است که پژوهشگاه را به لحاظ مباحث موضوعی، سامان‌دهی می‌کند. پژوهشگاه، متخصصین را بر اساس نیازسنجی موضوعی و محاسبه امکانات و علایق و اهداف سازمانی، در این چهار حوزه سازماندهی کرد.

ممکن است برون‌داد فعالیت‌های پژوهشی در غالب دانشنامه یا دیگر تحقیقات باشد. تهیه دانشنامه، به مهارت و تخصص خاصی نیاز دارد. در حقیقت، دانشنامه انباشته

تفاوت تمحّص با تخصص این است که تخصص یعنی کسی بخشی از حوزه وسیعی را برای فعالیت انتخاب کند، ولی در حوزه‌های تمحّص، افزون بر تخصص که شخص در موضوعی خاص یا عام متخصص است، مدیریتی درازمدت صورت می‌گیرد که شخص بر موضوعی خاص تمرکز داشته باشد.

محققان پس از ورود به دستگاه پژوهشگاه، نخست راهنمایی می‌شوند که مبتنی بر ساختار دانش، مطالعه و برنامه پژوهشی مشخصی ارائه کنند که مبتنی بر مسائل درونی و پیرامونی و فلسفه آن دانش باشد.



علم را گزارش می‌دهد و تا حدودی نیز به تولید دانش می‌پردازد. از این رو، پژوهشگاه برای کار اختصاصی دانشنامه، پژوهشگاه دانشنامه‌نگاری را راه‌اندازی کرده است. در مجموع ساختار پژوهشگاه، بر اساس سه معیار ذات علم، نیازسنجی و امکانات طراحی شده است. علاوه بر این، مرکز پژوهش‌های جوان، به دلیل متفاوت بودن مسائل و خواست‌های جوانان نسبت به محققان و نخبگان، تأسیس شده است که به این بخش از جامعه توجه دارد و با توجه به نیازهای ایشان، به تولید آثار فکری می‌پردازد.

جا دارد در اینجا به کانون اندیشه جوان، به عنوان سازمان وابسته به پژوهشگاه اشاره کنیم که بیشتر به ترویج و مخاطب‌شناسی و مسئله‌شناسی می‌پردازد. از جمله فعالیت‌های کانون، باشگاه اندیشه است که امروز به مرجعی برای مباحث علمی در سطح جوانان تبدیل شده است.

در حال حاضر، در این پنج پژوهشگاه، در مجموع بیست گروه علمی در رشته‌های گوناگون پژوهشی فعالیت دارند.

اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، پژوهشگاه حکمت اسلامی، دارای سه گروه علمی با عنوان‌های معرفت‌شناسی، فلسفه و عرفان؛ پژوهشگاه دین‌پژوهی دارای سه گروه



یکی از مشکلات اساسی که برای پژوهشگرها در حوزه علوم دینی و اسلامی - انسانی وجود دارد، این است که روی یک خط مشخص حرکت نمی‌کنیم و بیشتر نیازمحور و علاقه‌محور هستیم.



علمی با عنوان‌های قرآن‌پژوهی، کلام و منطق فهم دین؛ پژوهشگاه نظام‌های اسلامی دارای پنج گروه با عناوین فقه و حقوق، سیاست، اقتصاد، اخلاق و مدیریت اسلامی؛ پژوهشگاه فرهنگ و مطالعات اجتماعی دارای پنج گروه با عناوین تاریخ و تمدن، غرب‌شناسی، مطالعات انقلاب اسلامی، ادبیات اندیشه و فرهنگ‌پژوهی هستند.

نکته مهم دیگر این است که پژوهشگاه از مدتی پیش به این نتیجه رسید که باید پا را از مرزهای جغرافیایی بیرون بگذارد و در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی حضور یابد. حضور بین‌المللی باید به لحاظ سازمانی باشد که هزینه‌های خاص خود را دارد یا اینکه بدون گسترش سازمان از ظرفیت‌های بین‌المللی استفاده شود. پژوهشگاه راه دوم را برگزید و بدون گسترش سازمان به توسعه فعالیت بین‌المللی پرداخت. ترجمه آثار از زبان فارسی به ده زبان بین‌المللی و اثرگذار، انتشار مجله انگلیسی و عربی، و طراحی برنامه مواجهه با مبادی تفکر رقیب را می‌توان در اینجا برشمرد که در معاونت بین‌الملل پژوهشگاه سامان می‌یابند.

اگر شماری از دوستان طلبه بخواهند سازمانی تأسیس کنند، باید جنبه‌های اثباتی، امکانات و حوزه‌های کاری خود را مشخص کنند تا پس از آن بتوانند به قالبی سازمانی برسند. بخشی از این قالب، مبتنی بر نیازهای روز است، که این نیازها در حال تغییرند و ممکن است اولویت‌ها جابه‌جا شود که تشخیص این مسائل مبتنی بر نیازسنجی است. ولی گام دیگر که خودنمایی می‌کند، این است که بالاخره پژوهش باید به دست پژوهشگر انجام شود که درواقع وارد مرحله عملیات پژوهش می‌شویم که یک پژوهش چه موضوعی باید داشته باشد، به چه مسائلی باید توجه کند و روش کار باید به چه شکل باشد و... تا پیش از این مربوط به دستگاه پژوهشی بود، ولی از این جا به بعد وارد عملیات پژوهش می‌شویم.

عملیات پژوهشی، شامل چند بخش است: موضوع یا مسئله پژوهش، پژوهشگر، مدیریت



لابشرط

گل ها زیبا و خوشبو هستند
چه خودشان را باور کنند چه نه ...!

پژوهشگاه متکفل می شود آنرا به نهادهای مصرف کننده بفرستد و بشناساند، سپس مصرف را به سمت این محقق هدایت و مدیریت می کند تا این محقق دچار پراکندگی در کار نشود.

اشکال دیگری که در کشورهای در حال توسعه وجود دارد، این است که تا هنگامی که تولیدکننده به سراغ مصرف کننده می رود، چون می خواهد او را قانع کند، کالاهای با کیفیت می سازد، ولی وقتی جریان برعکس می شود و مصرف کننده تولیدکننده را می شناسد، میزان انتظار مصرف کننده به دلیل شهرت برند، افزایش می یابد. از طرفی تولیدکننده نیز باید نیرو و عوامل و دستیاران تحقیقش را توسعه دهد یا اینکه با همان توان اندک خود تمام نیازها را پاسخ دهد و اگر بخواهد تمام نیاز را پاسخ دهد، افت در کیفیت پیدا می شود و افزایش کاذب حجم به وجود می آید. بالتبع مصرف کننده دچار سرخوردگی و واخوردگی می شود. در این صورت، در نهایت تولیدکننده ذبح می شود. از این رو، جمله معروفی است که می گوید در کشورهایی که در این زمینه ها مشکل وجود دارد، سازمان ها و حتی محققان در اوج متلاشی می شوند، یعنی محقق شهرت و اهمیت خود را از دست می دهد.

از این رو، در اینجا سازمان نباید اجازه دهد که چنین اتفاقی بیفتد. پس حوزه های تخصصی، گرچه محقق را مدیریت می کند، رابطه تولید - مصرف را نیز برقرار می کند. به نظر من، این گام برای سازمان های پژوهش بسیار حساس است و اگر این گام را برندارند، در اوج شهرت، مضمحل یا دچار افت کیفی شدیدی خواهند شد. در این راستا، باید دو بحث را از هم جدا کنیم که اگر این تفکیک را انجام بدهیم، کار دقیق تر می شود: اول بحث خواست و دوم بحث نیاز است. خواست یعنی تمایلات و این تمایلات ممکن است مورد نیاز شخص یا مورد نیاز جامعه باشد یا اصلاً نیاز واقعی نباشد. آن چه اهمیت دارد، نیازسنجی صحیح است، نه خواست سنجی صحیح. در نظام هایی که براساس خواست طراحی می شود، از مصرف کننده درباره علایقش می پرسند. مثلاً اگر به کالای تجملاتی علاقه داشته باشند یا اگر کالای مستحکم بخواهند، برایشان تولید می کنند؛ ولی تشخیص نیاز، تشخیص عالمانه ای است که با آسیب شناسی همراه است که به همت متخصص آگاه، به درون دانش صورت می گیرد، ولی ناظر به مسایل اجتماعی است. درواقع، متخصص با نگاه تخصصی به جامعه مراجعه می کند، نه با نگاه آماری و خواست سنجی.

در پژوهشگاه کسی که می خواهد حوزه تخصص خود را ساماندهی کند، پنج - شش ماه مطالعه، سپس حوزه مطالعاتی خود را در شورای علمی مطرح می کند. سرانجام مسائل و شبهه هایی که در آن زمینه مطرح است،

برند ارزش مالی دارد و مورد معامله قرار می گیرد و کیفیت کالا را بیان می کند و کالاها را می توان از راه برندهایشان با هم مقایسه کنیم. برای نمونه، برند سامسونگ با برند ال جی متفاوت است و قیمت ها، صرف نظر از کالا بر اساس برندهایشان، فرق دارد.

در اینجا این پرسش مطرح می شود که آیا می توانیم برای اشخاص هم برند داشته باشیم. این بحث از سال ۲۰۰۲ مطرح شده است که افراد نیز باید برند داشته باشند، یعنی مشخص باشد هر شخص در کدام موضوع صاحب نظر است و کجا می تواند جواب قانع کننده ای بدهد و در کجا رأی او صائب است؟ به نظر من، این کار با مدیریت در حوزه های تخصصی دارد انجام می شود. بخشی از این امر، مربوط به فعالیت شخص است که در حوزه ای، تخصص و تخصص داشته باشد و بخشی دیگر مربوط به کار سازمان است که مسائل را به او برگرداند و بخشی دیگر مربوط به جامعه است که وسایل لازم برای ارتباط با محقق را برقرار کند. اگر این اتفاق بیفتد، دیگر افراد دچار پراکندگی کاری نمی شوند و جامعه به اندازه ای در حوزه های تخصصی و تخصص مسئله دارد که مانع بیکاری افراد می شود.

علت عدم مراجعه به محقق این است که برند تخصصی ندارد و دلیل اینکه او نمی داند چه مسئله ای را باید حل بکند، این است که نیازهای جامعه به وی منتقل نمی شود و او در معرض سؤال قرار نمی گیرد. کار سازمانی پژوهشی این است که نیازها را به محقق منتقل، و همچنین محقق را به مصرف کننده متصل کند، یعنی جوری سازماندهی شود که جامعه خود به خود برای رفع نیازش، سراغ پژوهشگر بیاید. برای نمونه، درباره دوستانی که در زمینه بانکداری اسلامی فعالیت می کنند، باید کاری کرد که نیازهای جامعه از راه پژوهشگاه به ایشان منتقل شود، یعنی بانک مرکزی برای حل مسائلی که سراغ فلان محقق برود، ولی زمانی این ارجاع شکل می گیرد که شخصی برای درازمدت در حوزه ای پرورش یابد و مطرح شود.

معمولاً معضلی که در نظام جمهوری اسلامی، در همه زمینه ها مطرح می شود، این است که چرا پژوهش ها کاربردی نمی شود. دلیل آن این است که بین مصرف و تولید ارتباط برقرار نمی شود. ارتباط بین مصرف و تولید باید دوسویه باشد. اول باید برای چندین سال، محقق به سراغ مصرف کننده برود، چون برندی ندارد، ولی وقتی برند برای محقق حاصل شد، این مصرف کننده است که سراغ تولید کننده و محقق می آید. پژوهشگاه باید مدیریت کند که در چه مرحله ای پژوهش ها را به سمت مصرف بفرستد و چه طور نیازهای فکری و فرهنگی را به سمت محقق هدایت کند. در هر مرحله ممکن است که از یک سو اقدام شروع شود. مثلاً اگر محقق کتابی را تولید کرد،

پژوهش، برون داد پژوهش و اثربخشی آن به این معنا که آیا سر جای خودش قرار گرفته یا اینکه لغو بوده و صرفاً کتابی به کتابخانه ها افزوده شده است. در مجموع، این موارد را مدیریت پژوهش می نامیم.

پژوهشگاه در حوزه پژوهش، چند کار عمده به عنوان نوآوری انجام داده است. اول اینکه طرحی را به نام حوزه های تخصصی، از حدود ۷ یا ۸ سال پیش طراحی کرده است. این اصطلاح را از این جهت برگزیدیم که کسی نتواند آن را به طریق لفظی یا شیوه های دیگر، تفسیر و تعبیر کند. تفاوت تخصص با تخصص این است که تخصص یعنی کسی بخشی از حوزه وسیعی را برای فعالیت انتخاب کند، ولی در حوزه های تخصصی، افزون بر تخصص که شخص در موضوعی خاص یا عام متخصص است، مدیریتی درازمدت صورت می گیرد که شخص بر موضوعی خاص تمرکز داشته باشد.

محققان پس از ورود به دستگاه پژوهشگاه، نخست راهنمایی می شوند که مبتنی بر ساختار دانش، مطالعه و برنامه پژوهشی مشخصی ارائه کنند که مبتنی بر مسائل درونی و پیرامونی و فلسفه آن دانش باشد. تخصص، ناظر بر بخش خاصی از دانش است، مثلاً تخصص چشم پزشکی، ولی تخصص گاهی اوقات طراحی دانش یا حتی فرادانش است. معمولاً تخصص جزء نگر است، ولی تخصص، عام تر از تخصص است و گاهی درباره دانشی جدید یا موضوعی عام است و گاهی اوقات در جاهایی است که کار نشده و نیازمند برنامه ای کل نگر و بلندمدت است. از این رو، گاهی تخصص فراتر از یک دانش و گاهی زیر بخش یک دانش است. حوزه های تخصصی فقط زیرمجموعه دانش ها را نگاه می کنند، ولی شاید برای فراتر از دانش، اصطلاحی نداشته باشند.

این نکته مهمی است که وارد طرح تخصص بشویم. من فکر می کنم، یکی از مشکلات اساسی که برای پژوهشگرها در حوزه علوم دینی و اسلامی - انسانی وجود دارد، این است که روی یک خط مشخص حرکت نمی کنیم و بیشتر نیازمحور و علاقه محور هستیم. یک سال روی یک موضوع، و سال دیگر روی موضوع دیگری - که ارتباطی با موضوع قبلی ندارد - کار می کنیم. از این رو، کارهای نیم بند تولید می شود، ولی در طرح تخصص یک کار به صورت جدول یا پازلی، طراحی، و به طور کامل خانه هایش تکمیل می شود. در نهایت، به محقق کمک می شود که هرچه عمیق تر، کارآمدتر و با تخصص بیشتر در حوزه یک موضوع وارد بشود و کار کند. این امر از دو جهت مهم است، یکی اینکه موضوع حل می شود و مورد مهم تری که کمتر به آن می پردازند، این است که شهرت تخصصی پدید می آید. در حوزه تجارت و اقتصاد، برای حوزه های کاری خود برند تعریف می کنند که این



جمع‌آوری، و پس از آن اولویت‌گذاری می‌شود. اولویت‌گذاری براساس شاخص‌های متفاوتی، از جمله کاربرد، ساختار دانش، پایه‌ای یا روبنایی بودن آن و توان محقق، انجام می‌پذیرد.

امروزه بحث اصلی در مبانی نظری و فکری، بحث کاربردی و غیرکاربردی است. افزون بر شاخص‌های گفته شده، علی‌القاعده باید مسائل و نیازهای اجتماع و حکومت را هم در نظر داشته باشیم و آنها را طبقه‌بندی کنیم، سپس محقق با توجه به اولویت‌ها به نظریه‌پردازی دست می‌زند که در جلسات شورای علمی بررسی می‌شود.

در حوزه روش‌های حل مسئله، گاهی می‌توان براساس آیین‌نامه عمل کرد که در این راستا فرم‌های تمخّص را تهیه کرده‌ایم که شامل فرمی اجمالی و تفصیلی است که در جمع علمی بررسی می‌شود، ولی برخی مسائل، مهارتی هستند و به خلاقیت فرد بستگی دارند، یعنی شخص باید در موضع قرار بگیرد و کار کند تا با رفت‌وآمدهای علمی که صورت می‌گیرد و با چکش‌کاری‌هایی که می‌شود، خود به خود موضوع روشن شود. اصلاً برخی مسائل قابل تدوین نیست، ولی قابل مدیریت و برنامه‌ریزی است. امروزه این موردها را در حوزه‌های مهارتی طبقه‌بندی می‌کنند. این کارها را انجام دادیم تا به آن ساختار موضوعی و معرفتی دست یابیم.

درباره علوم انسانی، اینکه بتوان همه اجزای آن را مانند ساختمانی روی هم سوار کرد، تقریباً میسر نیست، ولی اینکه مجموعه هم‌خوانی تولید شود که معارض و متضاد با یکدیگر نباشد، قابل مدیریت است که بخشی از آن به خود محقق برمی‌گردد که پذیرفته است در گفتمان اسلامی کار کند. بخشی از آن نیز به منابع مطالعاتی، و بخشی نیز به طرح‌نامه و شورای علمی برمی‌گردد. بخشی دیگر نیز به دستگاه کلان پژوهشگاه بازمی‌گردد که همه رؤسای پژوهشکده‌ها در شورای عالی - پژوهشی موضوعات و ارتباط موضوع و جنبه‌های مختلف آن را بررسی می‌کنند. مثلاً اینکه فلان موضوع به قرآن نیز مرتبط است، پس باید در پژوهشکده قرآن جلسه‌ای برای آن در نظر گرفته شود یا راهنما و ناظر قرآنی و ارزیاب قرآنی داشته باشد. در مدیریت تلاش می‌شود که این ارتباطات به لحاظ سازمانی برقرار شود و برخی ارتباطات، مربوط به طرح‌نامه، برخی مربوط به شورا و برخی نیز مربوط به مدیریت پژوهشی است.

علی‌القاعده این جریان علمی سمت و سویی دارد، ولی این گونه نیست که هر کس به طور دقیق و خط‌کشی شده کار کند، هم به لحاظ مدیریتی و هم به لحاظ موضوعی، حداکثر هم‌خوانی وجود دارد که در حقیقت این امر بر اساس بحث نیازسنجی و مدیریت پژوهش به وجود آمد.

برای اینکه تشخیص بدهیم، پژوهش برای دیگران قابل فهم است، در مراحل مختلف آن را نقد، و در هنگام تولید و پس از تولید، سمینارهای مختلفی برگزار می‌کنیم و چند بار این رفت‌وآمد صورت می‌گیرد و همه نتایج، ثبت و ضبط می‌شود. در حین کار، مقالات علمی مستخرج می‌شود که ممکن است بخشی از تحقیق از بخش دیگر آن استخراج شود. این مقالات نیز در معرض دید دیگران قرار می‌گیرد.

آیا باید علوم دانشگاهی را بخوانیم یا همین علوم حوزوی کفایت می‌کند؟ اگر باید بخوانیم، چه بخوانیم و چه وقت بخوانیم؟ آیا کتاب‌های جدید را باید بخوانیم یا کتاب‌های قدیم را؟ تبلیغ برویم یا نرویم؟ برای تدریس به دانشگاه برویم یا نرویم؟ این پرسش‌ها منجر می‌شود که طلبه‌ها در حوزه فعالیت خود سرگردان شوند.



پس از آن، به طور دقیق ماحصل کار در یک یا دو جلسه در شورای علمی، ارزیابی، و به ویژه میزان نوآوری، بررسی می‌شود و محقق باید در این زمینه ادعای خود را اثبات کند. میزان نوآوری به این معناست که شخص در مقاله چند قدم جلو رفته است، آیا مطلبش در حد نظریه بوده یا حل مسئله است یا تقریری نو از مسئله است؟ سطوح نوآوری را در طرح‌نامه‌ای نوشتیم که حدود سی عنوان برای میزان متفاوت نوآوری در نظر گرفته شده است. مثلاً اینکه محقق پاسخی جدیدی به شبهه‌ای داده یا مسئله‌ای را از راه دیگری حل کرده یا اینکه اصلی را بنیان نهاده یا اینکه دانش، نظریه یا فرآیندهای تولید کرده است. محقق باید بتواند میزان نوآوری را که ادعا می‌کند داشته است، اثبات کند.

به لحاظ برون‌داد هم برای نمایانیدن آثار، قالب‌هایی که متناسب با جامعه است، طراحی، و در نظر گرفته شده است. مثلاً محیط‌های مختلف مثل سمینارهای ملی و بین‌المللی. مرحله اثربخشی نیز مرحله مهمی است که این مرحله به ویژه در برهه‌ای که تولیدکننده به سراغ مصرف‌کننده می‌رود، اهمیت دارد. در این راستا، باید به شیوه‌های گوناگون عمل کرد. برای نمونه، گذشته از شرکت‌ها و ارائه‌ها، ممکن است با مجامع مختلف مکاتبه داشته باشیم یا اینکه پژوهش را به مقاله تبدیل کنیم و پس از روشن کردن حوزه‌های کاربردی، برای انتقال آن بکوشیم. هم‌چنین پیش‌بینی شده است، از محقق‌ی که بخواهد تحقیقش را به عنوان واحد درسی در کلاس ارائه دهد، حمایت شود یا اگر بخواهد اجزای تحقیقش را به صورت پایان‌نامه هدایت و راهنمایی کند، هدایت پایان‌نامه‌ها را برعهده می‌گیرد یا اگر محقق بخواهد مطلبش را به نسل بعد منتقل کند، پژوهشگاه در حوزه کارگاه‌های علمی و ارائه دروس به صورت غالب، از او حمایت می‌کند.

اگر بخواهیم در جمع‌بندی کوتاهی مباحث را طرح کنیم، باید دنبال رسالت پژوهشگاه به لحاظ اثباتی باشیم. باید سازمان را براساس رسالت، نیازها و اولویت‌بندی‌ها، طراحی، و محقق را شناسایی کنیم و براساس شناسایی محقق، نیاز علمی را نیز درست تشخیص دهیم و به محقق واگذار، و نظارت کنیم که محقق در سمت‌وسویی متخصصانه این جریان را پی‌گیری کند.

پژوهشگاه باید در چنین جایگاهی قرار بگیرد و این جریان را هدایت و برند محقق را تقویت کند تا او بتواند خودش با نهاد مصرف‌کننده رابطه علمی برقرار سازد و حاصل یافته‌های محقق به انواع گوناگون از دل او بیرون کشیده، و ثبت و تثبیت شود.

فرآیند تثبیت، یکی از مشکلات حوزه‌هاست، یعنی استادان، تحقیق می‌کنند و زحمت می‌کشند، ولی حالت شفاهی مطالب را تثبیت نمی‌کنند. باید به شیوه‌های مختلف در قالب مقاله، سمینار، کتاب، آثار مکتوب و غیرمکتوب، این فرآورده‌ها را تثبیت کرد تا برای نسل‌های بعد بماند و این انتقال باید در افراد و در حوزه دانش، در قالب پایان‌نامه‌ها و طرح‌های دیگر استمرار یابد. به نظر من، اگر مؤسسه‌ای پژوهشی بتواند مدیریت مجموعی انجام بدهد و ساختار مرتبی برای خودش بچیند، می‌تواند موفق باشد. در این زمینه، ضعف‌هایی وجود دارد که راه‌حل آن به سادگی به دست نمی‌آید.

برخی پژوهش‌ها به تحقیقات میدانی نیاز دارد و باید تلاش کنیم چنین موضوعات و تحقیقاتی را نیز سر و سامان دهیم و محقق را به استفاده از ابزارها تشویق کنیم، ولی مشکلی که امروزه در جامعه وجود دارد، هم به لحاظ روشی است، هم به لحاظ امکانات و هم به لحاظ ظرفیت‌ها. یعنی مثلاً اگر من بخواهم برای تهیه آمار برای دستگاهی، محقق‌ی را معرفی کنم، باید از مراحل پیچیده و دشواری عبور کنم.

برای نمونه، یک دانشمند حقوق در بحث جرم‌شناسی، ده سال از عمرش را در زندان به‌عنوان زندانی و جنایت‌کار میان زندانی‌ها گذرانده است تا بتواند پایان‌نامه خود را بنویسد. در بسیاری از کشورهای جهان، زندان رفته و هویتش را نیز میان زندانیان فاش نکرده است. این در حالی است که ما چنین انگیزه‌ای، در میان محققانمان نداریم که بخواهند چند سال دور از خانواده باشند و چنین کاری را انجام دهند. مثلاً کسی که می‌خواهد مشکل اعتیاد را حل کند، سال‌ها در قالب معتادی میان معتادها زندگی می‌کند. باید اقرار کنیم که در مجموع در زمینه این تحقیقات ضعف داریم. کار کردن در مواردی که از لحاظ اجتماعی جنبه مثبت دارد، مثل بررسی ساختار اجتماعی در حوزه آموزش و پرورش یا در حوزه بانکداری یا در حوزه مالکیت صنعتی، راحت است و به آسانی می‌شود پیوند برقرار کرد، ولی ورود در مسائل و مشکلاتی که مربوط به ناهنجاری‌هاست، مانند بررسی تخلفات اجتماعی، مشکل است و راهکار مناسبی برای آن نداریم و شاید اوضاع اجتماعی هم برای چنین کاری مناسب نباشد.

معمولاً در مسائل و معضلات نوع دوم، راه‌های تشخیص ما به صورت آماری و مراجعه‌ای است. به نیروی انتظامی یا دستگاه‌های متکفل و دستگاه‌هایی که مرتبط با این آحاد و افراد هستند، مراجعه می‌شود. این کار مقداری مشکل را حل می‌کند، ولی بدان صورت که اشخاصی را وارد این جمعیت‌ها کند که مثلاً آنها را مورد روان‌کاوی قرار دهند، فعلاً چنین تحقیقاتی در پژوهشگاه نداشته‌ایم و ابزار مناسب نیز برای این کار نداریم.

البته ضعف روشی هم وجود دارد و کاملاً مبانی نظری، اصول و جهت‌گیری‌ها، منقح نشده است. تحقیق باید همه جانبه باشد. ممکن است من یک تحقیق انجام بدهم که ۵٪ از مشکل را حل کند و فرضاً به این نتیجه برسم که آمار بیکاری در اعتیاد تأثیر دارد، ولی این یک عامل است و برای تحقیقی جامع، باید عوامل فرهنگی و اخلاقی و ناهنجاری‌های خانوادگی و... را نیز به آن ضمیمه کرد و محقق نمی‌تواند همه اینها را در پرونده‌ای بررسی کند و اگر بخواهد چنین کاری انجام بدهد، در حد کلیات متوقف خواهد شد.

به طلاب سفارش می‌شود که اولاً در عرصه پژوهش، تصویر درستی از خود و ثانیاً تصویر درستی از پژوهش به دست آورند. وقتی از کسانی که با آنها روبه‌رو می‌شویم، می‌پرسم شما که هستید و چه هستید، اغلب حرفی برای گفتن ندارند، یعنی جنبه‌های سلبی و اثباتی خود را نشناخته‌اند و به خودشناسی پژوهشی نائل نشده‌اند. بیشتر آرمان‌هایی در ذهنشان دارند. مثلاً می‌گویند آرمان ما تقویت دین است، ولی درباره اینکه خودشان چه موضوع، چه رفتار و چه برنامه پژوهشی‌ای دارند، غالباً برنامه‌ای ندارند. پس باید خودشان را تعریف کنند و بدانند چه کاری می‌خواهند انجام بدهند و برنامه ده ساله‌شان چیست؟ پس از این، بر اساس برنامه‌ریزی صحیحی و با استفاده از مشاوره‌ها و نیز از طریق استمرار بر کار و فعالیت، به راهشان ادامه دهند. نوع دوستان طلبه‌ای را که مشاهده می‌کنم، نتوانسته‌اند برنامه درسی‌شان را براساس اهدافشان هماهنگ بکنند. در نتیجه، دچار نگرانی، سردرگمی، و هم‌چنین پراکندگی می‌شوند و با سؤالات مختلفی هم مواجه هستند. مثلاً آیا باید علوم دانشگاهی را بخوانیم یا همین علوم حوزوی کفایت می‌کند؟ اگر باید بخوانیم، چه بخوانیم و چه وقت بخوانیم؟ آیا کتاب‌های جدید را باید بخوانیم یا کتاب‌های قدیم را؟ تبلیغ برویم یا نرویم؟ برای تدریس به دانشگاه برویم یا نرویم؟ این پرسش‌ها منجر می‌شود که طلبه‌ها در حوزه فعالیت خود سرگردان شوند.



توصیف وضعیت آموزشی و پژوهشی مراکز علمی آمریکا

گزارش حجت الاسلام والمسلمین محمد تقی اسلامی از سفر علمی به آمریکا

گزارش

امیر غلامی

شماره در سفر تبلیغی تان، از کدام مراکز علمی و تربیتی بازدید کردید؟

ما از مراکز علمی بسیاری بازدید کردیم که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از بیش از ده دانشگاه مهم و فعال در عرصه‌های علوم دینی، علوم انسانی و علوم اجتماعی، مانند دانشگاه منونایت شرقی (Eastern Mennonite University= EMU)؛ دانشگاه ویرجینیا؛ دانشگاه جورج تاون؛ مجموعه کلیسای بزرگ شهر واشنگتن، موسوم به (National Cathedral)؛ دانشگاه تمپل؛ دانشگاه ایالتی نیویورک؛ دانشگاه پرینستون؛ دانشگاه هاروارد؛ حوزه علمیه مسیحی هارتفورد، موسوم به (Hartford Seminary)؛ دانشگاه ییل و دانشگاه شیکاگو.

ضمن بازدید از این مجموعه‌های دانشگاهی، با گروه‌ها و مؤسسه‌های آموزشی و پژوهشی گوناگونی نیز دیدار و گفت‌وگو و تبادل نظر داشتیم. هم‌چنین با چندین مرکز از مراکز اسلامی، مانند المعهد العالمی للفکر الاسلامی شاخه واشنگتن، مؤسسه اسلامی نیویورک و حوزه علمیه و مسجد شیعی بیت العلمکه در محله استریموود - که در ایالت الینویر، در حومه شیکاگو واقع است - آشنا شدیم که درباره برخی از این مراکز توضیحاتی عرض می‌کنم.

دعوت‌کننده و میزبان ما، دانشگاه منونایت شرقی بود. منونایت نام فرقه منشعب از مسیحیت کاتولیک است که بیشتر آموزه‌هایش صلح‌طلبانه، و دارای نگاه‌های عرفانی صلح است. پیروان این فرقه، کلیساهایی خاص، و یکی - دو دانشگاه مخصوص نیز دارند. منونایت‌ها، کارهای خیریه و عام‌المنفعه جهانی و بین‌المللی انجام می‌دهند. آنان چنان‌که خودشان می‌گفتند، با دولت آمریکا قرارداد بسته‌اند که حتی در زمان جنگ هم به عنوان سرباز جنگاور، با ارتش آمریکا همکاری نکنند. آداب، مناسک و احکام ویژه‌ای دارند که مفصل است. در ادامه این نکته را هم اضافه کنم که بسیاری از دعوت‌هایی که از مراکز علمی و پژوهشی قم صورت می‌پذیرد، از سوی مرکزی در دانشگاه منونایت است.

درباره حوزه علمیه مسیحی هارتفورد، باید بگویم که هارتفورد شهری نزدیک نیویورک است؛ شهری مذهبی به شمار می‌آید و بیشتر سکنه آن کسانی هستند که پایبندی بیشتری به دین و مذهب از خود نشان می‌دهند و به اصلاح امریکایی‌ها، conservatist، یعنی محافظه‌کار مذهبی‌اند. آنها خانواده‌هایی هستند که نسبت به خیلی از آزادی‌های لیبرال یا بی‌بند و باری‌هایی که ممکن است وجود داشته باشد، حساس هستند و نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهند. برای نمونه، نسبت به اینکه بچه‌ها باید با انضباط رشد کنند، تأکید ویژه‌ای دارند. از این رو، بسیاری از روش‌های آزادی را که در آموزش و پرورش آمریکا وجود دارد، قبول نمی‌کنند و نامه‌ها و تأییدیه‌هایی را که مدرسه از والدین دانش‌آموز درخواست می‌کند، امضا نمی‌کنند، چون در آنجا برای بسیاری از برنامه‌ها، از جمله آموزش اختلاط دختر و پسر و آموزش جنسی از حدود سال سوم یا چهارم دبستان از خانواده‌ها، رضایت‌نامه می‌خواهند. معمولاً خانواده‌های مذهبی این رضایت‌نامه‌ها را امضا نمی‌کنند. این خانواده‌ها در آمریکا، حضور نمایان و پررنگی نیز دارند.

شماره لطفاً درباره ویژگی نظام آموزشی، پژوهشی و تربیتی مراکز علمی آنجا توضیح بدهید؟ شما چه نکات منفی و مثبتی، در نظام علمی آنها دیدید؟

اجازه بدهید به جای ارزیابی مثبت و منفی، به بیان تفاوت‌های نظام آموزشی و پژوهشی آنجا با نظام آموزشی و پژوهشی خودمان بپردازم. در ضمن، با بیان تفاوت‌ها، خود به خود برخی نکات مثبت و منفی هم آشکار می‌شود. این تفاوت‌ها عبارت بودند از: تلفیق آموزش و پژوهش در دانشگاه‌ها، استقلال مراکز علمی، وجود کلیسای باشکوه در مرکزیت

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین

محمدتقی اسلامی، عضو هیئت

علمی مرکز اخلاق و تربیت در

پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

هستند که از سال ۱۳۸۵، در این

مرکز به پژوهش اشتغال دارند. وی

در سال ۱۳۶۲، وارد حوزه علمیه

قم شده و پس از پایان تحصیلات

سطح، از محضر استادانی چون

حضرات آیات وحید خراسانی،

جواد آملی و مرحوم آیت‌الله

فاضل لنکرانی، در زمینه دروس

خارج فقه و اصول و تفسیر قرآن

عبارت بودند از: بهره بردند.

دانشگاه‌ها، شکل متفاوت کلاس‌های درس (به صورت حلقوی و دور هم بودن دانشجویان)، قفسه باز بودن عمده کتابخانه‌ها، مشتری‌محوری و تلاش برای جذب مشتری در تبلیغات دینی، گران بودن شهریه‌های دانشجویی (برای نمونه، در دانشگاه شیکاگو، از دانشجوی کارشناسی برای هر ترم حدود چهل هزار دلار، یعنی چیزی بیش از چهل میلیون تومان می‌گیرند که این مبلغ شامل هزینه‌های غذا و مسکن هم می‌شود، ولی باز هم خیلی گران است)، بی‌کیفیتی و رشدنیافتگی دانشگاه‌های دولتی در مقایسه با دانشگاه‌های غیر انتفاعی، وجود اعانات گسترده مردمی به مراکز علمی و دینی (کلیساهای عظیم بدون حتی یک دلار کمک دولتی ساخته شده است. همه دانشگاه‌های پیشرفته، خصوصی است و توسط نیکوکاران بنا نهاده یا توسعه داده شده یا آنکه به حیثشان ادامه داده‌اند. در سالن غذاخوری دانشگاه شیکاگو، می‌توانید تصاویر ده‌ها نیکوکار را ملاحظه می‌کنید)، نظم و دیسیپلین تقریباً عدول‌ناپذیر در آموزش و پژوهش و بالتبع جدیت فوق‌العاده در انجام به موقع پروژه‌ها و کارهای پژوهشی و آموزشی، تنوع فرهنگی بسیار میان دانشجویان و استادان و سهولت و روانی ارتباطات اجتماعی. اینکه آیا تنوع فرهنگی، امر مثبتی است یا منفی یا اینکه سهولت ارتباطات اجتماعی خوب است یا بد، به تحلیل‌های دقیق جامعه‌شناسی، فرهنگی و حتی فلسفی نیاز دارد. مثلاً ابتدا باید روشن شود که مبنا یا ملاک این تنوع و سهولت چیست و... اگر مبنا اومانیستی یا ملاک شک‌گرایانه داشته باشد، قطعاً ما نمی‌توانیم با آن مبنا و ملاک، همسو شویم.

لازم است درباره برخی از این تفاوت‌ها نیز توضیحاتی بدهم. یکی از تفاوت‌ها، تلفیق آموزش و پژوهش در دانشگاه‌ها بود که ما در اینجا تفکیک بین آموزش و پژوهش داریم، ولی آنجا چنین سبکی را ندارند. ما در پژوهشگاه هستیم، در حالی که آموزشگاه ما باقرالعلوم است و این دو تقریباً ربط قابل‌اعتنایی با هم ندارند، یعنی اینکه فرض کنیم محققین اینجا بروند آنجا تدریس کنند یا هیئت علمی آنجا از محققین اینجا باشد، اینگونه نیست. هیئت علمی آموزش، کار آموزش، و هیئت علمی پژوهش، کار پژوهش را انجام می‌دهد. ما در آنجا چنین تلفیقی را دیدیم، ولی این تفکیک را ندیدیم. برای نمونه، باید برایشان توضیح می‌دادیم که ساختار مراکز علمی ما به چه سبکی است.

✎ یعنی آموزش آنها پژوهش‌محور است؟

بله. عرض می‌کنم پژوهشگر و استاد با هم فرقی ندارند. اینطور نیست که کسی عمده وقتش را صرف، و مطلب را آماده کند و دانشجو فقط گیرنده باشد. پژوهشگر کارش را با کار دانشجو پیش می‌برد. البته در اینجا هم ما گاهی نمونه‌های نادری از آن سبک را می‌بینیم. برای نمونه، در برخی واحدهای درس فلسفه، که در مؤسسه امام خمینی در محضر استاد فیاضی داشتیم، ایشان پژوهش‌هایی که به ما می‌سپردند، کارهایی بود که خودشان می‌خواستند انجام دهند و هنوز تکمیل نکرده بودند. این کارها را به ما می‌سپردند و کارهای ما را به عنوان تکمیل پرونده‌های علمی برای

خودشان نگه می‌داشتند.

یکی دیگر از تفاوت‌ها، استقلال مالی مراکز علمی آنهاست. مراکز علمی سطح بالا، غیردولتی بودند و از نظر مالی به دولت ربطی نداشتند. هم‌چنین در دانشگاه‌های پرینستون، جرج تاون و ویرجینیا، در مرکزیت دانشگاه، یک کلیسا داشتند.

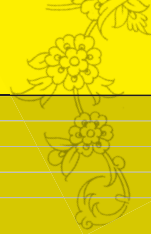
✎ برنامه‌های مستقلی هم داشتند یا اینکه فقط کلیسا بود؟

حتماً برنامه مستقلی داشتند و مشهود بود که کار فرهنگی انجام می‌دادند. موردی که ما دیدیم، این بود که کلیسا همیشه باز بود و مراسم برگزار می‌شد. می‌دانید که مسیحی‌های پایبند، به غیر از برنامه مفصلی که یک‌شنبه‌ها دارند، برنامه نماز صبح و غروب یا شامگاه نیز دارند.

دیگر اینکه دانشجویها به صورت حلقوی و به شکل سستی، دور هم می‌نشستند و استاد وسط می‌نشست و به این شکل، کلاس اداره می‌شد. البته کلاسی هم داشتند که به شکل آمفی تئاتر بود، ولی حتی کلاس‌های بچه‌های دبیرستان و راهنمایی و ابتدایی، به این صورت بود که دور تا دور کلاس، صندلی گذاشته بودند و معلم وسط بود یا وسط کتاب چیده بودند و درس به شکل مباحثه پیش می‌رفت.

هم‌چنین بیشتر کتابخانه‌ها قفسه باز بودند و ما کتابخانه قفسه بسته ندیدیم. نکته دیگر، مشتری‌محوری و تلاش برای جذب مشتری در تبلیغات دینی بود. فرض بفرمایید کاری که ما برای مراکز دینی می‌کنیم. مثلاً جَمکران مشتری بسیاری دارد، ولی ما تا به حال برای جذب مشتری تلاش نکردیم. گاهی بروشورهایی هستند و مرکزی دارد، ولی این گونه نیست که یک نفر بیاید توضیح بدهد و متصدی این کار باشد و توضیحات یا خدماتی ارائه بدهد و به سؤالات، جواب دقیقی بدهند. آنها آدم‌هایی برای این کار داشتند، نه اینکه مردم بگردند آنها را پیدا کنند. مثبت و منفی را نمی‌توان صد درصد بررسی کرد، ولی بار منفی هم دارد. ممکن است مشتری چیزی بخواهد که در دین نباشد. به هر حال، امروزه مسیحیت در امریکا مشتری‌محور است. حالا باید مفصل‌تر توضیح بدهم. مورد بعدی، کیفیت بد و رشدنیافتگی دانشگاه‌های دولتی در مقایسه با دانشگاه‌های غیر دولتی است. دانشگاه‌ها در نیویورک، در مقایسه با دانشگاه‌های دیگری که دیده بودیم، حکم خرابه را داشت و از دانشگاه‌های پرت ما هم خیلی پرت‌تر بود.

مورد دیگر، وجود اعانات گسترده مردم در مراکز دینی و علمی است. این مورد خیلی عجیب بود. بر اساس گزارش‌هایی که از منابع گوناگون شنیدیم، کلیساهای عظیمی بدون کمک دولت ساخته شده بود. کلیسای National Cathedral در واشنگتن، مجموعه خارق‌العاده عجیب و عظیمی است که کار ساختمان آن نود سال طول کشیده است یا کلیسای دیگری در کنار دانشگاه کاتولیک امریکا در واشنگتن، که به آن کلیسای زیارت می‌گفتند، که آن هم عظیم است و در آن تزیینات پر خرج، با هزینه‌های سرسام‌آوری انجام داده‌اند. می‌گفتند حتی یک دلار از دولت کمک نگرفته و متدینین پول هدیه داده‌اند.



همه دانشگاه‌های پیشرفته، خصوصی است و نیکوکاران بنا نهاده‌اند. هم‌چنین نیکوکاران به ادامه حیات دانشگاه‌ها کمک می‌کنند و عکس‌های آنان را هم در برخی جاهای دانشگاه می‌شود دید. مثلاً در سالن غذاخوری‌شان، تصویر ده‌ها نیکوکار را نصب کرده‌اند. تقریباً نظم عدول‌ناپذیر در آموزش و پژوهش و بالتبع جدیت فوق‌العاده در انجام به موقع پروژه‌ها و کارهای پژوهشی آموزشی، تبصره ندارد. اگر مثلاً پروژه‌ای به وقت تمام نمی‌شد، هیئت علمی یا استادی که می‌خواست در این مدت کاری انجام دهد، از هر زحمتی که کشیده است، محروم می‌شد و از اول باید تلاش ویژه‌ای می‌کرد تا بتواند چیزی را به تصویب برساند.

تنوع فرهنگی بسیاری میان دانشجویان و استادان امریکا وجود دارد که چیز یک‌دستی نیست. در آنجا سهولت و روانی ارتباطات اجتماعی مشهود است. خیلی معمولی است، اینکه چه لباسی پوشیدی، چه قیافه‌ای داری، ریش گذاشتی یا نه، شانه کردی یا نه. در روابطشان نگرانی ندارند. از آن طرف سیاه‌ها در سطح دانشجو، به شدت اعتماد به نفس دارند. بر خلاف اینجا که اگر بچه‌ای سیاه‌پوست بخواهد به ایران بیاید، باید یک فرهیختگی در خود ایجاد کند و زحمت بکشد تا او را بپذیرند و با او ارتباط برقرار کنند. آنقدر آنجا ارتباط عمیق برقرار کرده است که جسارت و جرأت دارند، خود را ممتاز و درجه اول تلقی کنند.

روش موضوعاتی مانند خودباوری علمی، آزاداندیشی، تفکر محوری، روش تدریس، رابطه استاد و دانشجو، پژوهش محوری، نظام ارتباط نخبگانی، گزینش دانشجو و استاد، تکنولوژی آموزشی و... چه جایگاهی دارد؟

طبیعی است که یافتن پاسخ دقیق به چگونگی هر کدام از موضوعاتی که پرسیدید، مستلزم حضوری درازمدت و مطالعاتی در خور، درباره هر یک از این موردهاست، که در سفری که تنها در ظرف زمانی حداکثر ۳۵ روز انجام شده باشد و برنامه‌های بازدید و گپ و گفت در آن بسیار متراکم بوده باشد، و یافتن چنان مجالی برای پاسخ به این پرسش، عملاً میسر نیست، ولی تا حدودی می‌توان برخی موارد را تخمین زد.

درباره خودباوری علمی، نخست باید بدانیم که مقصودمان چیست. اگر مقصود همان امری است که به ویژه در اندیشه فرهنگی و دینی ما با بار مثبت همراه است و در آن، بر تکیه بر باورهای خودی، به دلیل حقانیتی که در آنها وجود دارد، تأکید می‌شود، که اصلاً چنین آموزه‌ای در آن نظامی که ما مشاهده کردیم، امکان بروز ندارد. اساساً در نظام آموزشی و تربیتی آنها، تأکید بر عقیده‌ای واحد به عنوان عقیده‌ای که چون حق است، از اصالت برخوردار است و محلی از اعراب ندارد و این به دلیل رشد و ترویج اندیشه‌هایی مانند پلورالیسم است که تار و پود آن در همه عرصه‌های دینی، فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی آنها تنیده شده است. هر چند در عرصه سیاسی، شاهد نوعی خودبزرگ‌بینی و سلطه‌طلبی و خوی استکبار و نخوت در میان سیاستمداران آمریکایی هستیم که آن هم از تأثیرات حضور خیلی پررنگ اندیشه صهیونیسم در بنیان‌های تصمیم‌گیری کلان سیاسی آنهاست.

این فقط حرف ما نیست. فقط یک آدم ایرانی حزب‌اللهی، چنین چیزی را نمی‌گوید. در خود امریکا نیز این حرف را می‌گویند. اگر این مورد را در ایران منعکس کنیم، ممکن است طرف متهم شود که خشک و یک جانبه‌نگر است، ولی کاملاً این باور در دنیا جا افتاده است. این از تأثیرات حضور خیلی پررنگ اندیشه صهیونیست در بنیان‌های تصمیم‌گیری کلان سیاسی است. کارشناسان و استادان دانشگاه تراز اول، این سخن را به تحقیق می‌گفتند.

آیا منظورتان از خودباوری، روحیه‌ای است که شخص خود را در

محیط علمی باور داشته باشد؟

بله، یعنی اعتماد به نفس وجود دارد. نکته دیگر این است که این روحیه بالا، با صفات دیگری از قبیل آمادگی شنیدن حرف دیگران و تواضع علمی، جمع شده است. تواضعی که بار مثبت دارد و اخلاقی است. البته این فروتنی بر همان مبنایی است که توضیح دادم. اگر مبنای این صفات و حالات تصحیح شود، کار بسیار مثبتی است. هم‌چنین ما نیز با داشتن مبنای صحیح باید بکوشیم این تواضع را از آنها یاد بگیریم.

آیا می‌شود گفت تواضع و تعبد آنها در برابر علم، به این دلیل است که در آنجا دانش و فن‌آوری به جای خدا، حرف اول را می‌زند؟

لااقل درباره مراکز که ما رفتیم، نمی‌توان به راحتی چنین قضاوتی کرد. در آنجا اگر کسی اعتقاد ضد خدا داشته باشد، متهم است و دیگران نگاه جالبی به او ندارند. ما در مسافرتی که داشتیم، فقط یک ملحد دیدیم که استاد دانشگاه نیز بود و چون ما برای مباحثه و مناظره رفته بودیم، عقایدش را برای ما ابراز کرد. البته دانشجویان این استاد، در نقطه مقابل او و در جبهه ما بودند و می‌گفتند این شخص استاد خوبی است، ولی اعتقاداتش را قبول نداریم.

در آنجا وضعیت موضوعاتی مانند آزاداندیشی و تفکر محوری، مثل خودباوری است و خیلی ظهور و بروز دارد، ولی قطعاً با چیزی که ما در پی آن هستیم و می‌توانیم آن را بپذیریم، فاصله بسیاری دارد؛ زیرا آزاداندیشی و تفکر محوری و روشن‌فکری و نواندیشی مورد نظر ما، با عنصر تعهد به دین و آموزه‌های قطعی اسلام، همراه است و از آن جدا نیست.

به عبارت دیگر، پژوهشگر مسلمان باید سه عنصر تعهد به دین، آزادی اندیشه و نواندیشی را با هم جمع کند و اهمال در هر یک از این عناصر، سبب می‌شود شخص از جرگه پژوهشگر مسلمان خارج شود. این نکته‌ای است که لازم است با حساسیت تمام به آن توجه کنیم. در نظام آموزش و پژوهش امریکا و به طور کلی، نظام آموزش و پرورش غرب، بر روی آزادی اندیشه و نوآوری تأکید می‌شود، ولی هیچ تأکید قابل توجهی بر تعهد دینی خاص یا عامی دیده نمی‌شود و ما چنین آزادی اندیشه‌ای را نمی‌توانیم بپذیریم.

از آزاداندیشی می‌توان معانی گوناگونی برداشت کرد. می‌تواند به این معنا باشد که در اندیشیدن آزاد باشیم و تحت تأثیر آرای دیگران نباشیم یا اینکه به این معنا باشد که هر چه خواستیم بگوییم و ابراز کنیم. منظورتان کدام جنس از آزاداندیشی است که ما نمی‌توانیم بپذیریم؟

در هر دو حیطه نباید قید تعهد دینی را کنار بگذاریم؛ زیرا در این صورت خیلی از قیود دیگر نیز از بین می‌رود.

به نظر بنده، انسان در مرحله اندیشیدن نباید قید خاصی برای خود در نظر بگیرد، بلکه آزاد است درباره همه چیز فکر کند.

درست است، می‌توانیم فکر کنیم، ولی فکری که همراه با تعهد دینی باشد. در احادیث و روایات، حتی درباره اندیشیدن نیز هشدار داده‌اند. حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «عجبت لمن یتفکر فی ما کوله کیف لا یتفکر فی معقوله؛ در عجبم از انسانی که این قدر درباره آنچه می‌خورد و وارد شکمش می‌شود، دقت می‌کند، چرا درباره آنچه می‌اندیشد و وارد ذهنش می‌شود، هیچ اندیشه‌ای نمی‌کند!» یا در حدیث جنود عقل که در ابتدای کافی آمده، قیود بسیاری برای عقل، مطرح شده است.

آن موارد ابتدائاً قید عقل هستند یا اینکه عقل، خودش به این قیود می‌رسد؟

اگر تعهد دینی در کار نباشد، عقل به این قیود نمی‌رسد؛ زیرا اگر عقل را واگذاریم، آنچه در مقابلش قرار می‌گیرد، جهل است و عقل نیست، ولی اگر از زاویه درون دینی به مسئله بنگریم، به آن جهالت نمی‌گوییم، بلکه تعهد دینی گفته می‌شود و توصیه شده است که ما باید این گونه تربیت شویم. بنابراین، قطعاً سبک ما متفاوت خواهد بود.

پرسش دیگر این است که چرا در آنجا هیچ تأکیدی بر تعهد دینی عام و خاص نیست؟ می‌توان تبیین‌های گوناگون فلسفی و اجتماعی برای آن ارائه داد که در اینجا مجال پرداختن به آن‌ها نیست، ولی خوب است اشاره کنیم که در آنجا این طور نیست که هر گونه تعهد به دین یا معنویت خاص در عرصه دانش و پژوهش، منافی با آزاداندیشی و روشن‌فکری تلقی شود، ولی اگر همین مطالب را در دانشگاه‌های داخلی خودمان مطرح کنیم، می‌گویند که حاج آقا آخوند است و نمی‌تواند آزاداندیشی و روشن‌فکر باشد. این در حالی است که در آنجا بین تعهد دینی و روشن‌فکری منافاتی نمی‌بینند، ولی برخی روشن‌فکر مابان داخلی، فوری با انگ‌ها و برچسب‌هایی مانند جزم‌اندیشی و دگماتیسم و بنیادگرایی، سعی می‌کنند تعهد دینی را از صحنه خارج کنند. متأسفانه رفتارها در کشور ما، از روی لج و لجاجت و تسویه حساب است، نه علم‌آموزی و دانش‌ورزی، در حالی که این برخورد منطقی نیست.

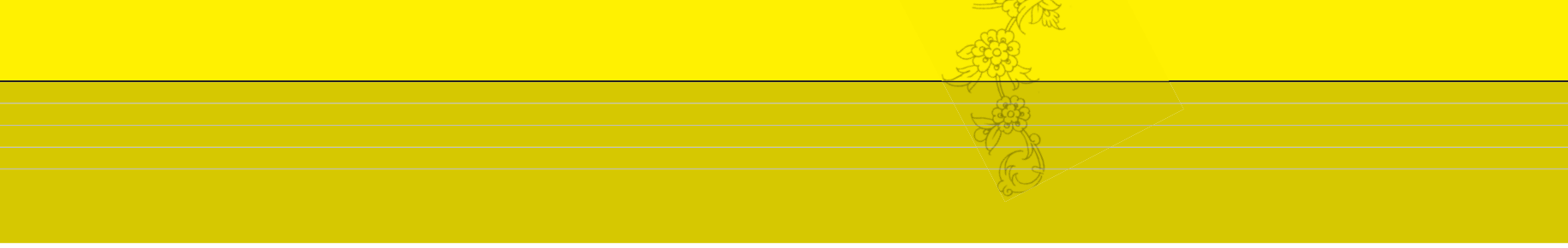
ما در این سفر دریافتیم که می‌توانیم با معرفی دقیق جنبه‌های اندیشه ناب اسلامی، که به اعتقاد ما همان اعتقاد شیعی برگرفته از سیره پیامبر (ص) و ائمه (علیهم‌السلام) است، نقش مثبت حضور تعهد دینی را در آزاداندیشی صحیح انسانی به آنها نشان دهیم و این اتفاقاً یکی از جذابیت‌های فرهنگ شیعی ماست. یکی - دو بحثی که ما در آنجا داشتیم، این بود که آنها برای نخستین بار می‌شنیدند که چه طور می‌شود عنصر تعهد و عقلانیت دینی را با آزاداندیشی جمع کرد. این مورد برایشان جالب بود. هم‌چنین برای آنها بحث پیامبر باطنی بودن عقل و تأکید ائمه (علیهم‌السلام) بر منبعیت عقل نیز تازگی داشت. در آنجا آستانه حساسیت سیاسی درباره اقوال گوناگون بالاست، یعنی این طور نیست که مثل ما زود به هم بریزند. در اینجا با شنیدن چهار جمله از شخص، زود به او انگ خواهیم زد که چپی یا راستی است، ولی در آنجا آدمی صد درصد چپی می‌تواند صد درصد حرف راستی‌ها را بزند و از این جنس خط‌کشی‌ها در بدنه مردم و در قشر دانشجو و استادان و غیره وجود ندارد و نمی‌توان گفت که مثلاً این آقا لیبرال یا جمهوری‌خواه یا لیبرال دمکرات است و تصویری که ما از این مسائل داریم، در آنجا وجود ندارد.

پسار در فضای علمی‌شان چنین حالتی هست یا در فضای سیاسی آنان نیز این حالت وجود دارد؟ چون به نظر می‌آید هر چند این مرزبندی‌ها در فضای علمی ضرر دارد، ولی وجود آن در فضای سیاسی معقول است؛ زیرا انسان باید موضعش مشخص، و تکلیف دیگران با او روشن باشد.

شاید بهتر است این طور بگوییم که در حیطه‌های سیاسی، خطوط را خیلی شکننده تعریف نکرده‌اند و امثال انگ‌زنی‌های زودهنگام و عجولانه‌ای که امروز در میان ما رایج است، در آنجا وجود ندارد. شاید لازم است در نحوه تعامل اجتماعی با هم رشد کنیم و با ملاحظات پیچیده‌تری به این نتیجه برسیم که همه اشخاص حتماً باید موضعشان را در همه موضوعات روشن



اینطور نیست که کسی عمده وقتش را صرف، و مطلب را آماده کند و دانشجو فقط گیرنده باشد. پژوهشگر کارش را با کار دانشجو پیش می‌برد.



درباره روش تدریس باید بگویم، تا جایی که ما شاهد بودیم، کاملاً فضا دانشجو محور بود، به این معنا که استاد، نقش راهنما را داشت و هدایت تحقیقات دانشجو را بر عهده می گرفت.



بکنند. اگر در جایی حیثیت سیاسی نظامی مطرح باشد، آدم می پذیرد که باید حساس بود. چنانکه در روایات هم داریم، ولی در خیلی جاها می شود با یکدیگر کنار آمد و حمل بر صحت کرد. متأسفانه ما امروز دچار کم حوصلگی سیاسی هستیم و حمل بر صحت، میان ما خیلی کم شده است.

درباره روش تدریس باید بگویم، تا جایی که ما شاهد بودیم، کاملاً فضا دانشجو محور بود، به این معنا که استاد، نقش راهنما را داشت و هدایت تحقیقات دانشجو را بر عهده می گرفت و بیشترین نقش استاد، زمانی بود که دانشجویان کارشان را به صورت گروهی انجام می دادند و بیشترین مسئولیت تحقیقاتی بر عهده دانشجویان است که آنها نیز کارشان را عمدتاً به صورت گروهی انجام می دهند.

درباره رابطه استاد و دانشجو نیز باید عرض کنم که بسیار سهل و روان است و تکلفاتی که احياناً درست یا نادرست، میان رابطه استاد و دانشجو یا استاد و طلبه، در میان ما دیده می شود، در آنجا وجود ندارد. وقتی وارد کلاس درس می شوید، به ویژه در مقاطع ارشد و دکترا، میان استاد و دانشجو فاصله ای نمی بینید، یعنی استاد نیز همانند یکی از دانشجویان در بحثی که ارائه می کند، مشارکت دارد و البته ارزیابی، یا منابع بیشتری را برای غنای بیشتر مطلب معرفی می کند. از این نظر می توان گفت شاهد پدیده مثبتی بودیم.

تا آنجا که ما توانستیم پی ببریم، ارتباط نخبگان دانشگاهی با یکدیگر خیلی ساده، آسان و بی تکلف بود. گاهی وقت ها آنها تعارفاتی که ما داریم را ندارند؛ تعارفاتی که سبب وقت گیری ها و فرصت سوزی های بسیاری می شود. استاد خیلی راحت، سریع و صریح می تواند از راه ایمیل با استادان دیگر ارتباط برقرار کند. بسیاری از برنامه های ما که از پیش طراحی نشده بود، توسط همین ارتباطاتی که استادان با هم داشتند، طراحی شد و خیلی خوب پیش رفت و به نتیجه رسید. فضای نقد نظریه های علمی و به اصطلاح کامنت نویسی و نکته نویسی درباره مقاله ها یا سخنرانی های ارائه شده، خیلی جدی دنبال می شد. به طور کلی می توانم عرض کنم که در میان نخبگان، تواضع علمی برقرار بود. هر چند که اگر این صفت حسنه اخلاقی بر مبنای آموزه های شک گرایانه و به اصطلاح سوفسطایی باشد، برای ما قابل قبول نیست؛ زیرا در این صورت معنای این صفت آن خواهد بود که چون هیچ حقیقت واحد قابل اتکای صد درصدی وجود ندارد، نباید روی قول و عقیده و نظریه خود پافشاری کنیم و طبیعی است که این سخن از نظر ما که از مبنای اسلامی به قضیه نگاه می کنیم، مردود است. هنگامی تواضع علمی ارزشمند است که در عین اینکه معتقد باشیم که حقیقتی وجود دارد که دست یافتنی است، تلاش کنیم با همکاری دیگران و استفاده از سرمایه های فکری و دانشی آنها، به کشف آن حقیقت دست یابیم یا اگر واقعاً در مواردی یقین داریم که به حقیقت دست یافته ایم، با اتصاف به صفت تواضع به گونه ای رفتار کنیم که زمینه را برای راهیابی دیگران به آن حقیقت فراهم آوریم.

درباره گزینش دانشجو نیز باید بگویم که در آنجا کنکور وجود ندارد و ارزیابی استعداد دانشجو برای ورود به دانشگاه در مقاطع پیش از کارشناسی ارشد و توسط سیستم خیلی دقیقی که در آموزش و پرورش حاکم است، صورت می گیرد. البته همان طور که عرض شد، دانشگاه های معتبر و با رنکینگ بالا، پول کلانی از دانشجو می گیرند، ولی اگر دانشجویی مستعد، ولی فقیر و بی بضاعت باشد، همه هزینه تحصیلی او یا بخشی از آن - بسته به میزان فقر دانشجو - از راه صندوق اعانات خیریه دانشگاه تأمین می شود. دانشجویان کم استعدادی که نصاب معدل لازم برای ورود به این دانشگاه ها را نداشته نباشند، اگر مایل به ادامه تحصیل باشند، به دانشگاه های دولتی هدایت می شوند. در مقاطع بالای کارشناسی، علاوه بر لحاظ درخشش های علمی دانشجو در مقاطع پیشین که امتیاز بالایی دارد، اگر دانشجو بخواهد، دانشگاه محل تحصیل خود را تغییر دهد، یک آزمون گزینش هم وجود دارد.

به دلیل آنکه آنها خیلی زودتر از ما به فن آوری های آموزشی و اطلاعاتی دست یافته اند،

از امکانات و تجهیزات پیشرفته‌تری برخوردارند. نسل استادان رشته کامپیوتر آنجا، در زمان بازنشستگی به سر می‌برند. این در حالی است که نوعاً تحصیل‌کرده‌های رشته کامپیوتر در کشور ما جوان هستند. همین قدر عرض کنم که حتی دانشجویان دوره لیسانس (undergraduate) از همان روزهای نخست تحصیل، کاملاً با شیوه استفاده از این فن‌آوری‌ها آشنا بودند.

سوال مقدار وقتی که استاد برای شاگرد صرف می‌کند، چه قدر است؟ در کشور ما برخی استادان در هر ترم، حدود چهل واحد تدریس در دانشگاه‌های مختلف دارند که در هر یک، تعدادی واحد درسی ارائه می‌دهد. آیا در آنجا



در آنجا وضعیت موضوعاتی مانند آزاداندیشی و تفکر محوری، مثل خودباوری است و خیلی ظهور و بروز دارد، ولی قطعاً با چیزی که ما در پی آن هستیم و می‌توانیم آن را بپذیریم، فاصله بسیاری دارد.



نیز به این میزان کثرت وجود دارد یا اینکه استاد محدودیت تدریس دارد و مجبور است بیشتر برای دانشجویان وقت بگذارد؟ با توجه به فضایی که فرمودید، آیا رئیس دانشگاه و استادان، توسط خود دانشجویان انتخاب، یا اینکه از بالا تحمیل می‌شود؟ در سیستم علمی ما این خصوصیت که طلبه، استاد را انتخاب کند، وجود داشت، ولی الان این ویژگی کمرنگ شده و در حال حذف شدن است. همچنین تا حدی، انتخاب استادان بر جسته و مدیر نیز همین حالت را داشت و کسی که بیشتر می‌توانست شکوفا شود، خود به خود بالاتر می‌آمد که این مسئله نیز در حال حاضر کمرنگ شده است. در آنجا این گونه مسائل چگونه است؟

ابتدا به پرسش دوم شما پاسخ می‌دهم. از آنجایی که کار اصلی بر عهده دانشجویان و نقش او بسیار پررنگ است، خیلی برایشان مطرح نیست که دانشجو استاد را انتخاب کند؛ زیرا استاد کار خاصی نمی‌کند. فقط منبع معرفی می‌کند، سپس دانشجویان کلی منبع دیگر می‌یابند

و چیزهای بسیار دیگری به استاد یاد می‌دهند. حتی در مقاطع بالاتر، وضع به شکلی می‌شود که استاد می‌نشیند و به دانشجویان گوش می‌دهد. از این رو، مباحث را با هم پیش می‌برند. نکته دیگر اینکه، همه استادان، حتی در سطح استادیار نیز دارای دفتر و منشی هستند که کارهایشان را تنظیم می‌کنند. حتی انطباق میان سرفصل‌هایی که استادان برای تدریس آماده کرده‌اند، با مطالبی که استاد در کلاس ارائه می‌دهد، بر عهده منشی است.

سوال استادها چه قدر برای شاگردها وقت می‌گذارند؟

به طور کامل وقت می‌گذارند، منتها خود استادها نیز فرجه‌هایی برای پیشبرد کارشان دارند. همه کار در کلاس انجام می‌شود و چیزی برای بیرون نمی‌ماند.

سوال در آمریکا، چه ظرفیتهای علمی و تبلیغی برای حوزه وجود دارد؟

مایلم پاسخ به این پرسش را با این مقدمه آغاز کنم که ما در این سفر، گزارش‌های بسیاری از روی آوردن جوانانی امریکایی به اسلام شنیدیم و خودمان هم نمونه‌های بسیاری از هدایت‌یافتگان و تازه مسلمان شده‌ها دیدیم و با بعضی از آنها گفت‌وگوهایی هم داشتیم.

نکته دیگری که می‌خواهم به ویژه برای طلاب جوان عرض کنم، این است که وقتی از ایشان درباره جذابیت‌های اسلام پرسیدیم - که سبب گرایش روز افزون جوانان امریکایی به این دین شده است - در پاسخ، جذابیت‌های اسلام را برای ما برشمردند که عبارت بود از: (الف) صلابت و استحکام اسلام و عقاید اسلامی؛ اگر بخواهم در قالب یک مثال این عنصر را توضیح دهم، باید به کارکردگرا نبودن عقاید اسلامی و اینکه اسلام تابع خواست روزمره مردم یا به تعبیر قرآن کریم، تابع هواهای نفسانی نیست، اشاره کنم. این عنصر خیلی برای این جوانان جذاب است. همان طور که می‌دانید، امروزه در دنیا سه دین وجود دارد که برای جذب مخاطبان خود تبلیغ می‌کنند: مسیحیت، اسلام و بودا یا به اصطلاح، ادیان شرقی. یهودیت از آن جهت که کاملاً دینی نژادی است، تبلیغ رسمی ندارد و افزون بر این، ورود به این دین نیز آسان نیست. در میان این سه دین، تنها اسلام است که عقاید خود را بدون هیچ گونه عقب‌نشینی از مبانی اصلی دینداری، بیان می‌کند و پای آن نیز می‌ایستد. ماهیتاً بودیسم خود را کارکردگرایانه تعریف کرده است. امروزه هر چه جلوتر می‌رویم، مسیحیت نیز به نفع مصالح کارکردی، روز به روز بیشتر از مواضع اصلی خودش عقب‌نشینی می‌کند. برای نمونه، مسیحیتی که در بخش





گرایش‌های پر شمار به این دین، از طرف جوانانی که در کانون تمتعات مادی و دنیوی غرق هستند، حجت را برای ما تمام می‌کند که ما باید با تمام توان و استعداد خود به تعلیم، تعلم و نشر این دین الهی قیام کنیم.

را اجرا می‌کنند، مانند نماز، روزه، حج، زکات، قبله واحد، خدای واحد، پیامبر واحد، آموزه‌های مربوط به حلال و حرام خوراکی‌ها و صدها آموزه مشترک دیگری از این دست.

بدانیم دنیای امروز تشنه شنیدن حرف‌های ماست؛ حرف‌هایی که برگرفته از آموزه‌های نورانی قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) باشد حال خطاب به طلاب عزیز جوان عرض می‌کنم که ما باید قدر اسلام و این فرصت گران‌بهایی را که برای آموختن و به کار بستن آن پیدا کرده‌ایم، بدانیم. گرایش‌های پر شمار به این دین، از طرف جوانانی که در کانون تمتعات مادی و دنیوی غرق هستند، حجت را برای ما تمام می‌کند که ما باید با تمام توان و استعداد خود به تعلیم، تعلم و نشر این دین الهی قیام کنیم. رسالت اصلی ما آموختن، عمل کردن و نشر دادن این دین است و ما باید انجام این رسالت را مانند مأموریتی الهی تلقی کنیم. پس وظیفه نخست ما، تحصیل با کیفیت عالی است.

وظیفه دوم ما، که صد البته به لحاظ شرافت، رتبه نخست را دارد و در واقع، وظیفه نخست ماست، تهذیب در کنار تحصیل است. این را به عنوان سفارش اخلاقی صرف، عرض نمی‌کنم، بلکه مقصودم این است که یقیناً تهذیب یکی از مهم‌ترین راه‌های کسب صحیح آموزه‌های اسلامی است. آموزه‌های اسلامی بدون تهذیب و اخلاص قلبی، به طور ناقص دریافت خواهد شد که این مورد خیلی آسیب می‌رساند. گذشته از آفت‌ها و مخاطرات خانمان براندازی که حضور عالم بی‌عمل یا عالم بی‌اخلاق در دنیای مدرن برای خود شخص دارد که باید گفت بدون تهذیب، خدای ناخواسته به تعبیر قرآن کریم، حرث و نسل را با هم به نابودی و هلاکت خواهد کشاند، دنیای بیدار شده امروز نیز، عالم اسلامی ناقص و غیر مهذب را عالم اسلامی نمی‌داند.

نکته آخری که علاوه بر طلاب، باید مورد توجه مدیران حوزه نیز باشد، این است که حتماً طلاب ما باید به زبان‌های روز دنیا مسلط باشند. امروزه دیگر محقق یک زبانه، اساساً محقق به شمار نمی‌آید. زبان‌های عربی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و حتی چینی، خیلی مهم هستند. ما در آنجا با افرادی آشنا می‌شدیم که به بیش از هفت زبان تسلط داشتند و می‌توانستند به آن زبان‌ها بخوانند، بگویند و بنویسند.

عقایدش به تثلیث معتقد بود، روز به روز خود را بیشتر به عقیده توحید نزدیک می‌کند، چون می‌بیند عنصر عقلانیت، و در نتیجه، مقبولیت در عقیده به توحید، بیشتر وجود دارد. به اصطلاح اگر عقیده به توحید داشته باشد، مخاطب بیشتر آن را می‌پسندد. این در حالی است که اسلام که از همان روز نخست، فریاد توحید سر داده است و امروز نیز با همان رسایی، توحید را فریاد می‌زند. مثال دیگر اینکه مسیحیت در گذشته، طلاق را مطلقاً منع می‌کرد و آن را شدیداً حرام می‌دانست، ولی امروزه صرفاً به این دلیل که مردم باید راحت باشند و زن و شوهرها راحت بتوانند هر وقت خواستند از هم جدا بشوند، اعلام می‌کند که طلاق مباح است و هیچ اشکالی ندارد تا مبدا مردم از گرایش به مسیحیت دست بردارند. از این رو، جوانان می‌بینند که کار به جایی رسیده است که امروز مسیحیت در کشورهایی مانند آمریکا، هم‌جنس‌گرایی و ازدواج زوج‌های هم‌جنس را نیز به رسمیت شناخته است، ولی می‌بینیم در اسلام، چنین عقب‌نشینی‌هایی - که به قول معروف، نان به نرخ روز خوردن است - ابداً وجود ندارد. (ب) عقلانیت عقاید، احکام و اخلاقیات اسلامی: عنصر عقلانیت در دین اسلام خیلی بیشتر از دین مسیحیت و ادیان شرقی (هندو - بودایی) وجود دارد. تا جایی که در مواردی شاهد هستیم که پیروان این ادیان، عقلانیت خود را با عنصری که در دین اسلام وجود دارد، محک می‌زنند. در همین سفر، در دانشگاه ییل با استادی از استادان برجسته مسیحی، به نام میراسلاو وولف، دیدار و گفت‌وگو داشتیم. ایشان کتابی با عنوان Allah, A Christian Response (خدا، یک پاسخ مسیحی) نوشته و در این کتاب اثبات کرده است که اعتقاد به همان خدایی که در اسلام به نام الله (جل و علا) مطرح است، عیناً در مسیحیت نیز هست و با افتخار می‌گوید خدای ما همان خدای معقول و هماهنگ با عقلانیت انسانی است که در اسلام آمده است.

(ج) وحدت و یکپارگی همه مسلمانان در عمل به احکام و مناسک خاص اسلامی: آنها می‌دانند که در اسلام اختلافات فرقه‌ای فراوانی وجود دارد و این فرقه‌ها در طول تاریخ با هم منازعات و جنگ‌هایی نیز داشته‌اند. هم‌چنین به خوبی می‌دانند امروز هم میان فرقه‌های اسلامی، اختلاف‌ها و درگیری‌های گاه خونینی وجود دارد، ولی می‌گویند آنچه ما را جذب کرده، این است که در اسلام احکام و مناسکی وجود دارد که همه مسلمانان در طول تاریخ هزار و چهارصد ساله، به آنها معتقدند و دقیق آنها



گزارشی از فعالیت‌های مدرسه علمیه امام صادق (علیه السلام) قزوین

گزارش

رضا ثانی

این مدرسه، جزو محوری‌ترین فعالیت‌ها به شمار می‌آید.

امور آموزش

معاونت آموزش این مدرسه، علاوه بر امور معمول در دیگر مدارس، به انجام این برنامه‌ها نیز مبادرت کرده است:

۱. امتحان هفتگی

استمرار در آزمون در تثبیت علم تأثیر فراوانی دارد. از این رو، مدرسه برای واداشتن طلاب به تلاش بیشتر و حفظ آمادگی آنان و جدیت در تحصیل و تمییز طلاب فعال و غیر فعال، از پایه‌های یک الی سه، هر دو هفته یکبار با حضور استادان، با تعیین محدوده، امتحان می‌گیرد. نمرات این امتحان پس از تصحیح اوراق در پرونده ویژه‌ای، در فرم‌های مربوطه، ثبت و ضبط می‌شود و در صورت لزوم، به طلابی که نمرات پایین دارند و از نظر درسی ضعیف باشند، تذکر داده می‌شود.

۲. برگزاری جلسات استادان

برگزاری و تشکیل جلسه استادان مدرسه، از امور مهم در زمینه آموزش است. این کار به منظور تبادل آرا و رفع مشکلات آموزشی و تربیتی طلاب انجام می‌گیرد. حدوداً هر بیست روز یکبار، جلسه‌ای با حضور بیشتر استادان برگزار می‌شود و دبیر جلسه با انتخاب موضوع، از استادان دعوت می‌کند، سپس نظر استادان مکتوب می‌شود و خروجی آن به اطلاع همه استادان می‌رسد و مواردی که قابلیت اجرا داشته باشد، در دستور کار مدیریت مدرسه قرار می‌گیرد. این جلسه در تشخیص مشکلات فردی و

مدرسه امام صادق (علیه السلام) یکی از موفق‌ترین مدرسه‌های استان قزوین است و در جهت ارتقای سطح کیفی آموزش، پژوهش و...، برنامه‌هایی را به سرانجام رسانده است. برای آشنایی طلاب با مدرسه‌های موفق در زمینه آموزش و پژوهش و ارائه راهکار به مدارس و مدیران، گزارشی اجمالی از این مدرسه ارائه می‌شود. مهم‌ترین فعالیت‌های مدرسه در چهار محور دارالقرآن مدرسه، آموزش، پژوهش و واحد مشاوره پی‌گیری شده است.

دارالقرآن مدرسه

با وجود اینکه در حوزه‌ها به قرآن توجه کافی صورت نمی‌گیرد، مدرسه برنامه‌های بسیاری در جهت ارتباط با قرآن و بهره‌مندی از الفاظ و معانی قرآن را پی گرفته است. - برگزاری کلاس‌های تخصصی در رشته‌های گوناگون قرآنی و ارزیابی مستمر وضعیت قرآنی طلاب، دیدار با بزرگان قرآنی، برگزاری مسابقات جوزوی در رشته‌های مختلف، تشکیل گروه تواشیح و ابتهاج خوانی، اجرای زنده قرائت قرآن و اذان در اوقات نماز، طرح تلاوت قرآن در حجره‌ها به صورت گروهی، برنامه شخصی تلاوت روزانه طلاب، برگزاری کارگاه‌های آموزشی، تشکیل گروه تحقیقات قرآنی، برگزاری نشست‌های عمومی تلاوت قرآن در مسجد و آزمون صحت قرائت نماز از جمله این برنامه‌هاست.

توجه به قرآن، تأثیر ویژه‌ای در زندگی طلاب و توفیقات علمی و عملی آنان دارد. از این رو، باید محور اصلی فعالیت مدارس علمیه قرار بگیرد. فعالیت‌های قرآنی در

اشاره

مدرسه امام صادق (علیه السلام) یکی از موفق‌ترین مدرسه‌های استان قزوین است و در جهت ارتقای سطح کیفی آموزش، پژوهش و...، برنامه‌هایی را به سرانجام رسانده است. برای آشنایی طلاب با مدرسه‌های موفق در زمینه آموزش و پژوهش و ارائه راهکار به مدارس و مدیران، گزارشی اجمالی از این مدرسه ارائه می‌شود. مهم‌ترین فعالیت‌های مدرسه در چهار محور دارالقرآن مدرسه، آموزش، پژوهش و واحد مشاوره پی‌گیری شده است.

عمومی طلاب، رفع مشکلات مدیریتی، آموزشی، پژوهشی مدرسه، هماهنگی برنامه‌ها و عدم تداخل آنها، هماهنگی استادان و ارتقای سطح کیفی آموزش، تأثیر بسزایی دارد. در مجموع می‌توان گفت که این جلسه بسیار پربرکت و پر فایده است.

۳. جلسه اولیا

در آغاز سال تحصیلی، به ویژه برای ورودی‌ها، اولیای آنان برای حضور در جلسه اولیا دعوت می‌شوند. این جلسه در یک نیم روز (پیش از ظهر) برگزار می‌شود و با اقامه نماز و صرف ناهار به پایان می‌رسد.

در طول برگزاری جلسه، از دیدگاه مسئولان حوزه و در رأس آنها نماینده محترم ولی فقیه در استان و امام جمعه محبوب شهر قزوین، حضرت آیت‌الله باریک‌بین (حفظه‌الله) و استادان برجسته و مدیریت مدرسه جهت ارتقای آگاهی و اطلاعات اولیه در زمینه تحصیل در حوزه علمیه و روش‌های متداول، استفاده، و از اولیا خواسته می‌شود تا در ابعاد مختلف آموزشی و تربیتی، مدرسه را در رشد فرزندان‌شان کمک کنند. با توجه به برگزاری چند مورد از این جلسات و کسب تجربه و فواید آن، به نظر می‌رسد این جلسه را می‌شود به دیگر پایه‌ها، شیوع داد و از اولیای آنان نیز دعوت کرد.

فعالیت‌های معاونت پژوهش

پرداختن به پژوهش و لوازم آن، جزو مسائل مهم در هر مدرسه علمیه است و از دیرباز مدیریت مدرسه، به این امر مهم در مدرسه امام صادق (علیه السلام) قزوین، اهتمام و توجه ویژه‌ای داشته است تا اینکه در آذرماه سال ۱۳۸۷، با حضور جناب حجت‌الاسلام والمسلمین عماد، معاونت محترم پژوهش حوزه‌های علمیه و هیئت همراه به قزوین، معاونت پژوهش مدرسه راه‌اندازی شد و فعالیت‌های خود را آغاز کرد که به طور اجمالی، مهم‌ترین برنامه‌ها و فعالیت‌های معاونت پژوهش مدرسه را بیان می‌کنیم:

۱. پژوهش، مقوله‌ای دیربازده است و پرداختن به آن، بدون توجه به پیش‌نیازهای پژوهش، چندان مفید نخواهد بود. از این رو، در معاونت پژوهش، دو جزوه درسی تألیف شد؛ یکی به نام روش تحصیل که به موضوع‌های مهم و ضروری برای طلاب از قبیل لزوم برنامه‌ریزی، ضرورت مباحثه و شیوه‌های صحیح و علمی آن، روش مطالعه و آداب و آفات آن، مباحثی درباره تغذیه سالم و استراحت و... پرداخته شده است، و دیگری جزوه‌ای به عنوان روش تحقیق که موضوعات امر پژوهش، مانند آشنایی با منابع تحقیق، شیوه فیش‌نویسی، درست‌نویسی، خوانانویسی، تهیه طرح پژوهشی و... است.

این دو جزوه هر سال در پایه‌های دوم و سوم، در مدرسه تدریس می‌شود و اثر مثبت خوبی هم برای طلاب داشته است.

۲. با توجه به مصوبه معاونت پژوهش حوزه علمیه قم، مبنی بر تشکیل کانون‌های علمی در مدارس، مدیریت مدرسه در این زمینه نیز کار خوبی انجام داده است، چون طلاب مدرسه در سطح مقدمات یعنی پایه‌های اول تا چهارم هستند، در این مدرسه گروه علمی یا همان کانون علمی ادبیات عرب شکل گرفته، و برنامه آن در حال انسجام و تکمیل شدن است.

۳. شکل‌گیری نشریه صراط اندیشه در معاونت پژوهش مدرسه، از کارهای خوب به شمار می‌آید. ابتدا این نشریه به صورت دو ماهانه منتشر می‌شد که بعدها با توجه به مصوبه معاونت پژوهش قم، به صورت فصل‌نامه انتشار می‌یابد که تاکنون شش شماره منتشر شده و شماره هفتم آن نیز در حال طراحی و آماده‌سازی است. گفتنی است که نشریه امام صادق (علیه السلام) جزو چهار نشریه معاونان پژوهش سراسر کشور است که توفیق دریافت مجوز دائمی را دارند که بحمدالله این نشریه مورد توجه عزیزان قم نیز قرار گرفته است. از ابتدا رویکرد نشریه صراط اندیشه - که از سوی معاونت پژوهش مدرسه امام صادق (علیه السلام) منتشر می‌شود - این بوده است که طلاب محترم در آن نقش‌آفرینی کنند. بنابراین، از شروع به کار فعالیت نشریه و اعلام فراخوان دریافت مقالات، طلاب آثار خود را به هیئت تحریریه مجله ارائه می‌دهند. موضوعات نشریه بیشتر درباره مسائل علمی و دروس





اجرای تحقیق سالانه طلاب، یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های معاونت پژوهش مدرسه است که در سال‌های گذشته نیز انجام می‌شد.



مربوط به ایام تحصیل و بررسی مسائل اخلاقی و آشنایی با شخصیت‌های علمی و فرزندان حوزه و همچنین معرفی طلاب ممتاز درسی و پژوهشی با انجام مصاحبه با آنان است. در ضمن این نشریه به برخی مدارس کشور نیز ارسال می‌شود.

۴. اجرای تحقیق سالانه طلاب، یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های معاونت پژوهش مدرسه است که در سال‌های گذشته نیز انجام می‌شد. بدین صورت که طلاب از اول سال تحصیلی، طبق اعلام معاونت پژوهش، در یک فرایند زمانی مراجعه می‌کردند و موضوعی درسی و غیر درسی را - که مرتبط با علوم اسلامی است - برمی‌گزینند و با هماهنگی معاونت پژوهش و زیر نظر یکی از استادان مدرسه، به عنوان استاد راهنما، تحقیقی را پی‌گیری می‌کنند و به نتیجه می‌رسانند. در طول این دوره، با مراجعه به استاد راهنما، کاستی‌ها و اشکال‌های کار معلوم و مشخص، و با ارجاع دوباره استاد به طلبه، برای حل نواقص و تکمیل آن، نمره استاد مربوطه داده می‌شد.

۵. مدرسه علمیه امام صادق (ع) اردوهای بسیاری را تدارک دیده، که معاونت پژوهش هم در این زمینه اردوهایی داشته است که می‌توان به اردوی سه روزه به شهر مقدس قم اشاره کرد که در این اردوی علمی، یک دوره کارگاه آشنایی با نرم‌افزارهای علوم اسلامی در اداره امور پژوهشی طلاب برگزار شد.

۶. در هر سال تحصیلی، در هفته پژوهش، از پژوهشگران نمونه معاونت پژوهش مدرسه، در حد توان تجلیل می‌شود. این مراسم به صورت دقیق و علمی، برگزار، و جوایز نفیسی به طلاب پژوهشگر اهدا شده است.

۷. معاونت پژوهش مدرسه برای فراخوان جشنواره علامه حلی، هر سال آثار و مقالات را به صورت هماهنگ و یکجا برای دبیرخانه جشنواره ارسال می‌کند که در جشنواره اول، برخی طلاب قزوین رتبه آوردند و در دومین و سومین جشنواره، با وجود آنکه از مدرسه امام صادق (ع) کسی رتبه‌ای نیاورد، ولی به گفته عزیزان دست‌اندرکار جشنواره، همه آثار ارسالی قزوین، به مرحله دوم راه یافت که این موفقیت خوبی به شمار می‌آید.

۸. مدرسه کتابخانه‌ای با مساحت تقریباً ۱۲۰ متر مربع و حدود هفت هزار جلد کتاب دارد که کتابخانه به صورت قفسه باز اداره می‌شود و طلاب محترم از آن استفاده می‌کنند.



فعالیت واحد مشاوره مدرسه

۱. برگزاری کارگاه‌های آموزشی مشاوران مدارس علمی استان قزوین:
 - یک کارگاه دو روزه در دفتر پاسخ‌گویی به سؤالات دینی حوزه قزوین
 - یک کارگاه دو روزه برای طلاب حوزه استان زنجان
 - یک کارگاه یک هفته‌ای برای طلاب حوزه علمیه بناب و چند جلسه آموزشی
۲. برگزاری کلاس‌های مشاوره برای طلاب مدرسه امام صادق (ع) و پرداختن به مسائل و مشکلات تحصیلی، اخلاقی، روانی و اجتماعی طلاب
۳. مشاوره فردی برای طلاب به صورت فردی در اتاق مشاوره و مدرسه
۴. مراجعات والدین و خانواده‌های طلاب برای مشاوره جهت حل مشکلات تحصیلی و غیره
۵. انجام مصاحبه پذیرش (هوش و استعداد و انگیزه تحصیلی) و گرفتن تست‌های سلامت روانی و سلامت معنوی از طلاب تازه‌وارد
۷. انجام تست‌های روان‌سنجی لازم و روان درمانی برای مراجعان در ضمن مشاوران مدرسه، از دانش‌آموختگان مرکز مشاوره قم و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) هستند.

انقلاب ذات

دلیل پافشاری اش به روی اشتباه‌های مهلک اش
همین یکی است
طوطی است
و طوطیانه آموخته
- دهان به چشم دیگران دوخته -
و از مکرر حدیث او؛
یک جهان سوخته!
و گر ز پیش خویش
یک سخن سراید او
زین پس اوست
فاخته!



باید بتوانیم تفکر محوری را با تسلیم در برابر حق و استفاده از گذشتگان، جمع کنیم



گفت‌وگو با حجت‌الاسلام علی مهدیان؛ شایسته تقدیر در دوره اول جشنواره علامه حلی

مصاحبه

محمدعباسی

پس قبلاً هم پژوهش داشتید؟

بله. معمولاً این جوری درس می‌خواندم. در کلاس‌هایی نمی‌رفتم که اجازه گفت‌وگو نمی‌دادند یا کم اجازه داده می‌شد، حتی اگر استادش معروف و خوب بود. بنده تاکنون بیش از اینکه مباحثه بکنم، پژوهش داشته‌ام. چون وقت کم بود و نمی‌رسیدم هم پژوهش بکنم و هم مباحثه. از این رو، پژوهش را به مباحثه ترجیح داده‌ام.

این نوعی ویژگی شخصی است یا به نظر شما می‌تواند روش قابل توصیه‌ای نیز باشد؟

قطعا روش قابل توصیه‌ای است. البته در عمل، به ویژگی‌های افراد ربط دارد، چون آدم‌ها با هم متفاوت هستند. برخی قدرت حرکت کردن در ابهامات را ندارند. اگر حرفی از خودشان بزنند، فکر می‌کنند اشتباه گفته یا کار خیلی بدی کرده‌اند و دوست دارند دستشان در دست کسی باشد، و الا به کاری که انجام می‌دهند، مطمئن نیستند. من جزو این دسته نیستم. به هر حال، این روش قابل توصیه است. البته در عمل می‌تواند کیفیت و شکل‌های مختلفی داشته باشد. مثلاً یک روش این است که در کلاس، گفت‌وگو و مباحثه با استاد، محور باشد و نقش استاد، مدیریت بحث و کمک کردن به شاگردان برای تفکر باشد. یک روش دیگر هم این است که پژوهش کنیم و استاد، حکم ناظر و مشاور را داشته باشد. از این رو، شکل‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد. اصل این است که فکر، اصل و محور قرار بگیرد، و نه حتی پژوهش، چون وقتی می‌گوییم پژوهش، بعضی‌ها فکر می‌کنند منظور تتبع است. تتبع به این معنا که عین نظریات را جمع بکنیم و عین کتاب‌ها و مطالب استادان را درباره هر چیزی ببینیم که این کار غیر از افزایش ابهام، تأثیری ندارد. این گونه افراد،

ابتدا خودتان را معرفی کنید و بفرمایید در چه دوره‌ای برگزیده شدید و چه پژوهشی به جشنواره ارائه داده بودید؟

علی مهدیان هستم. بنده در دوره اول برگزیده شدم. دو مطلب ارائه کرده بودم؛ مقاله اول، ارائه روشی برای دسته‌بندی محتوایی اطلاعات بود، که البته حاصل پژوهشی گروهی بود. مقاله دوم، بررسی تطبیقی میان دو مکتب قم و نجف در بحث فقه بود که بر اساس بررسی تطبیقی دو کتاب از دو شخصیت شاخص این دو مکتب انجام شده بود. در این مقاله، با تحلیلی محتوایی روی دو بخش کتاب - که به صورت کلی، بر اساس آیات و روایات، قواعد اصلی فقه معاملات را بررسی می‌کردند - آنها را با هم تطبیق دادیم و به جمع‌بندی رسیدیم و نتایجی گرفتیم و مسئله را ریشه‌یابی کردیم. این مقاله شایسته تقدیر شناخته شد.

آن زمان در چه مقطعی به تحصیل مشغول بودید؟

پایه هفتم.

چگونه پژوهش وارد زندگی طلبگی شما شد؟ هم‌چنین بفرمایید در مسیر طلبگی‌تان، چه تعریفی از پژوهش داشتید؟

شخصاً احساس می‌کنم با پژوهش، بیشتر و بهتر درس را می‌فهمم، تا با آموزش، یعنی اندیشیدن و تحلیل کردن، و کاری که خودم انجام بدهم - هر چند تحت نظارت استادی باشد - در فهمیدن و فراگرفتن، مؤثرتر است. بدین ترتیب، از اول طلبگی، کار پژوهشی انجام می‌دادم.

اشاره

حجت‌الاسلام علی

مهدیان؛ متولد ۱۳۵۸ در

تهران است. پس از اخذ مدرک

مهندسی نساجی از دانشگاه

صنعتی اصفهان، در سال ۸۱

وارد مدرسه علمیه معصومیه

قم شد. وی هم‌اکنون شاغل به

تحصیل در دوره درس خارج

است و در کنار آن، به علوم

عقلی نیز می‌پردازد. او از

مؤسسان «خانه طلاب جوان»

و از اعضای شورای مرکزی

این تشکل حوزوی می‌باشد.



هیچ تغییری اتفاق نمی‌افتد و یک دفعه می‌بینیم همه رفتند و ما هنوز در یک سری روش‌هایی مانده‌ایم که نمی‌دانیم چه‌طوری از آنها دفاع کنیم.

سما به نظر می‌رسد کسی که در تحصیل خود، گام در راه تفکر محوری می‌گذارد، از جهتی بیشتر به استاد احتیاج دارد. نظر شما چیست؟

اگر فکر محور باشیم، استفاده ما از استاد، تازه معنا پیدا می‌کند، چون شما تازه می‌فهمید استاد چه می‌خواهد و چه می‌گوید و می‌توانید از او حرف بکشید. استاد نیز چنین شاگردی را می‌پسندد. گاهی شما سؤال ساده و بسیطی از استاد می‌پرسید و چهار کلام می‌شنوید و زیاد هم تحلیل نمی‌کنید، ولی اگر قبلاً بحث و جواب آن را کاویده باشید، آن‌گاه از استاد که چیزی پرسید، استاد راحت نمی‌تواند هر چیزی بگوید، بلکه با دقت می‌گوید و در این صورت بیشتر از او استفاده می‌کنید. در ضمن سراغ هر استادی هم نمی‌روید؛ زیرا در این صورت، هر استادی هم به درد شما نمی‌خورد، چون همان حرف‌های اولیه را می‌زند که شما پیش از این خودتان به آنها رسیده‌اید. پس در اینجا نیاز به استاد نقش مهمی دارد. هم‌چنین بهره‌مندی از کتاب بیشتر می‌شود.

بعضی‌ها زیاد کتاب خوانده‌اند، ولی وقتی با آنها حرف می‌زنید، احساس می‌کنید که نمی‌فهمند و در باغ نیستند. دلیلش این است که فقط خوانده‌اند، در حالی که با روش تفکر محور، از کتاب ساده‌ای هم می‌توانید کلی استفاده بکنید.



ما باید بتوانیم انفعال و تسلیم در برابر حق، که روحیه خوبی است و استفاده از گذشتگان و استادانمان، که این هم نکته خوبی است و فکر کردن را که باید محور قرار بگیرد، با هم جمع بکنیم و الگویی ارائه بدهیم.



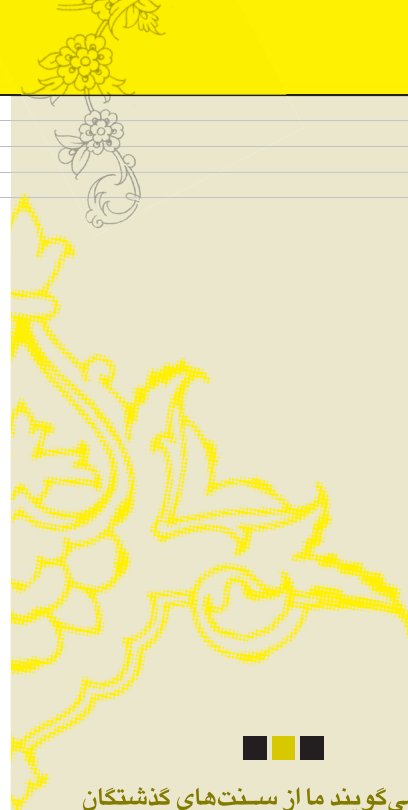
استاد دیدن مخالف نبودند، ولی نکته این است که فکر را محور بگذاریم، یعنی بر اساس قدرت فکر، استاد پیدا کنیم و درس بخوانیم. مقلد نشویم. امروزه طلبه‌ها در فلسفه که علم معقول است، مقلدند. هر چه استاد بگوید، درست است. این رویکرد، رویکرد خوبی نیست. تو خودت فکر داری. تو باید بفهمی. اگر قرار بر این بود، همان اول پیغمبر همه چیز را می‌فرمود و دیگر نیازی نبود که فلسفه تولید بشود. امروزه گاهی رویکرد تقلیدی را در فلسفه هم می‌بینیم. به عقیده من این نادرست است و به ایستایی در فضای حوزه می‌انجامد. یکی از دلایلی که حوزه ما تحول پیدا نمی‌کند و در آن تغییر ایجاد نمی‌شود، به دلیل همین روحیه است، یعنی ما باید بتوانیم انفعال و تسلیم در برابر حق، که روحیه خوبی است و استفاده از گذشتگان و استادانمان، که این هم نکته خوبی است و فکر کردن را که باید محور قرار بگیرد، با هم جمع بکنیم و الگویی ارائه بدهیم. اگر توانستیم این کار را انجام بدهیم، حوزه ما به قوه خلاقیت دست می‌یابد. اگر این کار را انجام ندهیم،

در همه موضوع‌ها شک دارند، چون در همه موضوع‌ها، بیست نظر وجود دارد. نظریات را خوب می‌بینند، در حالی که خودشان قدرت تحلیل ندارند. منظور من این نیست. حرف من این است که فکر محور باشد. فکر که محور قرار گرفت، شما پیش از اینکه مطالعه کنید، خودتان موضوع را کنکاش می‌کنید. نخست میزان دارایی‌ها، سؤالات و ابهامات خودتان را بررسی می‌کنید و پس از آن به مطالعه می‌پردازید و تا اندازه‌ای مطالعه می‌کنید و تا اندازه‌ای نیز از استادان بهره می‌برید که فکرتان مختل نشود. البته از کتاب‌ها و استادها کمک می‌گیرید، ولی تفکر محور پیش می‌روید. اگر این گونه طلبه پرورش پیدا کند، اگر از او سؤال علمی کنید، به جای اینکه به محفوظاتش رجوع کند، فوراً سراغ تحلیل سؤال می‌رود.

به نظرم این روش برای آموزش و کارهای علمی طلبه، امری ضروری است و من درآوردی نیست. امروزه روش‌های پژوهش محور یا فکر محور، گسترش پیدا کرده است. حضرت آقا هم فرمودند که فکر محور درس بخوانید.

سما بنابراین شما تفکر را هسته تحصیل می‌دانید و استاد را عامل کمکی، بیرونی و حاشیه‌ای؟

شهید مطهری می‌گوید کسانی در حوزه مؤثر بودند که استاد کم دیدند. دقیقاً بر خلاف ارتکازی که ما طلبه‌ها داریم. ایشان می‌فرمایند زیاد استاد دیدن، با رشد فکری و عمق نظری طلبه، منافات دارد. نمی‌توانند تئوری و نظریه بدهند. ایشان آقای بروجردی را مثال می‌زنند. اشخاصی را نام می‌برند که صاحب مکتب بوده‌اند. قطعاً ایشان با



برخی می‌گویند ما از سنت‌های گذشتگان پیروی می‌کنیم، چون سنت گذشتگان است، در حالی که سنت‌های گذشتگان، فی نفسه خوب و بد آن معلوم نیست، بلکه باید با فکر سراغ آن برویم و اگر بدون فکر حرکت کنیم، درست‌ها را نیز بد می‌فهمیم. پس ویژگی حق‌طلبی باید به امری جدی تبدیل بشود، نه شعاری.



پشتوانه‌های آزاداندیشی باید فراهم شود. آزاداندیشی، بسترهای فرهنگی خاصی می‌خواهد که اگر وجود نداشته باشد، کرسی‌های آزاداندیشی دردی را دوا نمی‌کند.



ناگفته نماند این رویکرد، رویکرد دین‌شناسانه است. دو رویکرد در استفاده از کتاب و سنت و استفاده از اهل‌بیت وجود دارد. یک رویکرد همین رویکرد فکرمحور است، یعنی سعی می‌کند چیزی را که کتاب و سنت می‌گوید، خودش بفهمد. بنابراین، خیلی قشنگ‌تر و عمیق‌تر از دین‌دفاع می‌کند و بهتر می‌تواند توصیف کند. در واقع باید تسلیم و فکر را با هم جمع کنیم. فکر ما در اختیار دین باشد و دین به ما جهت بدهد، ولی ما فکر کنیم. این رویکردی است که فلاسفه اسلامی نسبت به دین داشتند. رویکرد دیگر، رویکرد کلامی است، یعنی تسلیم به ظاهر دین باشیم. گوش بودن را اصل بدانیم، نه فکر کردن را؛ چرا که سبب می‌شود نه درست بفهمیم و نه بتوانیم درست دفاع کنیم.

مقام معظم رهبری می‌گویند که امروز زنده نگه داشتن یاد شهدا، کمتر از شهادت نیست. گاهی این را می‌پذیرید، چون رهبری فرموده‌اند و می‌گوی قبول دارم. یک وقت خودتان به آن می‌رسید، یعنی اگر رهبر هم نگفته باشد، شما می‌توانید از این جمله دفاع کنید. ممکن است اولین بار جرقه‌اش را رهبری زده و او جهت داده باشد، ولی تو خودت به آن رسیدی و می‌توانی از آن دفاع بکنی. این رویکرد باید در طلبه ایجاد بشود که شدیداً کمبود داریم، در حالی که تراش و سنت ما این گونه نبوده است. ما در کلاس‌ها سبک اشکال و جواب و مباحثه و تقریر داشتیم و شکل‌های مختلفی در روش‌های ما بوده است. مثلاً پیش‌مطالعه داشته‌ایم، یعنی پیش از اینکه طلبه سراغ استاد برود، درس می‌خوانده و می‌فهمیده و می‌خواسته ببیند استاد غیر از آن، چه دارد. ما این روش‌ها را با رویکرد دیگری ترجمه کرده‌ایم و چیزی از آب در آمده که منجر به ایستایی و دور زدن در یک سری اطلاعات شده است و کاری از پیش نمی‌بریم. می‌ترسیم سوالات جدی بپرسیم، چون ممکن است بر اشخاصی گران بیاید و کسانی را ناراحت کند، در حالی که در فضای علمی، ترس معنا ندارد.

پشتوانه‌های آزاداندیشی باید فراهم شود. آزاداندیشی، بسترهای فرهنگی خاصی می‌خواهد که اگر وجود نداشته باشد، کرسی‌های آزاداندیشی دردی را دوا نمی‌کند. چرا فضای حوزه تکفیری است؟ من از برخی استادان شنیدم که به راحتی می‌گفتند صاحبان فلان اندیشه، کافر هستند

و اندیشه‌شان نجس است. دقیقاً افرادی از طرف دیگر هم می‌نشینند و همین حرف را درباره طرف دیگر می‌زنند که اندیشه آنان نجس است. اینها می‌گویند که اندیشه آنها کفر یونان است و آنها می‌گویند اندیشه اینها کفر غرب است. در این فضا چیزی پیش نمی‌رود. این نشست‌های آزاداندیشی با گل و بلبل آغاز، و با جنگ و جدال ختم می‌شود و آقایان وسط جلسه مناظره، بلند می‌شوند و می‌روند و نمی‌توانند کنار هم بنشینند. چرا بزرگان در فضای علمی با هم مباحثه نمی‌کنند؟ چرا این فرهنگ حاکم نیست؟ این فرهنگ لوازم بسیاری دارد. یکی از لوازم آن، اندیشه‌محوری است.



نقطه آغاز برای شکل‌گیری فضای تفکرمحور کجاست؟

هر کس باید از اطرافیان خود شروع بکند و کم‌کم این روحیه را توسعه بدهد.



خود این امر متوقف بر این نیست که اتفاق دیگری در بیرون بیفتد؟

متوقف بر اتفاقی نیست. هیچ وقت امر درونی، متوقف بر امر بیرونی نیست. امر بیرونی تسهیل و زمینه‌سازی می‌کند، ولی محور درون دست خود آدم است. هر کس باید آن را در خودش ایجاد کند تا کم‌کم به گفت‌وگو در سطح عمومی تبدیل بشود. گاهی احساس می‌شود برخی چیزها مقابل هم هستند، در صورتی که واقعاً مقابل هم نیستند. برای نمونه، وقتی از فکرمحوری سخن می‌گوییم، می‌گویند یعنی اینکه استاد حذف شود یا از کتاب استفاده نکنیم، در حالی که من دارم درباره یک رویکرد حرف می‌زنم، یعنی به روش دیگری استفاده کنید. شما با آن روش از استاد و کتاب، استفاده کامل نمی‌بری. با فکرمحوری می‌شود از کتاب استفاده کرد. بعضی‌ها می‌گویند فیلسوفان مقابل دین ایستاده‌اند و می‌گویند ما چیز دیگری فهمیده‌ایم. من می‌گویم اصلاً تفسیر دین به همین روش است و روشی که شما می‌گویید، معنای آن سراغ دین نرفتن است. این حرف‌ها، حرف‌هایی نیست که خودمان درآورده باشیم، بلکه از استادانمان در حوزه یاد گرفته‌ایم، ولی فرهنگ عمومی حوزه، چنین نیست. مقام معظم رهبری نیز همین را می‌خواهند. جملاتی که

درباره پیش مطالعه و فکر محور بودن گفتم، از صحبت‌های آفاست.

شهید مطهری فرمودند که شخصی دهاتی می‌گفت که من بی‌سواد هستم و چون سواد ندارم، زیاد فکر می‌کنم. این جمله حکیمانه‌ای است. چه چیز اصل است؟ آن قدر اطلاعات در ذهن می‌ریزیم که نمی‌توانیم فکر کنیم. مدام فیش و کد جمع می‌کنیم و در این فضا که اشخاص مختلف چه می‌گویند، غرق می‌شویم. مطلب را نمی‌فهمیم و دنبال کسی بیرون از خودمان می‌گردیم که مسئله را برایمان حل بکند. مدام از استاد محوری و بزرگان را اصل قرار دادن، حرف می‌زنیم.

سوال اینکه احاد طلاب این حرکت را از خودشان شروع بکنند، متوقف بر چیست؟ باید در وجودشان چه نقاطی تغییر بکند؟ شما می‌گویید برای اینکه تفکر محور باشیم، باید تفکر محور بشویم یا اینکه الگوی خاصی را پیشنهاد می‌کنید؟ برای نقطه اول، چه امری را قرار می‌دهید که حرکت از آنجا شروع شود؟ برای نمونه، آزاداندیشی یا خودباوری یا امور دیگر؟ بالاخره در درون طلبه، اصل و فرعی وجود دارد.

ما ویژگی‌ای به نام تسلیم بودن، و در واقع مسلمان و موحد شدن داریم که همه چیز به آن بر می‌گردد. این حرف، شعار نیست. اگر ما تنها حق را بخواهیم، نه چیزهای دیگر را و تنها در برابر حق تسلیم شویم و عاشق حق باشیم، اهل تفکر می‌شویم، ولی اگر چیزهای دیگر برایمان اصیل باشد، مثلاً اسیر ارزش‌هایی باشیم که خودمان هم نمی‌دانیم چرا درست هستند و فقط چون همه می‌گویند، پذیرفتیم یا اینکه جوزه یا دچار میل به رسیدن به جایگاه‌های خاص اجتماعی شده‌ایم. این موارد، ویژگی تفکر محوری را در وجود ما از بین می‌برد. برخی می‌گویند ما از سنت‌های گذشتگان پیروی می‌کنیم، چون سنت گذشتگان است، در حالی که سنت‌های گذشتگان، فی نفسه خوب و بد آن معلوم نیست، بلکه باید با فکر سراغ آن برویم و اگر بدون فکر حرکت کنیم، درست‌ها را نیز بد می‌فهمیم. پس ویژگی حق طلبی باید به امری جدی تبدیل بشود، نه شعاری. این هم در کار علمی مؤثر

است و هم در کار اخلاقی. این یکی از نقاط مهم به شمار می‌آید. در این زمینه، موارد بسیاری را می‌توان بیان کرد. مثلاً اینکه اهل خدمت به دین باشیم و بخواهیم به دین کمک بکنیم. مثلاً اگر کسی بخواهد به انقلاب کمک بکند، سعی می‌کند نیازهای انقلاب را بیابد و آنها را حل و فصل بکند، به این رویکرد می‌رسد که غایت او انقلاب می‌شود و چیز دیگری برایش اهمیت ندارد.



اینکه بعضی‌ها، هیچ‌گاه از فضای دانش خارج نمی‌شوند، به این دلیل است که فکر نمی‌کنند با این دانش چه کار می‌خواهند بکنند. از این رو، در این فضا قرار می‌گیرند و در نهایت، تنها کارشان این است که همان مطالب را درس بدهند،



نکته دیگر این است که خیلی نیاز محور باشیم، یعنی مسئله محور باشیم. مسئله نصف علم است. کسی که مسئله‌هایش برایش مهم هستند، آدمی نیست که به سادگی قانع شود، بلکه فکر می‌کند. یک ریشه مسئله، علم و جهل است. همان طور که می‌دانید مسئله روی پای علم سوار است. جهل محض، مسئله نیست. حتماً مسئله بخش روشنی دارد و بخش مجهولی، ولی نکته دوم این است که نیاز به حل کردن آن را در خود احساس می‌کنیم و مسئله اذیتمان می‌کند. آدم پر مسئله، آدمی است که با دلش کار می‌کند و پیش می‌رود و میل به دانش و فهم، برایش نقش مهمی پیدا می‌کند. اینها درونی است و اخلاقیاتی است که به روش بیرونی تبدیل می‌شود. یک سری اصول و ارزش‌های اجتماعی هم داریم که اگر آن‌ها را ایجاد بکنیم و بکوشیم در جامعه اجرا شود، کار ساده می‌شود. اینها به کارهای بیرونی نیاز دارد که بحث دیگری است، ولی اگر طلبه در درون خود به طور جدی این موردها را بازخوانی بکند و این روحیه در او ایجاد بشود و با کسانی که این روحیه را دارند، سر و کله بزند، می‌تواند حرکت علمی درستی داشته باشد.

سوال حالا که از طلبگی چنین تصویری دارید، الان دوره طلبگی خود شما به چه شکلی است؟

کار علمی و درس، اصل طلبگی است، ولی طلبگی مجموعه مبانی و اصولی است که من سعی کردم از اول طلبگی، به آنها توجه بکنم. دلیلش این است که طلبگی این گونه نیست که درس بخوانم که فقط درس خوانده باشم، بلکه باید درس بخوانم که باری از دوش امام خودم بردارم و به دردی بخورم و به نسبت آن باری که بعدها می‌خواهیم برداریم، از امروز باید هر چه نیاز است، جمع‌آوری کنیم. باید چند کلاس سواد یاد بگیریم و چند مهارت جانبی کسب کنیم. اینکه بعضی‌ها، هیچ‌گاه از فضای دانش خارج نمی‌شوند، به این دلیل است که فکر نمی‌کنند با این دانش چه کار می‌خواهند بکنند. از این رو، در این فضا قرار می‌گیرند و در نهایت، تنها کارشان این است که همان مطالب را درس بدهند، ولی اگر از همان روز اول طلبگی فکر کردیم که با دانش خود چه کاری باید بکنیم، در کنار فرا گرفتن دانش، به دنبال کسب مهارت‌های دیگری نیز می‌رویم. بنابراین، من بخشی از زندگی‌ام را صرف مهارت‌هایی کرده‌ام که حوزه به من نمی‌دهد و به مرور زمان که کار علمی و طلبگی‌ام رشد پیدا می‌کند، مهارت اجتماعی‌ام نیز رشد می‌یابد و خودش را بیشتر نشان می‌دهد. از همان ابتدا به این فکر بودم که من به چه درد انقلاب اسلامی می‌خورم و نکات کلیدی انقلاب را - که من با توجه به توانایی‌هایم می‌توانم در آن زمینه نقش داشته باشم - یافتم و احساس کردم که نقص اصلی در تولید نرم‌افزار تمدن اسلامی و زندگی است و حوزه در این مورد نقش مهم‌تری دارد. با شماری از دوستان و هم‌فکران و هم‌نظران، مجموعه‌ای به نام «خانه طلاب جوان» را تشکیل دادیم و در این زمینه، کاری را شروع کردیم. در خانه طلاب جوان سعی می‌کنیم دغدغه‌های گوناگون را استخراج، و به صورت مسئله طرح کنیم و از بزرگان چیزهایی بپرسیم و جواب‌های آنان را در برای طلبه‌ها مطرح کنیم و اگر به نتایجی می‌رسیم، آن را به دیگران هم بگوییم. در خانه طلاب، کار ترویجی انجام می‌دهیم. هم‌چنین با طلاب ارتباط داریم. به علاوه الگوهای تبلیغی و تربیتی مختلفی را امتحان می‌کنیم و ارائه می‌دهیم، مانند الگوی جهادی تبلیغ یا تربیت طلبه.



اینها روش‌هایی است که هم کار فکری روی آن شده است و هم کار اجرایی. دیگر اینکه در مدارس با طلاب، و همچنین با برخی مدیران و صاحب‌نظران حوزوی ارتباط نزدیکی داریم و نیز در سبک زندگی طلبه کار ویژه‌ای انجام می‌دهیم. هم‌چنین روی مسئله‌های طلبگی متمرکز شدیم و به آنها می‌پردازیم. مثلاً احساس می‌کنیم تبلیغ در حوزه و پرداختن حوزه به خودش مغفول است. از این رو، سعی داریم توجه حوزه را به این مسائل معطوف کنیم. هم‌چنین می‌کوشیم مباحث ارزشی و کلیدی در حوزه تبیین بشود و درباره مسئله انزوا که هم در خود حوزه و هم درباره طلبه‌ها خودش را نشان می‌دهد، چاره‌اندیشی بکنیم و به بحث‌هایی از این قبیل می‌پردازیم.

در این زمینه به چه نتیجه‌هایی رسیده‌اید؟ حاصل تجربه‌هایتان، چه توصیه‌هایی به طلبه‌هاست؟

ما بسته‌های توصیه‌ای داریم که ارائه می‌دهیم. مهم‌ترین بسته‌ها عبارتند از: حوزه برای انقلاب، علم برای حرکت انقلاب و توجه به حرکت حق در کل عالم که امام هدایت‌گر آن است و اینکه حوزه باید همان‌طور که بود، دوباره سر جای اصلی خودش قرار بگیرد. اگر این موردها به ارزش تبدیل شود و برای طلبه‌ها نظام ارزشی بسازد، خیلی چیزها را تغییر می‌دهد. در راه رسیدن به این هدف، مشکلاتی در حوزه وجود دارد؛ از جمله انزوا که مسئله‌ای است که در چند شکل خودش را نشان می‌دهد؛ شکل اول این است که حوزه به سمت جامعه نمی‌رود و طلبه خودش را بریده از جامعه تعریف می‌کند و در دل جامعه زندگی نمی‌کند. شکل دیگر این است که طلبه‌ها دست به دست هم نمی‌دهند. از این رو، امروزه حوزه ما مجموعه منسجمی نیست و دارای هویت چند پاره‌ای است که به صورت اغباری به آن حوزه می‌گوییم و این به حوزه آسیب می‌رساند و نشانه ضعف ماست که حوزه وحدت ندارد. اصلی‌ترین صفت خداوند که توحید است، در آن ظهور و تجلی نکرده است. این موردها باید حل و فصل بشود. ما برای اینها فکری داریم و راه حل‌هایی به ذهنمان رسیده است. مثلاً مسئله عینیت‌گرایی و انسجام‌بخشی به حوزه و تمدن‌گرایی را طرح، و درباره نظام آموزشی، بحث حقیقت‌طلبی و فکرمحوری را مطرح کرده‌ایم و در راستای نظام تربیتی، تربیت طلبه جهادی و مؤمنان جهادی طرح شده است و این مورد را مطرح کردیم که جای مسئله نظام فکری در فضای علمی حوزه، خالی است و باید در کنار اجتهاد به آن پرداخته شود. این نظام فکری، مسئله مغفول حاشیه‌ای نیست، بلکه بسیار کلیدی است و اگر مهم‌تر از اجتهاد نباشد، در حد و وزن اجتهاد است.

ما در خانه طلاب و منشوراتش، درباره این مسائل صحبت کرده‌ایم و به مناسبت، در هر بحثی وارد، و نظریات مختلفی بیان و بحث شده است. برای نمونه، درباره هویت طلبه

بحث، و طلبه را جوهر دیگری تعریف کرده‌ایم. طلبه هویتش را بر اساس نظام حوزه می‌گیرد و نظام حوزه هویتش را بر اساس جایگاهش در طول تاریخ می‌گیرد، که همان ورثه‌الانبیا و پشت سر اهل بیت بودن است. پشت سر اهل بیت بودن، بر اساس زمان عوض می‌شود. اگر حوزه کاری را که پنجاه سال پیش می‌کرد، امروز انجام بدهد، پشت سر پیامبران حرکت نکرده، زیرا حوزه قرار است جانشین آنان باشد و کاری را انجام دهد که اگر امروز معصوم بود، همان کار را انجام می‌داد. با این توضیحات، ممکن است شخصی را با اینکه ملبس است، طلبه ندانیم. ما بر این اساس آیه نفر را طور دیگری تفسیر می‌کنیم. الان آیه نفر را به تفقه و تبلیغ و انذار تفسیر می‌کنند، در حالی که اینها ویژگی همه جامعه اسلامی است. هر جامعه اسلامی و مؤمنی، باید این سه ویژگی را داشته باشد، یعنی هم باید در دین خودش تفقه بکند و هم تبلیغ و انذار را انجام بدهد. مثلاً کلی هنرمند داریم که مفاهیم دینی را بیان می‌کنند یا اینکه تلویزیون کار تبلیغی

انجام می‌دهد. همه باید در جامعه، کار دینی بکنند، ولی طلبه در جایگاه رهبری جامعه دینی قرار دارد و طلبه باید مفاهیمی را بسازد که هنرمندان لازم دارند. رهبری کردن با اوست. اگر این کار را انجام ندهد، هویت طلبگی را از دست داده است. مثلاً اگر در آینده، بین‌الملل اسلامی داشته باشیم، طلبه در جایگاه رهبری بین‌الملل اسلامی قرار دارد.

هم‌چنین در همه جنبه‌ها از جمله جنبه علمی و طلبگی و سیاسی و اخلاقی و تبلیغی، پیرو رهبر هستیم و او نظام ارزشی ما را سامان می‌دهد. در آن چارچوب فکر می‌کنیم. تیره و تبار فکری ما بر اساس نگاه امام خمینی و مقام معظم رهبری است. این خط قرمز ماست و در این چارچوب پیش می‌رویم. منتها این راه را مقلدانه طی نمی‌کنیم، چون احساس می‌کنیم در آن صورت در حق آقا ظلم کرده‌ایم. این فعالیت خود را جزو مسئولیت‌های طلبگی می‌دانیم و اصلاً آن را چیز جدایی نمی‌دانیم، بلکه جزئی از مسئولیت طلبگی ماست. اگر این کار را انجام ندهیم، احساس می‌کنیم طلبه نبوده‌ایم. هدف ما درس خواندن نبود. عشق درس و مشق نداشتیم، بلکه فکر کردیم نیازها و کاستی‌هایی در کار انقلاب هست و برای کمک به حل آن از دانشگاه به حوزه آمدم، که اگر لازم است، درس بخوانیم یا کار دیگری لازم باشد، انجام دهیم تا با کنار هم رفتن این امور، مشکلات حل شود. به هر حال در نظام ارزشی‌ای که خانه طلاب به آن رسیده، نظام طلبگی دارای کلیدواژه‌های فراوانی است.

با توجه به این نظام ارزشی که تبیین کردید و دنبال آن هستید، آیا انتقادی هم به طلبه‌هایی دارید که پایگاه فکری آنان مانند شما، دغدغه‌های امام و آقا باشد؟

ما طلبه‌ها، ساختارها، استادان و هم‌دیگر را خیلی محکوم می‌کنیم و همیشه تقصیر را گردن کس دیگری می‌اندازیم، در حالی که تقصیر گردن خود ماست. طلبه باید از خودش شروع بکند. باید صحبت‌هایی را که آقا به حوزه می‌گوید، ترجمه، و در زندگی خودش وارد بکند. برای نمونه، وقتی آقا خطاب به بزرگان، مسئولان، مراجع و متولیان می‌گویند که اگر آینده‌نگری نداشته باشید، بچه‌هایتان از دست می‌روند، من طلبه سعی کنم که این نگرانی را در مورد خود مطرح کنم. دوم اینکه به خیلی از متیقناتی که داریم، عمل نمی‌شود. همه چیز مشکوک نیست. اگر به همین متیقنات عمل کنیم، نوبت به چیزهای دیگر نمی‌رسد. برای نمونه، این برای ما متیقن است که با این سبک و کار علمی موجود، مسائل فقهی حل نمی‌شود و حل آن به مجموعه‌ای احتیاج دارد و بزرگان مدت‌هاست که این حرف را می‌زنند که اگر بخوانیم پژوهش کنیم، باید یک مجموعه مجتهد بسازیم و برای سربازی امام زمان (عج) اگر دست به دست هم بدهیم، می‌توانیم سرباز بهتری باشیم. اینکه جمع

شدن به خودسازی بهتر کمک می‌کند، به توضیح نیاز ندارد. معلوم است که در فضای معنوی جمعی، احساس خودسازی آدم بیشتر از حالت فردی است. این کارها را می‌توانیم خودمان نیز انجام بدهیم. اینکه باید فکرمحور درس بخوانیم و اسیر نمره و مدرک و... نباشیم، به بحث نیاز دارد؟ اینکه برای پول، تبلیغ نرویم و پول تبلیغ مشخص نکند که کجا برویم، نباید به توضیح نیاز داشته باشد. ما باید دلمان برای دین و انقلاب و خون شهدا بسوزد. خیلی موارد هست که به نظرم اگر متیقنات را عمل کنیم، طلبگی ما درست می‌شود. البته این موردها به تذکر نیاز دارد و تذکر، احتیاج به جمع دارد. همین که طلبه و ملبس شدی، بر اثر تذکر دیگران بوده است. از این رو، باید این مسائل را به یکدیگر یادآوری بکنیم. آیا اینکه «و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» را باید انجام دهیم و یادآوری کنیم، به اثبات نیاز دارد؟ آیا اینکه باید به خانواده‌هایمان برسیم و زن و بچه خود را تربیت کنیم، واضح نیست؟ این امر، طلبه را به این فکر وادار می‌کند که چگونه زندگی کند و



هدف ما درس خواندن نبود. عشق درس و مشق نداشتیم، بلکه فکر کردیم نیازها و کاستی‌هایی در کار انقلاب هست و برای کمک به حل آن از دانشگاه به حوزه آمدم.



■ ■ ■
**طلبه‌ها باید خیلی به عمل و محبت بپردازند تا دچار
 آفت‌های فضای علمی نشوند. یکی از آفت‌ها این است که
 علم اشخاص خیلی رشد می‌کند، ولی محبت و عمل به
 حاشیه می‌رود. در نتیجه، علم نیز آسیب می‌بیند.**
 ■ ■ ■



رسیدیم، این بود که طلبه‌ها کار طلبگی را خوب می‌دانند، ولی از آن احساس لذت نمی‌کنند که یک دلیلش همین است، چون فضای حوزه، علمی است. طلبه‌ها باید خیلی به عمل و محبت بپردازند تا دچار آفت‌های فضای علمی نشوند. یکی از آفت‌ها این است که علم اشخاص خیلی رشد می‌کند، ولی محبت و عمل به حاشیه می‌رود. در نتیجه، علم نیز آسیب می‌بیند. پس طلبه باید این دو فاکتور را در زندگی‌اش پررنگ بکند. از این رو، اولاً به جمع‌هایی که اهل محبت و عمل هستند، متصل شویم. ثانیاً خودمان اهل محبت و عمل باشیم. اهل هیئت و جهاد شویم. طلبه این دو ویژگی را در تربیت خودش و فضای طلبگی لازم دارد. در کارهای جمعی نیز همین‌ها را باید دنبال کنیم. فکر، غایت یک جمع است. اگر فکر را ملاک جمع بگذاریم، جمع به سهولت از هم می‌پاشد، چون اختلاف نظر بسیار است، ولی وقتی محبت و رفاقت و دوست داشتن هدف و دوست داشتن همدیگر را ملاک قرار دادیم، آن گاه با همدیگر هم‌فکری نیز می‌کنیم. هم‌فکری یک روش و رفتار است که به انگیزه و خواست درونی آدم‌ها نیاز دارد.

می‌کند. این فضا باید شکسته شود. گاهی طلبه باید وقت بگذارد و کمی بدود و کار کند. اصلاً این دودیدن به درد کار علمی ما می‌خورد. وقتی عمل را از علم جدا کردیم، در واقع علم را نیز نابود کرده‌ایم؛ زیرا علم و عمل رابطه تنگاتنگی با هم دارند. مانند این موارد، نکته‌های بسیاری هست که اگر طلبه‌ها خودشان هم فکر کنند، به این نکته‌ها می‌رسند و لزومی ندارد ما به آنها بگوییم. البته کمی در آغاز طلبگی به خودشان و به اصل طلبگی فکر می‌کنند، ولی بعد به روزمرگی دچار می‌شوند. از این رو، جمع تشکیل دادن، یکی از راهکارهای کلیدی است. اگر این اتفاق بیفتد، ما به مرور طلبه‌هایی خواهیم داشت که آینده‌نگر و آزاداندیش هستند. اینها دقیقاً مشکلاتی است که وقتی آقا می‌خواهد درباره حوزه توضیح بدهد، درباره همین موردها حرف می‌زند. طلبه آینده‌نگر و آزاداندیش به درد انقلاب می‌خورد و علمش، علم نافع می‌شود، ولی اگر این کار را نکنیم، یعنی به خودمان نپردازیم، چه جمعی و چه فردی، کم‌کم این فضای روزمره، خشک و بی‌مزه می‌شود. یکی از نکته‌هایی که در آن کار آماری به آن

زندگی خودش و روش رشدش را سامان بدهد. ما در یکی از مدارس مهم قم که نیروهای بانگیزه بسیاری دارد، تحقیقی آماری انجام دادیم و مسئله‌های اصلی طلبگی طلاب آن مدرسه را به دست آوردیم. می‌دانید مسئله اول چه بود؟ معیشت نبود. مسئله اول، ابهام در آینده طلبگی بود. دومی، معیشت بود و این خیلی جای تعجب دارد که آینده طلبه برایش مبهم است. قطعاً مسئولان به آن فکر می‌کنند، ان شاءالله. چرا خود طلبه به این مطلب که این قدر برایش مبهم است، نمی‌پردازد؟ چیز کمی نیست. باید به این سؤال بپردازند که تو می‌خواهی چه کار بکنی و مأموریت اجتماعی‌ات چیست و باید چه چیزی و نباید چه چیزی بخوانی؟ به نظرم اگر طلبه‌ها در متقیاتشان حرکت کنند، به جواب می‌رسند. آنان باید دست به دست هم بدهند تا کارهای تشکیلاتی در حوزه شکل بگیرد و فضا از فضای خودخواهی علمی، خارج شود. برخی پول جمع می‌کنند، ولی نه آن را به دیگری می‌دهند و نه در جای دیگری صرف می‌کنند. برخی طلبه‌ها چنین رفتاری دارند و علم برایشان حکم ثروت را دارد و این واقعا خودخواهی است. فضای حوزه نیز طلبه‌ها را به این سمت ترغیب



مهدی هادی، طلبه حوزه علمیه قم - دانشجوی دکتری روان‌شناسی

مقاله

مهدی هادی

اشاره

هوش هیجانی
مشمول بر شناخت
احساسات خویش
و دیگران و استفاده
از آن برای اتخاذ
تصمیم‌های مناسب
در زندگی است. آقای
گلمن از مؤلفان هوش
هیجانی می‌باشد که او
اجزای هوش هیجانی
را در خودآگاهی، خود
نظم‌دهی، انگیزه،
همدلی و مهارت
اجتماعی در شغل
می‌بیند که در آن
خودآگاهی هیجان
نقش محوری دارد.
کاربردهای هوش
هیجانی را می‌توان
در ۵ حیطه اصلی
خلاصه کرد، آموزش،
مدیریت منابع انسانی،
سیاست، بازاریابی و
پویایی خانواده.

با نیازهای فرهنگ و محیط فرد است.

هیجان

صدها گونه هیجان وجود دارد که برای بسیاری از آنها نامی نداریم. همه آنها را می‌توانیم ذیل چند دسته کلی، تحت عنوان «هیجانات اصلی» گرد آوریم که عبارتند از شادی، تعجب، غم، خشم، نفرت، ترس، ولی به راستی، «هیجان» چیست؟

هیجان نیز مانند هوش، اصطلاحی است که در تعریف آن اتفاق نظری وجود ندارد. در واقع، هیچ اصطلاحی در روان‌شناسی و روان‌پزشکی نیست که وسعت کاربرد و تعریف‌ناپذیری آن این چنین هماهنگ باشد.

به هر روی، به دلیل آنکه در پژوهش‌های مربوط به هیجان، صرف‌نظر از هر رویکرد نظری که اساس آن بوده، وجود شش عامل تأیید شده است که می‌توان آنها را عناصر ضروری هیجان، به ویژه هیجانات شدید دانست:

۱. تجربه ذهنی هیجان؛
۲. پاسخ‌های جسمی درونی، به ویژه آنها که با دستگاه عصبی خودمختار ارتباط دارند؛
۳. شناخت‌های شخصی درباره هیجان و موقعیت‌های مرتبط با آن؛
۴. جلوه‌های چهره؛
۵. واکنش‌های شخص به هیجان؛
۶. گرایش به اعمال معین.

الگوی هوش هیجانی

گلمن، اجزای هوش هیجانی را در خودآگاهی، خود نظم‌دهی، انگیزه، همدلی و مهارت اجتماعی در شغل می‌بیند. در الگوی پنج عاملی گلمن، خودآگاهی هیجانی، نقش محوری دارد.

۱. خودآگاهی (شناخت عواطف شخصی) عبارت است از توانایی تشخیص و درک هیجانات و انگیزش‌های خود و آثار آن بر دیگران. همان گونه که خودآگاهی و تشخیص هراس‌های بروز می‌کند و توانایی نظارت بر احساسات در هر لحظه برای به دست آوردن بینش و ادراک، محور هوش هیجانی است، ناتوانی در تشخیص احساسات راستین، ما را دچار سردرگمی می‌کند.

تعریفی که گلمن برای «خودآگاهی» در نظر گرفته، چنین است: «درک عمیق و روشن از احساسات، هیجانات، نقاط ضعف و قوت، نیازها و سائق‌های خود. افرادی که درباره احساسات خود اطمینان و قطعیت دارند، مهارت بیشتری در هدایت و کنترل وقایع زندگی از خود نشان می‌دهند و در کارهای خود،

نخستین بار در دهه نود، روان‌شناسی به نام سالوی، اصطلاح «هوش هیجانی» را برای بیان کیفیت و درک احساسات افراد، همدردی با احساسات دیگران و توانایی اداره مطلوب خلق‌وخو، به کار برد. در حقیقت، این هوش مشتمل بر شناخت احساسات خویش و دیگران و استفاده از آن برای اتخاذ تصمیم‌های مناسب در زندگی است؛ عاملی که هنگام شکست، در شخص انگیزه ایجاد می‌کند و به واسطه داشتن مهارت‌های اجتماعی بالا، منجر به برقراری رابطه خوب با مردم می‌شود. نظریه «هوش هیجانی»، دیدگاه جدیدی درباره پیش‌بینی عوامل مؤثر بر موفقیت و همچنین پیش‌گیری اولیه از اختلال‌های روانی فراهم می‌کند که تکمیل‌کننده علوم‌شناختی، علوم اعصاب و رشد کودک است.

گلمن (Daniel Golman) از مؤلفان هوش هیجانی، در گفت‌وگویی می‌گوید: «هوش شناختی در بهترین شرایط، تنها عامل بیست درصد از موفقیت‌های زندگی است. هشتاد درصد موفقیت‌ها به عوامل دیگر وابسته است و سرنوشت افراد در بسیاری از موقعیت‌ها، در گرو مهارت‌هایی است که هوش هیجانی را تشکیل می‌دهند. هوش هیجانی، بهترین پیش‌بینی‌کننده موفقیت افراد در زندگی و نحوه برخورد مناسب با استرس‌هاست. هوش هیجانی با توانایی درک خود و دیگران (خودشناسی و دیگرشناسی)، ارتباط با مردم و سازگاری فرد با محیط پیرامون خویش، پیوند دارد. به عبارت دیگر، هوش غیرشناختی، پیش‌بینی موفقیت‌های فرد را میسر می‌سازد و سنجش و اندازه‌گیری آن به منزله اندازه‌گیری و سنجش توانایی‌های شخص برای سازگاری با شرایط زندگی و ادامه حیات در جهان است. با وجود شهرت سریع این مفهوم، تحقیقات تجربی در این زمینه، تازه در آغاز راه خود است.»

برای روشن شدن این مفهوم و جایگاه آن، نخست دو مفهوم «هوش» و «هیجان»، بیان، سپس یکی از الگوهای هوش هیجانی، کاربردهای آن و برخی راه‌های افزایش آن مطرح می‌شود.

هوش چیست؟

با وجود اینکه آزمون‌های بی‌شماری برای اندازه‌گیری هوش ساخته شده است، هنوز ماهیت هوش یا حتی آنچه این آزمون‌ها اندازه می‌گیرند، کاملاً روشن نیست. کوشش‌های بسیاری برای حل این ابهام‌ها صورت گرفته؛ کوشش‌هایی که رویکردشان به این مسئله و نتیجه کوششی که هر یک از این رویکردها دارند، متفاوت است.

از میان تعاریف بسیار درباره هوش، این تعریف از همه معقول‌تر به نظر می‌رسد: «هوش توانایی یادگیری و کاربرد مهارت‌های لازم برای سازگاری

دقیق هستند. این افراد درباره احساسات شخصی خود، در زمینه اتخاذ تصمیم‌های شخصی، از انتخاب همسر گرفته تا شغلی که برمی‌گزینند، احساس اطمینان بیشتری دارند. امیدواری آنها غیر واقع‌بینانه نیست و مسئولیتی را قبول می‌کنند که در حد توانشان باشد. همچنین این افراد با خود و دیگران صادق هستند و خیلی خوب می‌دانند که هر نوع احساسی تا چه حد بر آنها و اطرافیانشان اثر می‌گذارد.

شاید گویاترین و نامرئی‌ترین نشانه خودآگاهی، گرایش به خوداندیشی و تفکر باشد. عمدتاً افراد خودآگاه، زمانی را برای تنهایی و فکر کردن در خلوت اختصاص می‌دهند. این روش به آنان اجازه می‌دهد تا به جای واکنش احساساتی، نسبت به مسائل فکر کنند.

در حقیقت، روش متفکرانه خوداندیشی، همان چیزی است که در اخلاق، «مراقبه» نامیده می‌شود و سالکان معنوی و اخلاقی در زندگی معنوی خود، آن را پرورش می‌دهند و وارد تمام عرصه‌های زندگی خود می‌کنند.

مراقبه این است که انسان کاملاً رقیب باشد. «رقیب» یعنی کسی که رقیب (گردن) می‌کشد تا اوضاع را زیر نظر داشته باشد. انسان باید رقیب و مراقب خود باشد و بر اعمال خود، اشراف داشته باشد که چه می‌کند؛ به این معنا که اگر تصمیم گرفت کار خوبی انجام بدهد، زود این تصمیم را اجرا کند و اگر تصمیم گرفت کار بدی انجام دهد، فوراً از آن برگردد و البته هر تصمیمی را هم گرفت و کاری را انجام داد، ثبت کند تا در محاسبه سودمند باشد. ۲. خود نظم‌دهی (به کارگیری درست هیجان‌ها)، توانایی کنترل یا تغییر جهت دادن حالات مخرب، میل به تعویق انداختن اعلام نظر و تفکر پیش از عمل است. کنترل هیجانات به شیوه‌ای مناسب، مهارتی است که به دنبال خودآگاهی ایجاد می‌شود. افراد کارآمد در این حیطه، بهتر می‌توانند از هیجان‌های منفی، همچون ناامیدی، نگرانی و تحریک‌پذیری رهایی یابند و در فراز و نشیب‌های زندگی، کمتر با مشکل روبه‌رو می‌شوند یا در صورت بروز مشکل، به سرعت می‌توانند از موقعیت مشکل‌زا و ناراحت‌کننده، به شرایط مطلوب بازگردند. برعکس افرادی که در این حیطه توانایی کمتری دارند، همواره درگیر احساسات درمانده‌کننده هستند. این توانایی کمک مهمی برای از بین بردن تهدیدهای محیطی یا کم کردن ضعف‌های درونی است.

متناسب با اینکه ما هیجانات را مدیریت کنیم یا هیجان‌ها بر ما مدیریت داشته باشند، نتایج و رخداد‌های گوناگونی اتفاق خواهند افتاد. مدیریت هیجان‌های مثبت هم به

اندازه هیجان‌های منفی مهم است. شمار بسیاری از افراد هوش بالایی دارند، ولی کارهایی نه چندان عاقلانه انجام می‌دهند؛ چون مدیریت هیجان ندارند. در واقع، در موارد گوناگون، هیجان بر آنها مدیریت می‌کند. هوشمندی از نظر هوش هیجانی، با مدیریت هیجانی همراه است. ما در فرهنگ اصیل و بومی خود، موارد بسیاری داریم که معنای این مسئله را بیان می‌کند.

در تحقیقات صورت گرفته، از فنون گوناگونی در مدیریت هیجان‌ها استفاده می‌شود که یکی از آنها استفاده از «چراغ راهنما» است؛ یعنی زمانی که گردبادی از هیجان‌ها به ما هجوم می‌آورد، با توجه به مفهوم «چراغ راهنما»، باید پیش از اینکه کاری انجام دهیم، تأمل کنیم. این گونه فنون کمک می‌کنند که فرد بهتر زمام امور خود را در موارد هیجانی به کار گیرد.

۳. انگیزه (برانگیختن خود) علاقه بسیار به انجام کار و دنبال کردن اهداف با انرژی و پشتکار است. افراد دارای این مهارت در هر کاری که به عهده می‌گیرند، بسیار مولد و اثربخش خواهند بود. این مؤلفه مربوط به تمرکز

هیجان‌ها برای دستیابی به اهداف با قدرت، اطمینان، توجه و خلاقیت است. افراد خودانگیخته، ارضا و سرکوب خواسته‌ها را به تأخیر می‌اندازند و غالباً به تکمیل عملی می‌پردازند. آنها همواره در تکاپو و حرکت هستند و دوست دارند همیشه مؤثر و مولد باشند.

از نظر گلمن، «خودانگیزی» سائق پیشرفت و کوششی برای رسیدن به حد مطلوبی از کمال است. افرادی که این ویژگی را دارند، همیشه در کارهایشان، نتیجه‌محورند و انگیزه بسیاری در آنها برای رسیدن به هدف‌ها و استانداردها وجود دارد. به طور کلی، «خودانگیزی» صفتی ضروری برای افراد است؛ زیرا از این راه می‌توان به پیشرفت مورد انتظار رسید.

۴. همدلی (شناخت عواطف دیگران) بر پایه خودآگاهی بنا می‌شود. هر قدر نسبت به احساسات خودمان آگاه‌تر



**هوش هیجانی بر بهداشت روانی افراد
تأثیر مثبت دارد و راهبرد مؤثری برای
توانمندسازی خانواده‌هاست.**





هوش هیجانی هنگام تولد، تثبیت شده نیست و می‌توان با آموزش‌های لازم و پرورش خودآگاهی، هوش هیجانی را در افراد پرورش داد و استحکام بخشید.



هوش هیجانی، شامل توانایی ما در جهت خودآگاهی هیجانی و اجتماعی می‌شود و مهارت‌های لازم در این حوزه‌ها را اندازه می‌گیرد.



که هوش هیجانی هنگام تولد، تثبیت شده نیست و می‌توان با آموزش‌های لازم و پرورش خودآگاهی، هوش هیجانی را در افراد پرورش داد و استحکام بخشید. بنابراین، با آموزش شیوه‌های پرورش هوش هیجانی، به گروه‌های خانواده، به ویژه والدین، می‌توان به بهداشت روانی خانواده و در نتیجه، افزایش سطح سلامت روانی جامعه کمک شایانی کرد.

برای «هوش هیجانی» کاربردهای بسیاری بیان شده است که می‌توان مجموع آن را در پنج حیطه اصلی خلاصه کرد: آموزش، مدیریت منابع انسانی، سیاست، بازاریابی و پویایی خانواده.

چگونه هوش هیجانی افزایش می‌یابد؟

یادگیری هیجانی از نخستین لحظات زندگی آغاز می‌شود و در سراسر دوره کودکی تا دوره نوجوانی ادامه می‌یابد و در تمام مراحل زندگی، قابل افزایش است. امروزه روان‌شناسان می‌کوشند با برگزاری کارگاه‌های آموزشی، ارائه کتاب‌ها و مقالات علمی - کاربردی در زمینه افزایش هوش هیجانی، به علاقه‌مندان خدمت کنند.

در اینجا، مناسب است به راهکارهایی برای افزایش هوش هیجانی اشاره شود.

- پیش از هر چیز لازم است افراد درباره احساسات و هیجانات، اطلاعات بیشتر و ملموس‌تری پیدا کنند. توصیه می‌شود در جلسات گروهی، درباره انواع هیجانات مانند شادی و غم، عشق و تنفر، و ترس و شجاعت، صحبت‌های سازنده و اکتشافی داشته باشیم.

- آشنایی با لغات و عباراتی که دربرگیرنده هیجانات و احساسات هستند، در جهت تسهیل در بیان بهتر احساسات ضروری است.

- تلاش کنیم احساسات و هیجانات خود و دیگران را نام‌گذاری کنیم (در خیابان، تلویزیون و کتاب‌های داستان).

- منابع تولید هیجان را شناسایی کنیم و برای مهار آنها برنامه داشته باشیم. (برای نمونه متوجه باشیم در شرایطی که خسته‌ایم، زود عصبانی می‌شویم).

- دفترچه‌ای برای ثبت هیجانات داشته باشیم و در موقعیت‌های مختلف، هیجانات خود را ثبت کنیم. (برای نمونه، امروز وقتی استادم به سؤال بی‌توجهی کرد، شدیداً احساس ناامیدی کردم).

سخن پایانی

هوش هیجانی، شامل توانایی ما در جهت خودآگاهی هیجانی و اجتماعی می‌شود و مهارت‌های لازم در این حوزه‌ها را اندازه می‌گیرد. همچنین شامل مهارت‌های ما در شناخت احساسات خود و دیگران و مهارت‌های کافی در ایجاد روابط سالم با دیگران و حس مسئولیت‌پذیری در مقابل وظایف است. در منابع اسلامی، تصریحی به مفهوم هوش هیجانی نشده است، ولی آموزه‌های اخلاقی اسلام، مشتمل بر دستورها و آموزش‌هایی است که نتیجه آن منطبق بر مفاهیم هوش هیجانی است. مفهومی همچون کظم غیظ در این همپوشی، از وضوح بیشتری برخوردار است.

باشیم، در دریافتن احساسات دیگران ماهرتر خواهیم بود. کسانی که از همدلی بالایی برخوردار باشند، به علایم اجتماعی ظریفی که نشان‌دهنده نیازها یا خواسته‌های دیگران است، توجه بیشتری نشان می‌دهند.

همدلی، اساس مهارت اجتماعی است. افراد همدل با سرنخ‌های ظریف اجتماعی و تعامل‌هایی که نشانه نیازها و خواسته‌های دیگران باشند، مأنوس و آشنایند. این مهارت افراد را در حیطه‌هایی که مستلزم مراقبت و توجه به دیگران است، مانند آموزش، مدیریت و فروش، توانمند می‌سازد. «همدلی» به این معنا نیست که تمام احساسات طرف مقابل را تأیید و تحسین کنیم، بلکه بیشتر به معنای تأمل و ملاحظه احساسات دیگران است.

۵. مهارت اجتماعی (هنر حفظ ارتباط‌ها)، تبحر در اداره کردن و مدیریت رفتار خود و دیگران است تا به توانایی رهبری در گروه و ترغیب دیگران نیز دست یابیم. بخش عمده‌ای از هنر برقراری ارتباط، مهارت کنترل عواطف در دیگران است. مهارت در این حیطه، با توانایی مشترک در کنترل هیجان خود و تعامل سازگاران با دیگران همراه است.

به نظر گلمن، افرادی که می‌خواهند در ایجاد رابطه با دیگران اثرگذار باشند، باید توانایی تشخیص، تفکیک و کنترل احساسات خود را داشته باشند، سپس از راه همدلی، پیوند مناسبی برقرار کنند. این مهارت فقط شامل دوست‌یابی نمی‌شود، گرچه افرادی که این مهارت را دارند، به سرعت فضایی دوستانه با افراد ایجاد می‌کنند؛ ولی این مهارت بیشتر به دوست‌یابی هدفمند مربوط می‌شود. این افراد به راحتی می‌توانند مسیر فکری رفتار دیگران را در سمتی که می‌خواهند، هدایت کنند.

کاربرد هوش هیجانی

افرادی که دارای هوش هیجانی بالایی هستند، هنر مراوده با مردم و مهارت کنترل و اداره احساسات دیگران را دارند. این مهارت‌ها، محبوبیت، قوه رهبری و نفوذ شخصی را تقویت می‌کند و فرد را در هرگونه فعالیت اجتماعی و ارتباط صمیمانه با دیگران موفق می‌سازد. چنین افرادی با شناخت و بصیرت درونی، که نسبت به تمایلات عاطفی خود و دیگران دارند، بهترین عملکرد را در موقعیت‌های گوناگون زندگی بروز می‌دهند.

هوش هیجانی، آگاهی از احساس و استفاده از آن برای اتخاذ تصمیم‌های مناسب در زندگی و توانایی تحمل ضربه‌های روحی و مهار آشفتگی‌های روانی است و اعتماد به نفس و کنترل درونی افراد را افزایش می‌دهد. بنابراین، آنها را در مقابل مشکلات خانوادگی و اجتماعی، جرم و جنایت، اختلال‌های روانی و رخداد‌های ناگهانی، ایمن می‌سازد. در نتیجه، خانواده‌ای سالم و مستحکم و در پی آن، جامعه‌ای سرشار از آرامش و امنیت به ارمغان می‌آورد.

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که هوش هیجانی بر بهداشت روانی افراد تأثیر مثبت دارد و راهبرد مؤثری برای توانمندسازی خانواده‌هاست. نکته مهم و قابل توجه این است

بزرگان

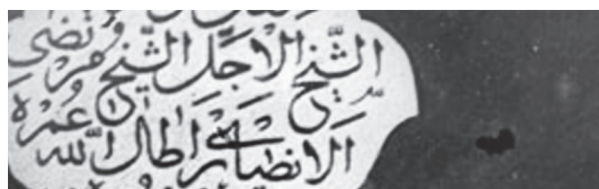
زندگینامه



معرفی جناب شیخ مهدی نیک بین

گذشته از معرفی های کلیشه ای، مروی گذرا بر سرگذشت یکایک شخصیت های مرتبط با جناب شیخ انصاری خواننده را در یافتن تصویری اجمالی و کلی اما مفید و موثر یاری می کند. ایجاز و فایده مندی دو نکته ی مهم مد نظر نگارنده بوده. این نوشتار با معرفی دو اثر نامی شیخ به پایان می رسد.

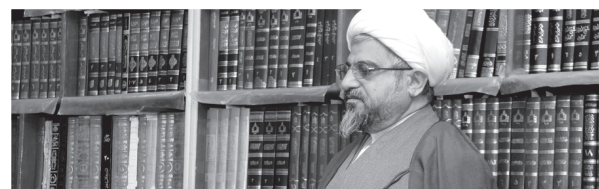
نوشتار



حکایت و اقوال مهدی نیک بین

نگارنده از میان انبوه خاطرات و حکایات آموزنده پیرامون شخصیت و احوالات شیخ انصاری دوازده مورد را دستچین کرده و به دنبال هر مورد در قالب جملات کوتاهی توضیحی موجز نگاشته تا مغزای حکایات را سهل الوصول تر گرداند.

مصادر



نگاهی به شیخ انصاری از دریچه فرائد و مکاسب درگفت وگو با حجت الاسلام شیخ محمدعلی انصاری

در این دیدار، با حجت الاسلام و المسلمین انصاری پیرامون سه محور به گفتگو نشستیم؛ اول: رفتار و منش اجتماعی و سیاسی شیخ انصاری و تحلیل آن بر مبنای نظرات فقهی ایشان. دوم: ابداعات و نوآوری های شیخ انصاری در فقه و اصول و چرایی کمرنگ شدن این روحیه پس از ایشان. سوم: بررسی جایگاه عقل در فقه از نظرگاه شیخ انصاری و واکاوی اینکه چرا شیخ گاهی نسبت به استفاده از دلیل عقل به ما هشدار می دهد.

نوشتار



آسیب شناسی الگوگیری از مفاخر اسلام مهدی نیک بین

در این نوشتار با نگاهی تطبیقی میان اشتراکات شخصیتی شیخ الطائفه طوسی و شیخ اعظم انصاری نحوه ی الگوگیری از بزرگان مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته. چکیده ی اصلی محتوای این مقاله بازنمایی خود باختگی بازماندگان تحت شعاع عظمت گذشتگان است. نگارنده بر این بوده تا با ذکر شواهد و اقوال تاریخی مدعیات خود را مستند و استوارتر گرداند.

مصادر



چگونه به رسائل رسیدیم؟ مهدی نیک بین

در این مقاله با نگاهی تاریخی مشاهده می کنیم که چگونه کتب درسی اصولی معمول در هر دوره ای با تمام امتیازات و مختصات جای خود را به اثر ماندگار و ارزشمند بعدی داده. و در انتها ساختار حاکم بر نظام آموزش علم اصول در حوزه ها مورد نقد و ارزیابی قرار می گیرد.

معرفی: حنا شیخ

ویژگی اصلی مکاسب، نظم و ترتیب منطقی این عناوین است. وی در این کتاب، در نقل کلام بزرگان، ساده‌انگاری و سستی به خرج نداده و در نقد آنها نیز در حجاب احترام و احتیاط گرفتار نشده است.

ولادت

۱۸ ذی‌حجه ۱۲۱۴ هـ ق دزفول

خانواده

پدرش شیخ محمد امین، از مبلغان و مروجان شریعت و از نوادگان جابر بن عبدالله انصاری، و مادرش بانویی پرهیزکار و دختر یکی از عالمان شهر بود.

سفرها

در هجده سالگی به همراه پدرش به عراق سفر کرد و در کربلا خدمت سید مجاهد رسید و بنا به پیشنهاد او، چهار سال در کربلا ماند و از محضر عالمانی چون سید مجاهد و شریف‌العلمای مازندرانی بهره برد، سپس به نجف رفت و در درس مرحوم شیخ موسی کاشف‌الغطا شرکت کرد و پس از مدتی دوباره به دزفول بازگشت.

در سال ۱۲۴۰، در راه سفر به مشهد، چهار سال در کاشان ماند و از محضر ملا احمد نراقی بهره برد و دو سال نیز در مشهد زیست. در سال ۱۲۴۹، هم‌زمان با ریاست صاحب جواهر، راهی نجف شد.

درگذشت

به سال ۱۲۸۱ هـ ق، در ۶۷ سالگی، پس از پانزده سال ریاست بر حوزه‌های علمیه در نجف از دنیا رفت.

استادان

۱. شیخ حسین انصاری (عموی ایشان)
۲. شریف‌العلمای مازندرانی (متوفای ۱۲۴۶ هـ ق)
۳. شیخ موسی کاشف‌الغطا (متوفای ۱۲۴۱ هـ ق)
۴. شیخ علی کاشف‌الغطا

۵. سید محمد مجاهد (فرزند صاحب ریاض. متوفای ۱۲۴۲ هـ ق)

۶. صاحب جواهر (۱۱۹۲-۱۲۶۶ هـ ق)

۷. ملا احمد نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ هـ ق)

۸. سید علی شوشتری (در عرفان و اخلاق. ۱۲۲۲-۱۲۸۱ هـ ق)

شاگردان

۱. میرزای محمدحسن شیرازی
۲. میرزا حبیب‌الله رشتی
۳. آقا حسن نجم‌آبادی تهرانی
۴. سید حسین کوه کمره‌ای
۵. شیخ جعفر شوشتری
۶. سید جمال‌الدین اسدآبادی
۷. آخوند خراسانی

مروری بر احوال برخی شخصیت‌های معاصر ایشان

سید جمال‌الدین اسدآبادی، در سال‌های ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۰، از محضر شیخ بهره می‌برد. در این سال‌ها، شیخ مخارج وی را تأمین می‌کرد تا اینکه به فرموده شیخ، راهی هندوستان شد.

سید علی شوشتری، در فقه و اصول، در کلاس درس شیخ مرتضی انصاری شرکت می‌کرد، ولی در عرفان و اخلاق، مربی شیخ مرتضی انصاری بود. همچنین وصی شیخ بود و بر وی نماز خواند و پس از او، بر کرسی درس نشست و بزرگانی چون آخوند خراسانی و ملا حسین‌قلی همدانی از محضر وی بهره‌مند شدند.

سید علی شوشتری، هنگامی که مشغول خاک‌سپاری شیخ بود، فرمود: «افسوس که رفتی و اسرار زیادی را با خود بردی». ملا احمد نراقی، فرزند ملا مهدی نراقی، صاحب

کتاب مستند الشیعه و عوائد الایام و معراج السعاده و مثنوی طاق‌دیس است. وی در علوم مختلف عقلی و نقلی و تجربی و زبان‌های گوناگون، متخصص بود. همچنین پس از شکست اول ایران از روسیه (در سال ۱۲۳۶ هـ ق) تلاش فراوانی در باز پس‌گیری شهرهای ایران داشت، تا جایی که افزون بر فتوای جهاد، راهی میدان نبرد شد. ملا احمد نراقی، درباره شیخ چنین فرموده است: «استفاده‌ای که من از این جوان نمودم، بیش از استفاده‌ای بود که او از من برد».

سید محمد مجاهد، فرزند سید علی صاحب ریاض، شاگرد برجسته وحید بهبهانی، نزد پدرش و علامه بحر العلوم به تحصیل پرداخت. وی سیزده سال در اصفهان اقامت داشت و همراه ملا احمد نراقی، به دعوت فتح‌علی شاه به نبرد با روسیه پرداخت. او که با اقبال و اعتقاد شدید مردم همراه بود، پس از ناکامی لشکر ایران با ادبار و اسائه ادب مردم و دربار بازگشت.

صاحب جواهر، در واپسین ساعات عمرش، در حالی که علما برای تعیین تکلیف جانشینش، محضرش گرد آمده بودند، از حال شیخ انصاری جویا شد. هنگامی که شیخ حضور یافت، صاحب جواهر گفت که ایشان پس از من مرجع شماسست، سپس رو به شیخ کرد و گفت: «تو هم از احتیاط خود کم کن؛ چرا که دین اسلام سهل و آسان است».

شیخ انصاری از شاگردان صاحب جواهر بود، ولی رویه علمی و عملی‌اش تفاوت‌های چشمگیری با استادش داشت. صاحب جواهر در کنار پرداختن به تدریس و فتوا، به دخالت در امور سیاسی و اجتماعی و ارتباط با حاکمان و دولت‌مردان وقت، اهتمام ویژه‌ای داشت. برای نمونه، با حاکم استان فارس در زمان محمد شاه قاجار، رابطه حسنه‌ای داشت و نمایندگانش در مراسم تاج‌گذاری ناصرالدین



ملا احمد نراقی، درباره شیخ چنین فرموده است:

استفاده‌ای که من از این جوان نمودم، بیش از استفاده‌ای بود که او از من برد.

شاه و صدارت امیرکبیر شرکت داشتند، ولی معمولاً شیخ از پرداختن به این گونه امور دوری می‌کرد.

پس از درگذشت وی، شخصی نزد شیخ آمد و با مقایسه زندگی بزرگ‌منشانه صاحب جواهر با زندگی زاهدانه شیخ گفت: «اگر راه شما حق است، پس راه صاحب جواهر، باطل است و اگر راه او حق است، راه شما باطل است».

مرحوم شیخ در جواب به او گفت: «هر دو راه حق است. او شوکت اسلام را می‌دید، ولی من زهد اسلام را می‌بینم».

سعید العلما مازندرانی، بنا به گفته شیخ، هنگامی که در حوزه کربلا نزد شریف العلما به تحصیل مشغول بود، سعید العلما را از خودش فاضل‌تر می‌دانست. شیخ این برتری را مانع می‌دانست که پس از صاحب جواهر، رهبری حوزه‌ها را بر عهده بگیرد. از این رو، در نامه‌ای خطاب به سعید العلما که در مازندران بود، چنین می‌نویسد: «با وجود شما که در آن سال‌ها از من برتر بودید، بر خود جائز نمی‌بینم که جانشین صاحب جواهر شوم».

سعید العلما در پاسخ به شیخ، نظر او را تأیید می‌کند، ولی یادآور می‌شود که در این سال‌ها دوری او از مرکز درس و بحث (نجف) و پرداختن به امور مردم در مازندران، سبب شده فعالیت شیخ انصاری را نداشته باشد. سرانجام پس از پاسخ سعید العلما بود که شیخ بر خود جائز دید که این مقام را به دست آورد.

میرزای شیرازی، از شاگردان خاص و جانشین شیخ بود. وی بنا به اصرار شیخ، رسائل را مورد تجدید نظر و اصلاح قرار داد. بارها شیخ

می‌فرمود: «من درس را برای سه نفر می‌گویم: میرزا محمدحسن شیرازی میرزا حبیب‌الله رشتی و آقا حسن تهرانی نجم‌آبادی».

میرزا حبیب‌الله رشتی، کتابی در تقریرات اصول فقه استادش شیخ انصاری دارد. هم‌چنین حاشیه‌ای بر مکاسب نوشته است. میرزا حبیب گفته بود که شیخ علمش را به من، و سیاستش را به میرزا داد و زهدش را با خود برد.

دوره زعامت شیخ هم‌زمان با پادشاهی ناصرالدین شاه بود. در سال ۱۲۷۳ هـ ق، انگلستان در پی اختلاف بر سر هرات و افغانستان، بخش‌هایی از جنوب ایران را اشغال کرد. از این رو، ناصرالدین شاه، نامه‌ای محضر شیخ نوشت و از او یاری خواست، ولی شیخ از اجابت دعوت ناصرالدین شاه سر باز زد و از صدور حکم جهاد خودداری کرد. وی دلیل امتناعش را بی‌اعتمادی به اقوال و افعال سیاستمداران ایران عنوان کرده بود. با این وجود، هنگامی که ناصرالدین شاه فتاوی شیخ را خواست، شیخ به خط خود بر جامع عباسی - رساله توضیح المسائل شیخ بهایی که به نام شاه عباس نوشته شده بود - تعلیقه زد و برای او فرستاد.

مادر بزرگوارش، دختر شیخ یعقوب فرزند شیخ احمد بن شیخ شمس‌الدین انصاری بود. وی نوافل شب را تا هنگام مرگ ترک نکرده و چون اواخر عمر نابینا شده بود، شیخ مقدمات تهجد وی را فراهم، و حتی در موقع نیاز، آب وضوی او را گرم می‌کرد.

ایشان در سال ۱۲۷۹ هـ ق، در نجف اشرف از دنیا رفت و شیخ در غم فقدان بسیار متأثر

شد. علاقه و التفات عاطفی شیخ نسبت به مادرش معروف است. هم‌چنین چندین بار مادر شیخ از شدت احتیاط مالی و زندگی زاهدانه فرزندش گله کرده بود که داستان‌های شنیدنی بسیاری در این باره نقل شده است.

آثار

رسائل و مکاسب، دو اثر ماندگار و پر ارزش شیخ است.

۱. رسائل (فرائد الاصول) حاوی مسائل عقلی علم اصول است که در بخش‌های قطع و ظن و شک و تعادل و ترجیح مورد بحث قرار گرفته است.

بحث حجیت ذاتی قطع و وجوب متابعت آن، تجری، علم اجمالی و تأثیر آن در امتثال و اشتغال تکلیف، از ابداعات شیخ در بحث قطع است. در بحث ظن هم با طرح مصلحت سلوکیه امکان تعبد به ظن را متصور می‌شود. هم‌چنین فی‌الجمله در اصول عملیه و بالجملة در استحباب ابتکارات خاص خود را مطرح می‌کند. شیخ از شاگردان نسل سوم وحید

بهیمانی (متوفای ۱۲۰۵ هـ ق) بود، یعنی بیش از نیم قرن، از زوال تفکر اخباری‌گری گذشته بود که شیخ فعالیت‌های علمی خود را آغاز کرد. شیخ با وجود اینکه در رسائل بر اساس حالات روانی سه‌گانه قطع و ظن و شک بحثش را استوار می‌کند، ولی در لابه‌لای مباحث مربوط به قطع درباره جایگاه و کاربرد عقل در استنباط احکام شرعی سخن می‌گوید.

۲. مکاسب (در فقه) رویه شیخ در طرح مباحث این کتاب این گونه است که نخست با تأسیس اصول کلی و قواعد عام برای موارد شبهه و ابهام، تعیین تکلیف کند و پس از آن بیشترین اهتمامش در شیوه طرح و ورود به مسئله است. پس از آن به نقل اقوال، بنا به ترتیب تاریخی‌اش می‌پردازد که در خلال آن ابتکارها یا شهرتها برایش مکشوف می‌شود. در ادامه به سراغ ادله می‌رود و به موشکافی روایات می‌پردازد و در انتها به نظریات پیشینیان باز می‌گردد تا شاید بتواند از میان آنها نظریه مختارش را برگزیند.

بسیاری از مباحث مطروحه در این کتاب (بیع و خیارات و مکاسب محرمه) در کتاب‌های پیشینیان نیز یافت می‌شد، ولی ویژگی اصلی مکاسب، نظم و ترتیب منطقی این عناوین است. وی در این کتاب کمتر به بحث‌های رجالی پرداخته، ولی بحث‌های موشکافانه فقه الحدیثی را بسیار مد نظر داشته است.

وی در این کتاب، در نقل کلام بزرگان، ساده‌انگاری و سستی به خرج نداده و در نقد آنها نیز در حجاب احترام و احتیاط گرفتار نشده است.

در این کتاب، نظریات شمار بسیاری از عالمان، طرح و بررسی شده، ولی منابع و مأخذ آن اقوال کمتر استخراج گشته است که موجب ابهام و سردرگمی خواننده می‌شود.

بر اساس نظر بسیاری از کارشناسان، در این کتاب مباحث اضافی و غیرضروری بسیاری به چشم می‌آید که تهذیب و تحریر دوباره آن ضرورت دارد.

منابع مقالات بخش سیره:

۱. تراز سیاست / علی ابوالحسنی، منذر
۲. موقعیت شیخ انصاری در تاریخ علوم دینی / سید احمد مددی / کههان اندیشه، ش ۴۱
۳. ابعاد شخصیت شیخ انصاری / آیت‌الله شبیری زنجانی / مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۱-۱۲
۴. سیمای فرزانتگان / رضا مختاری / بوستان کتاب
۵. سیر تکامل متون درسی و مدارس فقهی / سید احمد حسینی خراسانی / کاوشی نو در فقه اسلامی، ش ۵۹
۶. تاریخ فقه و فقه / ابوالقاسم گرچی / سمت
۷. زندگی نامه استاد الفقهاء شیخ انصاری / ضیاء الدین سبط الشیخ
۸. نوآوری های شیخ انصاری در دانش اصول / عباس مخلص / فقه، ش ۱
۹. با مفاخر اسلام آشنا شویم / علی دوانی / درس‌هایی از مکتب اسلام
۱۰. ابتکارهای شیخ انصاری در علم اصول / مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش ۲۴-۲۵
۱۱. مقالات کنگره بزرگداشت آخوند خراسانی / پایگاه اینترنتی
۱۲. فقه‌های نامدار شیعه / عقیقی بخشایشی / کتابخانه آیت‌الله مرعشی
۱۳. آفتاب فقاها / محمود افتخار زاده / نشر روح
۱۴. گلشن ابرار / سید عباس رفیعی پور / نشر معروف
۱۵. گنجینه دانشمندان / حاج شیخ محمد شریف رازی / اسلامیه
۱۶. دریای فقاها / سید عبد الرضا موسوی / مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

رویه شیخ در طرح مباحث مکاسب این گونه است که نخست با تأسیس اصول کلی و قواعد عام برای موارد شبهه و ابهام، تعیین تکلیف کند.

حکایات و احوال



نوشتار

مهدی نیک بین

زندگی‌اش چه تأثیری در زمینه تربیت می‌گذارد و چگونه توفیقات علمی و عملی‌اش را افزایش می‌دهد.

۴. هنگامی که شیخ بیمار شد، طبیب حاذقی تشخیص داد که مداومت شیخ بر تدریس و نداشتن تحرک جسمی، عامل بیماری ایشان است. از این رو، دستور داد شیخ به نرمش و ورزش بدنی، به ویژه پیاده‌روی بپردازد.

آن طبیب به شیخ گفت: «من پزشک جسم و موجبات صحت جسمانی را به شما عرض کردم و شما طبیب روحید و موجبات صحت نفس را بیان فرمایید».

شیخ از بستر برخاست و فرمود: «آنچه از آیات و روایات در این باره فهمیده می‌شود، بیش از حد بیان است، اما اهم آن دو نکته است:

نخست سیر و سفر در اقطار جهان، و دوم بر آوردن حوایج مردم». شیخ که اسطوره زهد و عبادت بود، برای سلامت روح توصیه به زندگی پرهیزکارانه و ریاضات شرعی نمی‌کند، بلکه راهی را که از متن زندگی عادی انسان‌ها می‌گذرد، عامل مهم صحت نفس برمی‌شمارد. ۵. یکی از اعیان مهم تهران خدمت شیخ می‌رسد. هنگامی که وضع زندگانی شیخ را می‌بیند، ضمن تجلیل بسیار از زهد وی، انتقادی را متوجه حاج ملا علی کنی می‌کند و می‌گوید: «او متمول است و با شما خیلی فرق دارد».

شیخ از این گفته، خیلی ناراحت می‌شود و می‌گوید: «باید از این حرف استغفار کنی. بین من و او خیلی فاصله است. من سر و کارم با طلبه‌هاست. من اگر بخوام وضع مرفه داشته باشم، برای طلبه درس خواندن مشکل می‌شود. من باید سطح زندگی‌ام را با آنها منطبق گردانم، ولی حاج ملا علی کنی، سر و کارش با شماس است. سر و کارش با سلاطین و اعیان و اشراف و امثال اینهاست. او باید آن گونه زندگی کند و من باید این گونه زندگی کنم».

یکی از تاریخ‌نگاران عصر قاجار، در وصف حاج ملا علی کنی، چنین می‌نویسد: «حقیقتاً آن بزرگوار، علاوه بر ریاست روحانی، صدر اعظم

۱. روزی مادر شیخ به وی اعتراض می‌کند و می‌گوید: «با این همه وجوهاتی که شیعیان از اطراف نزد شما می‌آورند، چرا برادرت منصور را بیشتر رعایت نمی‌کنی و به او مخارج کافی نمی‌دهی؟»

شیخ بی‌درنگ کلید اتاقی را که وجوه شرعی را در آن می‌گذاشت، به مادرش می‌دهد و می‌گوید: «هر قدر صلاح می‌دانی از این اموال به فرزندت بده، اما جواب آن هم در قیامت با خودت».

مادر شیخ که خود را در برابر محذور بزرگی دید، گفت: «خیر. هیچ‌گاه برای رفاه چند روزه پسر، خود را در روز قیامت گرفتار نمی‌کنم».

شیخ مراقب بود که آخرتش را فدای دنیای دیگران نکند و با این رفتار، به مادرش هم این نکته را یادآور شد.

۲. زمانی یکی از شاگردان شیخ، از وی به دلیل رعایت حقوق طلاب و کمک به مستحقان تمجید کرد که شیخ فرمود: «این کار فخر و مباهات ندارد؛ زیرا بر هر مسلمانی واجب است که امانت‌های مردم را به دست صاحبانش برساند. این پول‌ها که به دست من می‌رسد، امانت‌هایی است که باید به مستحقین داده شود که صاحبان اصلی آنها هستند».

چه قدر عجیب و مایه تأسف است که چنین انجام وظیفه‌ای، امروز از کرامات شیخ محسوب می‌شود، در حالی که حقیقتاً شیخ برای خود در این زمینه کمالی قائل نبوده است.

اما توجه شیخ به این نکته که مبدا انجام وظایفش را دکان مریدپروری کند، ستودنی است.

۳. امام خمینی می‌گویند: «زندگی شیخ انصاری را هم شنیده‌اید، که چه وضعی داشته است در زهد... اگر نبود آن وضع، نمی‌توانست آن شاگردهای بزرگ را تربیت کند و نمی‌توانست آن کتاب‌های ارزنده را تحویل جامعه بدهد».

خود شیخ هم به این نکته واقف بوده و می‌دانسته که این نحوه

قضاوت مکن چه قصد قربت داشته باشی یا نه. تدریس بکن چه قصد قربت داشته باشی یا نه. امامت نماز جماعت بکن اگر قصد قربت داشته باشی، و الا نه.



صاحب جواهر گفت که ایشان پس از من مرجع شماسست، سپس رو به شیخ کرد و گفت: تو هم از احتیاط خود کم کن؛ چرا که دین اسلام سهل و آسان است.

هم پاسخ سؤال کننده را داده و هم نداده است.

۱۰. میرزای شیرازی می‌فرماید: «مرحوم شیخ توصیه می‌کردند به ما که شما یک دوره معقول را بخوانید و از مسائل معقول مطلع باشید».

آن‌گاه ایشان فرمودند: «من در مدتی که در کاشان اقامت داشتم و خدمت مرحوم ملا احمد نراقی می‌رفتم، از ایشان درخواست کردم که به من فلسفه درس بدهند. ایشان به دلیل گرفتاری‌های فراوان، امتناع کردند و فرمودند: من شخصی را به شما معرفی می‌کنم که به شما فلسفه درس بدهد و آدرس منزل او را دادند».

مرحوم شیخ فرمودند: «من رفتم به آن آدرس و در زدم. شخصی بیرون آمد که هیئت درویش را داشت. وقتی که چشمش به من افتاد، تعجب کرد. من با هیئت علما و ایشان با هیئت درویش! من گفتم: آخوند ملا احمد مرا فرستادند. اسم ایشان را که بردم، تعجب ایشان کم شد و گفت: خب، بفرمایید. گفتم: من از ایشان درس فلسفه خواستم و ایشان به خاطر گرفتاری‌هایشان قبول نفرمودند و گفتند بیایم اینجا که شما یک دوره فلسفه به من درس بدهید. گفت: من فعلاً حال ندارم برای این کارها، لیکن چون آخوند فرموده‌اند، من یک دوره مثنوی ملای روم را برای شما می‌گویم و در ضمن آن، یک دوره فلسفه و حکمت را هم می‌گویم».

مرحوم شیخ می‌فرماید: «آن مدت که من کاشان بودم، نزد همان شخص یک دوره مثنوی را خواندم و در همان حال یک دوره مسائل حکمت و معقول را فراگرفتم».

(آیت‌الله مددی)

در میان علما کسانی که برای تحصیل تا این مقدار مشقت هجرت و سفر را بر خود هموار کرده باشند، کمیاب هستند. انصافاً شیخ انصاری خوش روزی هم بوده. بیهوده نیست پس از سفر به نجف، به محفل خصوصی سید علی شوشتری - استاد آخوند ملا حسین قلی همدانی و شاگرد ملا قلی جولا - راه یافت.

۱۱. یکی از خویشان شیخ نقل می‌کند که روزی از فقر نزد شیخ شکوه کردم. شیخ فرمود: «کنون از وجوه شرعی چیزی نزد من نیست، ولی نزد فلانی برو و بگو دو سال نماز استیجاری به تو بدهد. پول آن‌ها را تو بردار و نمازها را من می‌خوانم».

شاید رفتار شیخ اشعار به این داشت که اگر فقیر هستی، ناتوان از این نیستی که نماز استیجاری بخوانی؟ اما سیره شیخ در ارشاد دیگران و اداره امور طلاب این گونه بود که بیشترین سختی‌ها را به خودش تحمیل می‌کرد، نه دیگران.

۱۲. سید حسین کوه کمری که از فضایی عصر شیخ بوده و مجلس درسی داشته است، یک روز در محل درس خود، پیش از آمدن شاگردان حاضر شد و دید در گوشه مسجد، شیخ ژولیده‌ای (شیخ مرتضی انصاری) با چند شاگرد نشسته است و تدریس می‌کند. سید حسین سخنان او را گوش داد و احساس کرد که این شیخ بسیار محققانه بحث می‌کند. روز دیگر راغب شد، زودتر بیاید و به سخنان شیخ گوش کند. آمد و گوش کرد و به اعتماد روز پیش افزون شد که این شیخ از خودش فاضل‌تر است... و اگر شاگردانش به جای درس او به درس این شیخ حاضر شوند، بهره بیشتری خواهند برد.

روز دیگر که شاگردان او آمدند، گفت: «رفقا این شیخ که در آن کناره با چند شاگرد نشسته، از من برای تدریس شایسته‌تر است و خود من نیز از او استفاده می‌کنم. همه با هم به درس او برویم». از آن روز سید حسین و شاگردانش در مجلس شیخ حاضر شدند. در گذشته مقام و جایگاه بزرگانی چون شیخ انصاری تعیینی بوده، نه تعیینی. این نکته یادآور تفاوت نظام آموزشی دستورمحور، به جای نظام انسان‌محور است.

نکته جالب‌تر این است که تقوای اهل زمانه، شیخ را شهره شهر کرد، و گرنه سرمایه‌هایی چون او چاره‌ای جز گمنامی و گوشه‌نشینی نداشتند؛ چرا که هوای نفس همگنان، حصار خوبان می‌شود و آنان را به استضعاف می‌کشاند.

و رئیس‌الوزرای خردمند و با نیرویی برای ملت و دولت و شاه بود و خود شاه نیز فهمیده بود. لذا خبر مرگش را که شنید، نشست و گفت: آه، پشتم شکست!

بی‌شک آگاه بودن شیخ به تفاوت مشرب‌ها و امتیاز قائل نشدن برای هیچ کدام، کرامت بزرگی است که مغفول مانده است؛ چرا که طبیعتاً انسان‌ها، مشرب و وظیفه شخصی خویش را معیار محک همه عالم قرار می‌دهند و به خود اجازه می‌دهند درباره دیگران بر اساس نگاه شخصی خود قضاوت کنند. این توجهات شیخ، افزون بر اینکه نشان از تقوای ایشان دارد، نشانه عمق آگاهی و دقت نظرش در تحلیل شرایط متکثر زندگانی انسان‌ها بوده است.

۶. روزی شیخ سر درس فرمود: «من در ایام تحصیل در خدمت شریف‌العلما و حاج ملا احمد نراقی و شیخ علی کاشف‌الغطا، به نوعی بر ذهن و ادراک و حافظه‌ام مغرور بودم که هر گاه در مطلبی تعمق، و چیزی را درک می‌کردم، اگر به خلاف آن را از اساتیدم می‌شنیدم، التفاتی به آن نداشتیم، بلکه گوش به تمام بیانات آن‌ها نمی‌دادم، ولی اکنون به نحوی شده‌ام که هر گاه کمترین شاگردم سخنی گوید، استماع می‌کنم تا مطلبش تمام شود؛ زیرا تجربه کرده‌ام، بعضی از افکار خود را به واسطه سخن یکی از شاگردان مبتدی‌ام باطل دیده‌ام».

امروزه گویا حکایت ما کاملاً بر عکس شده است. وقتی طلبه‌ای مبتدی هستیم، آن چنان خالی از اعتماد به نفسیم که جرأت اندیشیدن به خود نمی‌دهیم و وقتی واجد مرتبه استادی می‌شویم، آن چنان به فهم خود مطمئن می‌شویم که جرأت اندیشیدن را از دیگران می‌گیریم.

۷. آخوند خراسانی می‌فرماید: «من به درس شیخ بسیار علاقه‌مند بودم، چندان که مایل نبودم حتی یک جلسه را از دست بدهم. روزی تنها پیراهن خودم را شسته بودم. لذا برای حضور در کلاس قبای خود را پوشیدم و به دور خود پیچیدم و گوشه‌ای نشستم و پس از اتمام درس به سرعت برگشتم تا کسی مرا با آن وضع نبیند. ظهر آن روز، شیخ انصاری به حجره‌ام آمد و گفت: از اینکه در این وقت مزاحمت شدم، معذرت می‌خواهم. من می‌توانستم پیراهن نو تهیه کنم، اما دلم می‌خواهد پیراهن خودم را به شما بدهم. امیدوارم با قبول آن مرا خوش حال کنید. این را گفت و دو دست از پیراهن‌هایش را به من داد و رفت».

علاوه بر توجه خاصی که به شاگردانش داشت و صرف نظر از مسئولیت‌شناسی ستودنی‌اش، لطافت طبع شیخ در اینکه پیراهن خودش را به آخوند خراسانی بخشیده، نشان از روحیه عاطفی وی دارد.

۸. شیخ انصاری خطاب به شاگردان خود که می‌خواستند از نجف به اوطان خودشان برگردند، توصیه می‌کرد: «قضاوت مکن چه قصد قربت داشته باشی یا نه. تدریس بکن چه قصد قربت داشته باشی یا نه. امامت نماز جماعت بکن اگر قصد قربت داشته باشی، و الا نه».

شیخ فقط عالم به علوم اصطلاحی نبود. از این توصیه‌ها فهمیده می‌شود که ایشان، حکیم نیز بوده است.

۹. از شیخ می‌پرسند: «مولوی چگونه آدمی است؟»

شیخ می‌گوید: «در جوانی قدری مثنوی را دیده‌ام. این شعر از آن زمان در نظرم مانده است که مولوی می‌گوید: هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من».

وقتی مولوی درباره معاصرین خود در شصصد سال قبل می‌گوید که اینها تشخیص نمی‌دهند من چه کاره‌ام، من چگونه درباره او قضاوت کنم؟»

عوام بودن مخاطبان دلیل نمی‌شود همه حقایق را از ایشان کتمان کرد. به هر حال شیخ

آسیب شنای الگوگیری از مفاخر اسلام

نوشتار

مهدی نیک بین

با نگاهی به جایگاه شیخ اعظم مرتضی انصاری

نگرش و چگونگی الگوگیری ما از بزرگانمان است که به جای اینکه اجتهاد را از آنان بیاموزیم، تقلید را پناهگاه کاستی‌های خود می‌کنیم؟ مگر نه آنکه امتیاز شیخ انصاری، ابتکارات و اجتهاد حقیقی‌اش بود؟ پس چگونه با پیروی از او تنها تقلید بر جای ماند؟

اگر فرموده‌اند: «ما پس از شیخ انصاری، به لحاظ علمی و تحقیقی سیر نزولی داشته‌ایم و سال‌هاست که به اصطلاح از مایه می‌خوریم». (آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری) جسارتی به محضر ستاره‌های فروزان آسمان فقاقت، نظیر میرزای شیرازی و محقق رشتی و صاحب عروه و نایینی و بروجردی و... نشده؟

اگر فرموده‌اند: «تقریباً اکنون که حدود ۱۷۰ سال از زمان حیات علمی شیخ می‌گذرد، در طول این مدت تمام افکاری که در مجامع علمی و حوزه‌های شیعه مطرح و مدار بحث بوده یا سخنان شیخ بوده یا از سخنان ایشان الهام گرفته شده است، آرای شیخ مرحله نهایی را طی کرده و پس از وی تنزل آغاز شده است». (آیت‌الله شبیری زنجانی)

بر کسی این سخنان درشت نمی‌آید. پس اجازه بدهید اکنون که تا این مقدار متواضعانه در محضر شیخ زانو زده‌ایم، نکته دیگری را هم متوجه بازماندگان شیخ کنیم. این اظهارات صادقانه و صمیمانه، هر قدر بر ارج و قرب شیخ بیفزاید، نقد جدی‌تری را بر رویه و مسلک بازماندگان شیخ متوجه می‌کند و این پرسش را پدید می‌آورد که به راستی آیین الگوگیری از مفاخر علمی را می‌دانیم؟ آیا قادریم فروتنی و خودباوری را با

در میان دانشمندان علوم اسلامی، بر حسب منزلت نام‌آوران هر رشته‌ای، هر یک را با لقبی خاص خطاب می‌کنند. در حوزه فقه و اصول، به طور مطلق، لقب شیخ برای دو شخصیت بی‌بدیل به کار رفته است. اولی شیخ متقدمین است؛ شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ. ق.)، و دومی شیخ متأخرین است، شیخ مرتضی انصاری (متوفای ۱۲۸۱ هـ. ق.).

هر دوی این اعظام از چندین وجه، تشابه جالب توجهی دارند که نگارنده این مقاله، به یکی از آن وجوه مشترک اشاره می‌کند.

شیخ طوسی که شیخ الطایفه و شیخ انصاری که خاتم الفقها و المجتهدین بودند، سکه‌های زرینی در تاریخ اسلام به نامشان ضرب شده که از نظر بها غیرقابل قدردانی است، ولی تنها بر یک روی این سکه‌ها نام پرآوازه این بزرگواران حک شده و بر روی دیگر سکه‌ها، علامت سؤال بزرگی است که پاسخ آن به سادگی حاصل نمی‌شود.

پرسش درباره این است که چگونه می‌شود حماسه‌ای را به تعزیه بدل کرد یا اینکه چگونه افتخارات ما سبب شرمندگی‌مان می‌شود؟

پرسش این است که بزرگی آنان چگونه سودای بزرگی را از سر ما بیرون برد و اینکه سترگی مقامشان، چرا به جای آنکه شهدی در کام عطشناک‌مان باشد، شرنگ جان‌های خسته‌مان شده است؟

اشکال در آنان است که آن چنان در میدان فقاقت تاختند که اندیشه سبقت را در نظر ما محال گرداندند یا اشکال در نحوه

پرسش این است که بزرگی آنان چگونه سودای بزرگی را از سر ما بیرون برد و اینکه سترگی مقامشان، چرا به جای آنکه شهدی در کام عطشناک‌مان باشد، شرنگ جان‌های خسته‌مان شده است؟ اشکال در آنان است که آن چنان در میدان فقاقت تاختند که اندیشه سبقت را در نظر ما محال گرداندند یا اشکال در نحوه پرسش این است که بزرگی آنان چگونه سودای بزرگی را از سر ما بیرون برد و اینکه سترگی مقامشان، چرا به جای آنکه شهدی در کام عطشناک‌مان باشد، شرنگ جان‌های خسته‌مان شده است؟ اشکال در آنان است که آن چنان در میدان فقاقت تاختند که اندیشه سبقت را در نظر ما محال گرداندند یا اشکال در نحوه

یکدیگر جمع کنیم؟ آیا می‌توانیم همان مقدار که الطاف الهی را در وجود شریف شیخ انصاری می‌نگریم، عنایات رحمانیه و رحیمیه‌اش را در وجود خودمان هم مغتنم بشماریم؟ برای ما نقل کرده‌اند که میرزای شیرازی، مسئله‌ای را بحث، و در پایان همان هفته تمام می‌کرد و بر خلاف شیخ نظر می‌داد، ولی روز شنبه که قرار بود بحث جدیدی را آغاز کند، می‌فرمود ما بر خلاف نظر شیخ نظر داده بودیم، ولی حال می‌بینیم که نمی‌شود از مطالب شیخ عدول کرد. به شاگردان می‌فرمود: «شما شیخ را درک نکرده‌اید. سروکارتان تنها با کتاب‌های شیخ است. ما حیات شیخ را درک کردیم و می‌دانیم که شیخ کسی نیست که بتوان به راحتی از نظریاتش گذشت». (آیت‌الله رضی شیرازی) این گونه داوری و نتیجه‌گیری را برعهده ما نهاده‌اند و هر یک از ما بر اساس مزاج خود آن را تفسیر می‌کنیم و در نهایت، روشن نیست میرزا این سخنان را فقط از روی ادب و فروتنی فرموده یا آنکه طبق فرموده مرحوم شیخ عبدالکریم حائری و آیت‌الله شبیری، بر اساس سیری نزولی که پس از شیخ رخ داده، در میان بازماندگان شیخ، اعتماد به نفس کافی نبوده است تا با چیرگی و استواری، مطالب وی را نقد کنند.

به راستی چگونه می‌توان به گونه‌ای از بزرگان تقدیر کرد که قامت دیگران بر زیر سنگینی آنان خمیده نگردد؟ به راستی لقب خاتم‌الفقه و المجتهدین اخباری است یا انشایی؟ آیا گوینده این لقب در گذشته و آینده، آن چنان اعماق تاریخ و آثار رحمت الهی را واکاویده که دریافته شیخ انصاری، آخرین فقیه و مجتهد است یا آنکه گوینده می‌خواهد بفهماند آیندگان، خیال فقاقت و اجتهاد حقیقی را باید از سر بیرون کنند؟

به هر حال، این گونه لقب‌ها، حتی اگر جنبه تبلیغی و خطابه‌ای داشته باشد، برای آنان که از نزدیک آثار چنین تبلیغاتی را می‌بینند، واضح است که راه استفاده درست و اصولی از بزرگان را بر ما می‌بندند.

به راحتی می‌توان درک کرد که چرا اکنون که حدود ۱۸۰ سال از تألیف رسائل و مکاسب می‌گذرد، نه تنها برای آن متون بدلی پیدا نشده است، بلکه حتی هنوز کسی خود را واجد صلاحیت تهذیب و اصلاح آن متون غیر آموزشی نمی‌داند، چه آنکه به فرموده بزرگان و مشاهده بالعیان متنی که توسط یک مؤسس و مبدع فکری نوشته شود، هرگز به رسایی و پختگی تحریرهای بعدی نخواهد بود و اساسا رسالت شیخ، تدوین کتاب درسی حوزه نبوده است.

همه به نیکی می‌دانیم، شیخ بسیار محتاط بوده و در این باره داستان‌های بسیاری نیز از وی شنیده‌ایم. برای نمونه، حاج سید محمدعلی سیط، نوه شیخ، نقل می‌کند که باری شیخ به ناگاه درسش را تعطیل می‌کند. وقتی میرزای شیرازی علت را جویا می‌شود، شیخ می‌فرماید که یکی از علما نقدهای نابجایی بر نوشته‌های من نوشته است. این مسئله مرا متفکر کرده که نکند ایرادهایی که ما به سابقین می‌گیریم، از این قبیل باشد که اگر آنها زنده می‌بودند، می‌گفتند اشکالات شما به حرف‌های ما نمی‌خورد و محل نفی و اثبات دو جاست و من می‌ترسم از ناحیه

ما در حق آنها ظلمی شده باشد. (نقل به مضمون) هرگز این خوف مانع نشد که شیخ از تأسیس بنای جدید در اصول و ابتکارات فراوان در فقه منصرف شود؛ چرا که بنا به نقل، میرزا به شیخ می‌گوید: نظریات شما در مجمع مجتهدین طرح می‌شود. این افراد همه در فکرتان که اگر نقطه ضعفی وجود داشته باشد، بگویند. لذا شیخ از فردا برای درس حاضر شد.

فرمایش میرزا و تصدیق شیخ، مؤید این مطلب بوده که میراث ارزش‌مند به جا مانده از شیخ، ثمره تلاش جمعی دانشمندان زمانه او بوده است و سزاوار نیست برای بالا بردن جایگاه شیخ و آثارش، یک باره همه چیز را به شخصیت خود او نسبت دهیم. این نگاه فردمحوری ماست که ابتکار عمل را از ما ربوده و سبب شده است، بار دیگر تجربه شیخ انصاری تکرار نشود.

به راستی چرا احتیاطات شدید شیخ، مانع باوری علمی او و حلقه شاگردانش نشد، ولی سد راه بازماندگانش در پیشبرد علوم و تأمین نیازهای امروزی ما شده است؟

اینجاست که در می‌یابیم شیوه مطالعه سیره بزرگان و الگوگیری ما از آنان، آسیب‌های بسیاری به همراه دارد، تا آنجا که عنصر احتیاط در کارنامه ما (تحت تأثیر سیره شیخ) عامل رکود و عقب ماندگی است، در حالی که برای ایشان چنین آسیبی به همراه نداشت.

بجاست در پایان این نوشتار، بار دیگر سخنی از شیخ الطایفه و مهابت او به میان آوریم و از زبان ابن ادریس، صاحب السرائر، (متوفای ۵۹۸ هـ. ق) فضای زمانه پس از او را توصیف کنیم که دوران سیطره و سنگینی سایه علمی شیخ طوسی در قرن ششم چه بلایای خانمان‌سوزی را در دامان عام و خاص نهاد: «قال محمد بن ادریس رحمه الله: إني لما رأيت زهد أهل هذا العصر في علم الشريعة المحمدية والأحكام الإسلامية و تناقلهم طلبها، و عداوتهم لما يجهلون، و تضييعهم لما يعلمون، و رأيت ذا السن من أهل دهرنا هذا لغلبة الغباوة عليه، و ملكه الجهل لقياده، مضيقا لما استودعته الأيتام، مقصرا في البحث عما يجب عليه علمه، حتى كأنه ابن يومه و نتيج ساعته، و رأيت الناشئ المستقبل ذا الكفاية و الجدة مؤثرا للشهوات، صادفا عن سبل الخيرات، و رأيت العلم عنانة في يد الامتهان، و ميدانه قد عطل من الرهان، تداركت منه الذماء الباقي، و تلافيت نفسا بلغت التراقي، و حبوت أهله مع معرفتي بفضل إذاعته إليهم، و فرط بصيرتي بما في إظهاره لديهم، من الثواب الجزيل، و الذكر الجميل، و الاحدوث الباقيّة على مّر الدهور، فلم يسان العلم بمثل بذله، و لن تستبقى النعمة فيه بمثل نشره».

اهل زمانه در علم شریعت زاهد شدند و در تحصیل و طلبش کوتاهی کردند و نسبت به آنچه نمی‌دانستند، دشمنی، و آنچه را می‌دانستند، ضایع کردند.

از نظر او، عامل اصلی زوال و انحطاط این بوده که پس از درگذشت شیخ طوسی، یکی پس از دیگری، جانشینانش مقلدانه و کورکورانه، عصاکش جاهلان شدند و به کلی، بساط دانایی و فرزاندگی را برچیدند.



میراث ارزش‌مند به جا مانده از شیخ، ثمره تلاش جمعی دانشمندان زمانه او بوده است و سزاوار نیست برای بالا بردن جایگاه شیخ و آثارش، یک باره همه چیز را به شخصیت خود او نسبت دهیم.



بالعیان متنی که توسط یک مؤسس و مبدع فکری نوشته شود، هرگز به رسایی و پختگی تحریرهای بعدی نخواهد بود و اساسا رسالت شیخ، تدوین کتاب درسی حوزه نبوده است.



نگارهای برج انصاری

از دریچه فرائد و مکاسب

در گفت و گوی رهنامه پژوهش با حجت الاسلام و المسلمین شیخ محمدعلی انصاری

مصاحبه

میثم واحدی

اشاره

حجت الاسلام و المسلمین شیخ محمدعلی انصاری، در سال ۱۳۳۰ شمسی، در نجف اشرف، در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد و پس از هجرت به ایران، در سال ۱۳۵۱ در قم مستقر شد و درس‌های حوزوی را ادامه داد و در دروس خارج حضرات آیات شیخ کاظم تبریزی، شیخ حسین وحید خراسانی و شیخ جواد تبریزی شرکت کرد.

تألیفات ایشان عبارتند از: کتاب «الموسوعة الفقهية المیسرة» - که یک دائرة المعارف فقهی و اصولی است که تاکنون ده جلد از آن چاپ شده است - «دراسة حول الاسراف فی الکتاب و السنه»، «أهل البيت (علیهم السلام) إمامتهم، حیاتهم» و «قم حرم اهل بیت و مهد ثقافتهم» و... هم‌چنین ایشان مسئول علمی و ناظر تحقیق آثار مرحوم شیخ انصاری است که تاکنون حدود ۲۸ جلد آن به چاپ رسیده است.

سؤال شما چه نسبتی با مرحوم شیخ دارید؟

نسبتی ندارم. جد اعلای ما، ملا نظرعلی شوشتری، از شاگردان ایشان بود و وقتی که ایشان حضور نداشت، جای ایشان نماز می‌خواند.

سؤال اول ما درباره اصل فعالیت اجتماعی و حضور شیخ در صحنه اجتماع است. معمولاً بین ایشان و استادان یا شاگردانشان مقایسه‌ای می‌کنند. مثلاً با توجه به حکایاتی که نقل می‌شود، مرحوم صاحب جواهر وضعیت زندگی مرفه‌تری داشتند و مورد رجوع اشراف بودند و از این نظر کاملاً رویه متفاوتی با شیخ داشتند.

بله، مرحوم صاحب جواهر، زندگی بهتری داشته است. استادان این گونه نقل می‌کنند که وقتی ایشان برای اعتکاف به مسجد کوفه می‌رفتند، با جماعت و کبکبه و دبدبه‌ای، راهی آنجا می‌شدند، ولی پس از ایشان که نوبت به شیخ انصاری به عنوان مرجع رسید، می‌دیدند که شیخ برای اعتکاف به تنهایی و با بقچه‌ای در زیر بغلش، به مسجد می‌رفت و معتکف می‌شد. البته این رویه به هیچ یک از این دو بزرگوار ضرر نمی‌رساند، نه به مرحوم صاحب جواهر، نه به مرحوم شیخ انصاری، چون ائمه (علیهم السلام) نیز به اقتضای شرایطشان یا به اقتضای برخی خصوصیات، رفتارهای مختلفی داشتند.

سؤال ما هم از این نظر بحث انتقادی نداریم، بلکه دنبال الگوگیری هستیم که چگونه باید از بزرگان حوزه الگو بگیریم. آیا عیناً باید از سبک زندگی آن‌ها تقلید کرد و یا اول، با زمینه‌های اجتماعی زندگی‌شان آشنا شد؟

حتی درباره ائمه هم این گونه نیست که بگوییم سیره یک امام را بگیریم و عمل کنیم، بلکه باید ببینیم زمینه‌ای که امام در آن شرایط این کار را انجام داده، چه بوده است. امام، حجت خداست و عملی را بدون

حکمت انجام نمی‌دهد، ولی ممکن است حکمت‌ها فرق بکند. همانطور که در روایات از ائمه نقل می‌شود، ممکن است تضارب و تعارض باشد و برای رفع تعارض به سراغ اصولی می‌رویم، یعنی در وهله اول می‌بینیم که آیا قابل جمع هستند یا نه و اگر قابل جمع نبودند، برای رفع تعارض به آن اصول متوسل می‌شویم. همانطور که اقوالشان این حالت را دارد، افعالشان نیز این حالت را دارد؛ زیرا هر دو سنت است، هم قول امام و هم فعل امام. از این رو، باید وجه آن را دید و شرایطش را در نظر گرفت. وجه جمعش را با فعل دیگر امام دید و سنجید. برای همین نمی‌شود تک بُعدی قضاوت کرد. نباید وقتی روایتی را دیدیم، زود حکم کنیم که امام همیشه این گونه بوده است.

هم‌چنین وقتی می‌خواهیم زندگی عالم یافقیه‌ای را تحلیل بکنیم، باید شرایط مختلف زندگی او را در نظر بگیریم. البته مسئله دیگری نیز وجود دارد که درباره ائمه مطرح نیست، ولی درباره بزرگان و فقها مطرح است و آن اینکه بالاخره این‌ها معصوم نیستند و ممکن است هر کدام رفتار، سلوک، روش و استنباط خاصی در زندگی داشته باشند که مادامی که قائل به عدالتشان هستیم، می‌گوییم که روش هر یک از این آقایان محترم است؛ زیرا ایشان رفتارشان را بر اصولی مبتنی می‌کنند. بنابراین هم به شیخ احترام می‌گذاریم و هم به صاحب جواهر، و هر دو برای ما الگو هستند، ولی باید دید شرایط هر کدام یا تصورات هر کدام چه بوده است.

سؤال ما در واقع درباره چگونگی شرایط زندگانی ایشان و تفاوت‌هایشان است.

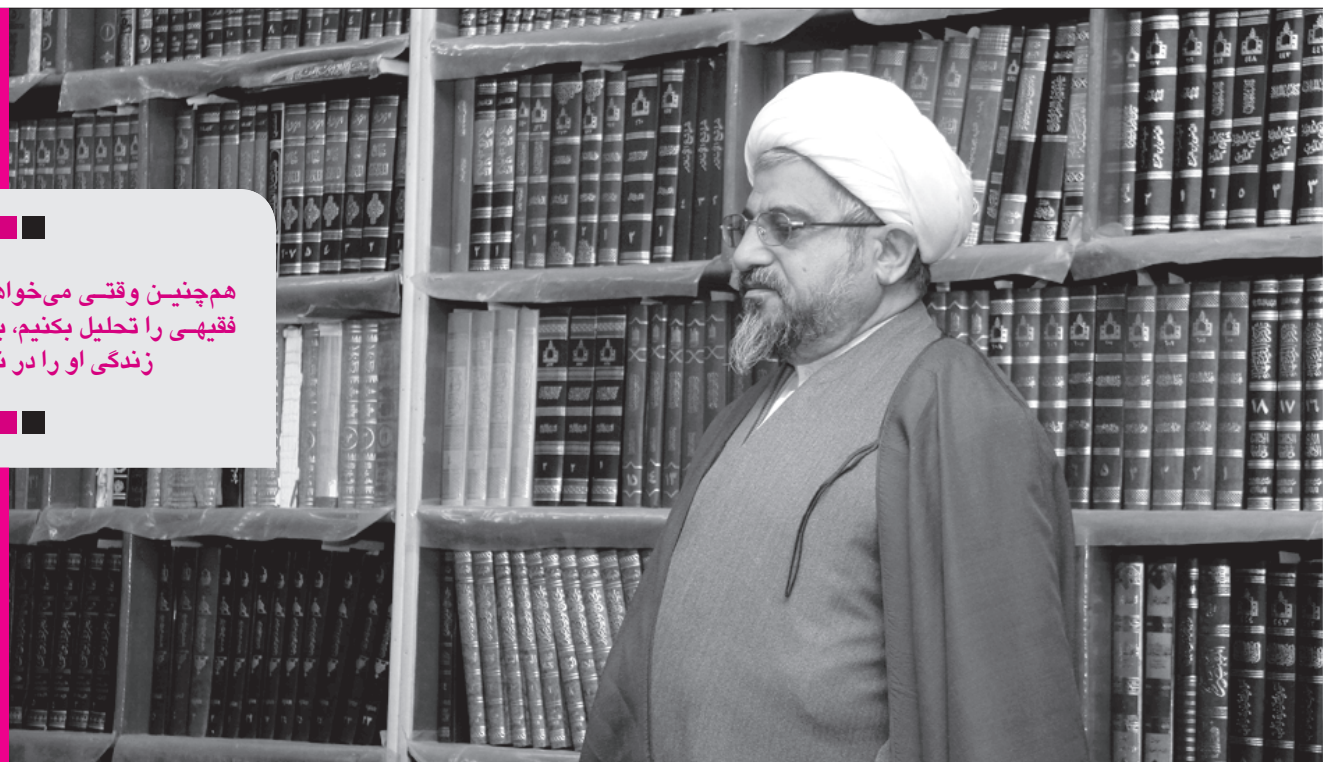
باید روی این‌ها کار و تحقیق شود تا هر

حرفی بخواهیم بزنیم، مستند باشد. اشکالی که به برخی سخنرانی‌ها و گفت‌وگوها وارد می‌شود، این است که صحبت‌ها مستند نیست و روی هواست. از این رو، چیزی از ما بخواهید که روی آن کار کرده باشیم تا بتوانیم با استناد درباره آن صحبت بکنیم.

سؤال در واقع ما می‌خواستیم درباره بحث‌های نظری ایشان، به نوعی به زمینه‌شناسی بپردازیم. آنطور که مشهور است، میان شیخ انصاری و استادانشان، مانند مرحوم نراقی یا صاحب جواهر، تفاوتی نسبت داده می‌شود که درباره ولایت فقیه - که جنبه اجتماعی‌تری به فقیه می‌دهد و به حیات اجتماعی او جلوه خاصی می‌دهد - مرحوم شیخ با استادانشان اختلاف نظر داشتند. سؤال این است که آیا می‌شود این تفاوت مشرب را به تفاوت در دیدگاه ایشان نسبت داد؟ یعنی بگوییم چون شیخ به آن نحو کلی و مبسوط، به نظریه ولایت فقیه قائل نبوده، لذا عملکرد اجتماعی و مردمی‌اش هم به این صورت بوده است؟

نه. این به هیچ وجه درست نیست؛ زیرا اولاً با توجه به مباحثی که ایشان در مکاسب، قضا و شهادت، و نیز در خمس مطرح کردند، می‌بینیم که ایشان ولایت فقیه را دو قسم می‌کنند: یک قسم همانند ولایت مطلقه امام معصوم (علیه السلام) است، یعنی بر حسب اینکه «النبی أولى بالمؤمنین من أنفسهم» که ولایت پیغمبر بر مردم بیش از ولایت مردم بر خود مردم است، یعنی پیغمبر هر نوع تصرفی می‌تواند انجام بدهد و امام نیز که نایب مناب پیغمبر است، به همین سبک ولایت دارد. قسم دوم ولایت بر اموری است

همچنین وقتی می‌خواهیم زندگی عالم یا فقیهی را تحلیل کنیم، باید شرایط مختلف زندگی او را در نظر بگیریم.



همه می‌گویند، ولی اختلاف در مصادیق است. از این رو، موارد را باید بررسی کنیم. مثلاً ممکن است یک فقیه در حدود یک جور استفاده بکند و فقیه دیگر، طور دیگری. در قضا و در تصرف در اموال و املاک مردم نیز باید به ادله خاص هر یک از این موارد مراجعه کرد.

بله، فرقی که هست. این اشخاص مانند نراقی از ادله عامه عموم نیابت را استفاده کرده‌اند و فایده آن تمسک به آنهاست و مقام شک، یعنی اگر در موردی شک کردیم که شخص امام در تنفیذ آن دخالت دارد یا نه، با عموم نیابت می‌توان ثابت کرد که دخالت ندارد، ولی شیخ این امر را از عمومات استفاده نکرده است.

سنا بنابراین، بر خلاف برخی که قائل به تناقض یا تعارض ظاهری بین اقوال شیخ هستند، از نظر شما تعارضی وجود ندارد؟

نه. نیابتی که در جایی آن را پذیرفته، با نیابتی که در جای دیگر رد کرده است، منافاتی ندارد. به طور کلی همان نکته‌ای را که ذکر شد، می‌خواهد بفرماید. ایشان در کتاب مکاسب، جلد سوم، صفحه ۵۵۳، می‌فرماید: «و بالجمله، إقافاه الدلیل علی وجوب طاعة الفقیه کالامام (علیه‌السلام) إلا ما خرج بالدلیل دونه خرق القتاد. بقی الکلام فی ولايته علی الوجه الثانی أعنی توقف تصرف الغیر علی إذنه فی ما کان متوقفاً علی اذن الامام...». ایشان می‌گویند ولایت فقیه متوقف بر این است که امام به غیرش و به نائیش که همان فقیه باشد، اذن داده باشد که آن امر را انجام دهد و این امر نسبت به موارد گوناگون فرق می‌کند. از این رو، باید از ادله استفاده کرد.

بنابراین، شیخ قائل است که اذنی کلی درباره همه چیز به فقیه داده نشده است، بلکه می‌گوید در هر مورد باید به ادله آن مورد خاص مراجعه کرد. قصد من در اینجا فقط ارائه شهادتی برای طرح موضوع است. از این رو، به جزئیات نمی‌پردازم. می‌خواستم بگویم که نظریات شیخ را بد فهمیده‌اند، در صورتی که نه مرحوم نراقی، نه صاحب جواهر، چیز غریبی فرموده‌اند و نه شیخ چیز غریبی فرموده است، بلکه همه آنان در امری کلی شریک هستند. هر چند ممکن است ایشان در مصداق‌ها و موارد با هم اختلاف داشته باشند.

سنا عده‌ای می‌گویند، پس از شیخ همه میراث‌خوار شیخ هستند و یک جمله نیز به شیخ

از طرف امام است، بر رعیت حجت است و از طرف امام امین است و واجب است خمس را به فقیه بدهیم. همانطور که این معنا از اخبار استفاده شده است.

سنا اینکه شیخ فرموده است: «ربما أمکن القول»، نظر خودش چیست؟

باید به جزئیات و موارد مراجعه کرد. مثلاً در کتاب «القضاء و الشهادات»، صفحه ۴۹ می‌گوید: «و منه یظهر کون الفقیه مرجعاً فی الأمور العامة، مثل الموقوفات و أموال الیتامی و المجانین و الغیب لأن هذا کله من وظیفه القاضی عرفاً»، یعنی از ادله خاص قضا استفاده می‌کند که فقیه در امور عامه مرجع است و این امر را از روایت مقبوله عمر بن حنظله استفاده می‌کند: «انظروا إلى رجل منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فارضوا به حکماً فأنی قد جعلته علیکم حکماً»، یعنی امام فقیه را حاکم در امور عامه قرار داده است. از این رو، در قضا، ولایت فقیه را از مورد خاص خودش استفاده کرد. در حدود نیز به همین شکل دلیل خاص خود از آن موضوع را باید دید.

سنا آیا در خمس هم به نیابت قائل است؟

در آنجا شیخ می‌فرماید که ممکن است این اشکال وارد شود که ملک شخصی امام است و اگر بگوییم ملک خود امام است، دیگر با ادله ولایت که در امور عامه است، نمی‌توان در ملک شخصی امام تصرف کرد. البته در اینجا بحث دارند که وجوب دفع خمس به فقیه را از راه‌های دیگر ثابت کنند. بنابراین اینطور نیست که ایشان ولایت فقیه را مطلقاً نقض کرده باشد.

در مکاسب نیز در بحث ولایت فقیه، جلد سوم، صفحه ۵۵۸ می‌فرماید: «و قد تقدم أن إثبات عموم نیابة الفقیه فی هذا النحو من الولاية علی الناس لیتقصر فی الخروج عنه علی ما خرج بالدلیل دونه خرق القتاد»، یعنی ایشان آن نیابت عامه مطلقه را که همانند امام باشد، رد می‌کند. مثلاً فقیه از باب ولایت مال غائب را بفروشد، همانگونه که امام می‌تواند از باب ولایت بفروشد. البته ممکن است جواز این امر را از ادله دیگر اثبات کرد، اما ایشان از باب ولایت نمی‌پذیرند.

سنا آیا درباره پذیرش این نیابت کلی، بین ایشان و استادانشان اختلافی بوده است؟

آنها نیز امری کلی را قبول دارند و همه این را پذیرفته‌اند که در مواردی که شخص امام باموهر امام در تنفیذ حکمی دخالت داشت، آن امر مخصوص امام است و برای فقیه نیست. این را

که وجود خود امام و مباشرت امام در آن شرط نیست، یعنی شخص امام شرط نیست. آن چه شیخ نفی می‌کند، قسم اول است، ولی آن چه اثبات می‌کند، ولایت فقیه از قسم دوم است، یعنی باید دلیل هر شیء را ببینیم که آیا دخالت شخص امام در آن شرط است یا نه، یعنی اجرای آن فقط به دست امام است یا نه. وقتی می‌گوییم امام، منظور جایگاه حقوقی و شخصیت حقوقی امام یا پیغمبر است که این شخصیت محدود و منحصر به شخص پیامبر و ائمه (علیهم‌السلام) است.

از این رو، اگر ادله، بعضی امور را منوط به شخص امام کرده باشد و از دلیل این مطلب را استفاده کردیم، دیگر فقیه نمی‌تواند در آن تصرف بکند، ولی اگر از دلیل استفاده کردیم که این امر باید انجام بگیرد، چه توسط شخص امام و چه توسط نایب عام آن، آن گاه فقیه می‌تواند آن را انجام بدهد. پس مشکل در بحث ولایت نیست، بلکه در ادله امور است که باید ببینیم از آن‌ها چه استفاده می‌شود. آیا استفاده می‌شود که مباشرت شخص امام شرط است یا نه؟

سنا پس ایشان قائل به تفصیل بودند. آیا مرحوم صاحب جواهر یا مرحوم نراقی نیز همین نظر را داشتند؟

آن‌ها نیز همین تفصیل را دارند و اختلاف ایشان در مصداق است. مثلاً ممکن است صاحب جواهر بگوید از ادله حدود استفاده می‌کنیم که مباشرت امام شرط نیست. پس فقیهی که نایب مناب امام است، می‌تواند آن را اجرا بکند، ولی شیخ انصاری ممکن است بگوید از ادله حدود این را استفاده نمی‌کنیم که فقیه هم بتواند آن را اجرا بکند، بلکه مباشرت امام در آن دخیل است - همان گونه که از ادله استفاده شده که وجوب نماز عید منوط به حضور شخص امام (علیه‌السلام) است - از این رو، اگر فهمیدیم در اجرای حدود مباشرت امام دخیل است، آن وقت فقیه نمی‌تواند دخالت بکند. شاهد بر عرض بنده این است که بحث درباره اینکه آیا واجب است خمس را در زمان غیبت به فقیه بدهیم یا نه؟

در کتاب «الخمس» صفحه ۳۳۷ می‌گوید: «ربما أمکن القول بوجوب الدفع إلى المجتهد، نظرًا إلى عموم نیابة و كونه حجة الإمام علی الزعمیه و أمینا عنه و خلیفه له، كما أستفید ذلك كله من الأخبار». البته در اینجا نظر قطعی نمی‌دهد، ولی می‌گوید ممکن است این طور گفته شود که چون فقیه نایب عام



عبدالکریم حائری نسبت داده شده است که ایشان گفته‌اند پس از شیخ ما همه از مایه خوردیم و کسی چیزی به آن چارچوب و مبنای اصلی شیخ اضافه نکرده و همه حواشی و تعلیقات و تقریرات بوده است. آیا شما با اصل این مطلب موافقت می‌کنید؟

من موافق نیستم.

پرسش: نظام فقهی و اصولی قبل از شیخ، مرحوم بهبهانی بوده و قبل از مرحوم بهبهانی، محقق حلی و علامه حلی بوده‌اند و آن‌ها تفاوت‌هایی با یکدیگر داشته‌اند، ولی با ظهور شیخ، ما با رسائل و مکاسبی روبه‌رو هستیم که تمام ساختار فقهی و اصولی ما ناظر به تقسیمات کتاب اصول و فقه ایشان است که در اصول بر اساس قطع و ظن و شک بحث کرده‌اند. امتیازی که شیخ بر متقدمینش دارد، در چند زمینه است؛ یکی در اصول و یکی در فقه، که اغلب به اصول ایشان توجه دارند و از فقه غافل هستند. به نظر بنده، فقه ایشان نیز اهمیت دارد. همان طور که در اصول معروف است، ایشان واقعا ابداعات و ابتکارات خاصی داشتند که همان چنین منطقی بحث‌های اصولی است که شخص نسبت به حکم یا قطع دارد یا ظن دارد و یا شک دارد. اگر قطع به حکم دارد، حجیت آن ذاتی است. اگر ظن دارد، اصل اولی بر عدم حجیت است، مانند امارات که مفید ظن هستند. مواردی از جمله ظهورات و خبر واحد را به ادله خاصی، مانند سیره عقلا و بعضی ادله دیگر استثنا می‌کند، ولی برخی دیگر را تحت عموم اصل عدم حجیت ظن قرار می‌دهد. در شک نیز ابداعاتی دارد که همین اصول عملیه را بیان می‌کند. به این تفصیل که مکلف یا حالت سابقه دارد یا ندارد. اگر دارد، مجرای استصحاب قرار می‌گیرد و اگر ندارد یا قدرت احتیاط دارد یا ندارد. اگر ندارد، مورد تخییر است. اگر قدرت احتیاط دارد و دلیل عقلی یا نقلی بر احتیاط داریم، جای احتیاط است و اگر نداریم، جای برائت است. این حصر عقلی است. پیش از شیخ، بحث به این شکل نبود. نه ترتیب منطقی در تقسیم مباحث براساس قطع و ظن و شک وجود داشت و نه انحصار اصول عملیه در این چهار قسم.

البته مطالب دیگری هم ابداع کرده است، مانند مصلحت سلوکیه در حجیت خبر واحد یا اصطلاحات حکومت و ورود و امثال اینها

که ایشان در چند جا ذکر، و در بحث تعارض، تفصیلاً درباره آن‌ها بحث کرده است. گفته می‌شود که این مباحث پیش از شیخ نبوده و البته کلمه حکومت و امثال آن در کلمات صاحب جواهر بوده است. بنده در جواهر چند مورد از اصطلاحات حکومت و ورود و امثال اینها را یافتیم و به بعضی از بزرگان نشان دادم و ایشان گفتند که این‌ها معنای اصطلاحی نیست، بلکه معنای لغوی است. مثلاً در کتاب جواهر، جلد نهم، صفحه ۳۹۱.

در بحث تقیه، بعد از اینکه به روایات دال بر وجوب تقیه می‌پردازد، روایاتی را می‌آورد که می‌گویند در سه یا پنج چیز تقیه نیست. مثلاً روایت است که «لا تقیه فی ثلاث، شرب المسکر و المسح بالخفین و الجهر بسم الله الرحمن الرحیم». صاحب جواهر در توضیح نسبت بین این روایات با روایات دال بر لزوم تقیه می‌فرماید که «انت خیر بقصوره عن الحکومه علی ادله التقیه من وجوه»، آیا این حکومت، اصطلاحی است یا معنای لغوی دارد؟ حکومت لغوی یعنی ترجیح دادن یک چیز بر دیگری، مثلاً خاص هم بر عام ترجیح داده می‌شود. یادم است موردی را پیدا کردم که وقتی به بزرگان نشان دادم، گفتند حکومت در اینجا، حکومت اصطلاحی است. وقتی آن را به یکی از نواده‌های مرحوم شیخ، مرحوم آیت‌الله شیخ احمد سبط الشیخ نشان دادم، ایشان گفت که صاحب جواهر، جواهر را به ترتیب ننوشته و بعضی از جلد‌های آخر را متأخر نوشته است و احتمال دارد این مطالب را - که در جلد‌های متأخر بوده - زمانی که شیخ در درسش شرکت می‌کرده از شیخ گرفته باشد، چون شیخ در ابتدا با اینکه خودش حلقه درسی داشت، در درس صاحب جواهر نیز شرکت داشته است. شاید در آنجا مطرح کرده است و صاحب جواهر از او اخذ کرده باشد.

نقل می‌کنند صاحب جواهر در درس از تقدیم یک دلیل بر دلیل دیگر سخن گفت و مرحوم محقق رشتی که در درس صاحب جواهر حاضر بوده، از شیخ می‌پرسد وجه تقدیم این دلیل بر آن دلیل چه بود؟ ایشان می‌فرماید: وجهش حکومت است. مرحوم رشتی از شیخ می‌پرسد: حکومت یعنی چه؟ مرحوم شیخ می‌فرماید: شش ماه باید در درس من حاضر بشوی تا معنای حکومت را بفهمی، و ایشان بعد از آن در درس شیخ شرکت می‌کردند. ایشان و مرحوم میرزای شیرازی، در ابتدا از هم‌ردیف‌های شیخ در درس بودند و بعدها از شاگردان شیخ به

شمار آمدند.

پرسش: پرسش این است که چرا در طول این ۱۶۰ الی ۱۷۰ سال پس از تالیف فوائد بر روی این ساختار نوآوری نشده است، در حالی که شیخ نسبت به گذشتگانش این کار را انجام داده است؟

به نظر بنده، تقسیم شیخ در اصول، تقسیم و حصر عقلی است. از این رو، حصر عقلی قابل تغییر دادن نیست، ولی دیگر مطالبی که در ذیل همین عنوان‌ها گفته شده، همه درست قبول نشده، بلکه جرح و تعدیل شده است. حتی صاحب کفایه درباره تقسیم ایشان نظر دارند. این مطالب چکش خورده و درباره آن بحث شده است. اینطور نیست که همه مطالبی که شیخ فرموده است، درست مورد قبول دیگران باشد.

پرسش: بحث شما درباره جزئیات اقوال ایشان صحیح است، ولی سؤال ما درباره ساختاری کلی است که ایشان بنا کرده‌اند.

ساختار کلی به این دلیل ثابت بوده که حصر عقلی است.

پرسش: این درست است که حالت مکلف از سه حالت خارج نیست، ولی این سؤال مطرح است که چرا اصول را براساس حالت مکلف تقسیم‌بندی نکنیم؟ حصر عقلی به ما بستگی دارد که از چه زاویه‌ای اصول را شروع نکنیم؟ اگر از زاویه دید شیخ نگاه نکنیم، به همین حصر می‌رسیم، ولی برخی گفته‌اند که باید از حالات روانی، مانند شک و قطع و ظن دست برداریم و چیز دیگری را مبنای تقسیم اصول قرار بدهیم.

حال مکلف را به این دلیل مبنا قرار دادند که موضوع حکم مکلف است و حکم بر مکلف بار می‌شود. از این رو، باید ببینیم چه حالاتی نسبت به حکم دارد. قطع دارد، شک دارد یا ظن دارد. البته ممکن است بعضی روش‌های کلی تغییر پیدا کند. برای نمونه، مرحوم آقای صدر، منطق استقرایی را به عنوان ملاکی پذیرفتند و از راه استقرا و منطق استقرایی و با حساب احتمالات، خیلی چیزها را ثابت کردند. از جمله حجیت اجماع و تا حدودی شهرت را که این هم یکی از ابداعات است. بنابراین، من این اشکال را که ابداعی نبوده، وارد نمی‌دانم و به نظر من چون چارچوب و تقسیم‌بندی اصلی نیز حصر عقلی است، تغییر نکرده، ولی در متن صحبت‌های بسیاری شده و فرمایش‌های شیخ،

نقض و ابرام شده است.

✽ از نوآوری‌های شیخ در فقه بفرمایید.

خدمت بزرگی که شیخ در فقه کردند، جهت دادن فقه، به سمت فقه معاملی است، یعنی حالت انحصار و غلبه فقه در جهت فقه عبادی را شکست و فقه را به فقه معامله بالمعنی الاخص که همان بحث بیع باشد، جهت داد. عنوان بحث عقد بیع است، ولی مطالبی که درباره‌اش بحث می‌شود، کلاً مربوط به عقد است. اعم از اینکه عقد بیع، اجاره، نکاح یا چیزهای دیگری باشد. برای نمونه، همه بحث‌هایی که درباره شرایط متعاقدين یا شرایط عوضین و امثال اینها می‌شود، محدود به بیع نیست، بلکه قابل تعمیم است. مثلاً در اجاره نیز عوضین یا در نکاح هم متعاقدين وجود دارد.

از این رو، بحث‌هایی که تحت عنوان عقد بیع شده، برای کل عقود قابل طرح است، بلکه بعضی از اباحتش برای ایقاعات هم سودمند است. مثلاً بحث فضولی یا بحث معاملات، گرچه مشهور می‌گویند، فضولی در ایقاعات جاری نیست، ولی جای بحث دارد. خب شیخ پنبه این مباحث را رشته کرده است. برای نمونه، در بحث نکاح جای بحث دارد که آیا معاطات در آن مقبول است یا خیر؟

من یک ناراحتی دارم و آن این است که این ثروت عظیم و هنگفتی که فقه ما دارد، مجهول مانده و برای دیگران معلوم نشده است. حضرت استاد سبحانی در مقدمه کتاب تحریر علامه که به تازگی چاپ کردند، مطلبی را از مجله «رساله الاسلام» می‌آورند که در سال ۱۳۸۲ هـ. ق در مصر چاپ شده است، ولی در این مجله، نویسنده درباره کتاب «تذکره» علامه سخن می‌گوید که در آن زمان چاپ سنگی بوده است. او می‌گوید: «آرزو داشتم که این کتاب به شکل جدید چاپ بشود که علمای الازهر از آن استفاده بکنند تا بدانند که فقه امامیه کمتر از فقه ما نیست»، بلکه ما می‌گوییم بیشتر از آن است. هم چنین می‌گویند: «این فقه امامیه و کتاب تذکره بین دو زندان محبوس است. اولی اینکه علمای اهل سنت با آن آشنایی ندارند و به شاگردانشان هم آشنایی نمی‌دهند و محبس دیگر چاپ حجری کتاب است که آنها را که می‌خواهند از فقه امامیه استفاده بکنند، از آن محروم می‌کند».

این مطلب را به مسئولان برسانید الان که راه‌های ارتباط، مخصوصاً نسبت به قاهره بهتره شده است، کتاب‌های فقه را با چاپ خوب به آنجا برسانند. یکی از مصری‌ها به منزل ما آمده بود که من به او چهار جلد از موسوعه دایره المعارف فقهی و اصولی را دادم که ببیند. نگاه کرد و گفت: اجازه بدهید که ما اینها را چاپ بکنیم. گفتم این را به جای دیگری برای چاپ تحویل داده‌ام و از دست من خارج است. گفت: مصری‌ها می‌گویند که فقه امامیه را برای ما بیاورید و خیلی از مستبصرین، از فهمیده‌هایشان، از راه فقه مستبصر شدند.

دکتر عصام العمدایمینی که از مستبصرین است و در قم است، در جلسه‌ای که در مشهد بود، بحث شد انگیزه عمده مستبصرین چیست؟ گفت: فهمیده‌ها و طبقه بالای ایشان از راه فقه مستبصر شدند. ایشان از «مرداش» مصری - که وکیل و قاضی و دارای پست‌های مهمی بوده، سپس مستبصر شده است - قضایایی را نقل می‌کند که در آن‌ها فقه امامیه برای آنها مشکل‌گشا بوده است. از جمله مسائلی که برای آنها به مشکلی امنیتی تبدیل شده بود، مسئله ارث غرق شده است. زمانی که یکی از کشتی‌های مصر که کارگران را از کانال سوئز، به سمت دیگری برای کارخانه‌ای می‌آورده است، غرق شده و ورثه ادعای حق بیمه و سایر حقوق کارگران را می‌کردند و مسئولان نیز چون به نفعشان نبوده، امتناع می‌کردند؛ زیرا براساس فقه حنفی، ورثه در این باره باید تا مدت زیادی، مثلاً حدود چند سال، در انتظار

بمانند، اما فقه ما می‌گوید تا زمانی باید صبر کرد که دانسته شود آنها دیگر زنده نیستند. در این مورد، خود مبارک دنبال شیخ الازهر می‌فرستد که این مشکل را حل بکنند. او نیز به سراغ دکتر و مرداش می‌فرستد. ایشان هم حکم فقه امامیه را به او می‌گوید. شیخ الازهر خیلی خوشحال می‌شود و همان شبانه نزد مبارک می‌رود و می‌گوید که راه حل مسئله در یکی از مذاهب اسلامی، اینطور است. مبارک نیز دستور می‌دهد که بر اساس آن حکم، این مشکل و غائله را حل بکنند.

دیگر اینکه ایشان و مرداش، از محمد ابوزهره، که یکی از نویسندگان و علمای الازهر و آدم بسیار وجیه و خوبی بود و کتابی نیز به نام «الامام الصادق»، درباره امام صادق (علیه السلام) نوشته است، نقل می‌کند که زمانی خیلی پیر شده بود، روزی وقتی داشت از دانشگاه خارج می‌شد، از او پرسیدم این مشکلات و مسائلی را که درباره حکم سه طلاقه پیش می‌آید - و یکی از مشاكل عمده اجتماعی ماست - چه طور می‌توانیم حل بکنیم؟ ایشان گفت: این مشکلات در مصر حل نمی‌شود، مگر از راه فقه امامیه.

از این رو، ما باید فقه‌مان را به دیگران برسانیم. به نظر می‌آید که ما از راه فقه بیشتر می‌توانیم افراد سایر مذاهب را به مذهب خودمان جذب بکنیم. البته بحث‌های اعتقادی هم جای خودش را دارد، ولی نباید از فقه غافل شویم. خیلی از محققان و نویسندگان، تشنه این مکاسب هستند. اگر شخص صاحب قلمی از کتاب مکاسب اباحت، نظریه کامل درباره عقد و عقود را از منظر امامیه، تبیین کند، بسیار مورد استقبال و استفاده قرار می‌گیرد، ولی متأسفانه ما از این همت‌ها نداریم!

✽ چه دلیلی دارید که می‌فرمایید شیخ به معاملات میل پیدا کرد؟

دلیلش کتاب مکاسب است.

✽ خب، شیخ در عبادیات هم کتاب‌های بسیاری دارد.

بله، ولی ملای و بزرگی شیخ مربوط به مکاسب است. شیخ در عبادات و در طهارت و... نیز کتاب نوشته است، ولی آنچه محل و محط نظر فقه‌های بعد قرار گرفت، مکاسب است.

یک نکته در کتاب مکاسب ایشان این است که هیچ وقت ایشان در مکاسب به قطعیت منتهی نمی‌شود و همیشه در حال نقل و انتقال و جولان است. البته بحث‌هایش منظم است.

✽ یعنی فتوا نمی‌دهد؟

چرا، ولی کمتر فتوا می‌دهد. حتی بعضی‌ها می‌گویند که در کلام شیخ فتوا پیدا نمی‌کنید. البته عرض می‌کنم که بین عقل و سیره عقلاً فرق بگذاریم. چیزی که در معاملات بیشتر کاربرد دارد، سیره عقلاً و عرف است، نه عقل بماهو عقل. مرحوم امام نیز به عرف عنایت بسیاری داشته است، ولی عقل را به کلی تجرید نکرده‌اند. آن چیزی که هم شیخ و هم دیگران در مورد کارایی عقل بسیار نسبت به آن احتیاط کرده‌اند، کشف ملاکات است که ما نمی‌توانیم کشف ملاک بکنیم. بله، اگر کسی بین و بین الله توانست کشف ملاک بکند، می‌تواند حکم کند.

✽ آیا میل به سیره عقلاً هم نوعی میل به اصحاب رأی شدن نیست؟ چون بحث را از توقیفی بودن احکام بیرون می‌آورد.

نه، چون ما به هر سیره‌ای بها نمی‌دهیم، بلکه سیره‌ای برای ما حجت است که امضا شده یا لاقلاً از طرف ائمه رد نشده باشد.

✽ پس می‌فرمایید شیخ عقل را در مکاسب و در فقه به این صورت به کار گرفته است؟

بله، استلزامات عقلیه که سر جای خودش مطرح است، مثلاً اینکه مقدمه واجب، واجب است. فقط در محدوده کشف ملاکات که خطرناک است، ایشان می‌فرماید که خوض نکنید، مخصوصاً کسانی که قدرت این کار را ندارند.



ایشان واقعاً ابداعات و ابتکارات خاصی داشتند که همان چینش منطقی بحث‌های اصولی است که شخص نسبت به حکم یا قطع دارد یا ظن دارد و یا شک دارد.



ما از راه فقه بیشتر می‌توانیم افراد سایر مذاهب را به مذهب خودمان جذب بکنیم. البته بحث‌های اعتقادی هم جای خودش را دارد، ولی نباید از فقه غافل شویم.



نفل صوفي
الشيخ الاجل الشيخ
الانصار الطال
باجان حضرة
١٢٢٨



حکونه رسائل سیدم؟

مقاله

مهدی نیک بین

سیر تحول کتب درسی علم اصول فقه در حوزه‌های شیعی، از آغاز تا امروز

آن حظی نمی‌برند. لذا در پی درخواست گروهی از دوستان و بر اساس احساس نیاز، اقدام به تلخیص و تنظیم مطالب کتاب الشافی نمودم تا بتواند پاسخ‌گوی نیازهای روز جامعه باشد. (تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۵۱-۵۰)

غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع
سید ابوالکلام ابن زهره حلبی (متوفی ۵۸۵ هـ. ق در حلب) در مقدمه این کتاب، انگیزه‌اش را تدارک و جبران ضعف‌ها و کاستی‌های موجود در آثار گذشتگان بیان می‌کند. بنابراین، کتابش را تکرار یا توضیح و شرح تالیفات گذشتگان نمی‌داند، بلکه ترمیم و تکمیل آثار آنان می‌شمارد.

السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی
محمد بن ادریس حلی (متوفی ۵۹۸ هـ. ق در حله) که متأثر از رکود یک قرن حوزه شیعی، تحت تأثیر فضای مقلدانه از شیخ طوسی، انتقادات زیادی را متوجه جامعه علمی زمان خویش ساخت، می‌نویسد: «هر کس در زمان ما حرف و مطلب جدیدی داشته باشد، او را به جرم نوآوری محکوم می‌کنند». (سرائر، ج ۱، ص ۴۴)

سپس به استناد سخن برخی بزرگان علم و ادب، چنین می‌نویسد: «تعلق به گذشته داشتن، فضیلت و متعلق به نسل نو بودن، منفعت نیست. قدیم و جدید ملاک فضیلت نیست و باید دید قدر و قیمت خود مطلب در چه حدی است. گوینده، قدیمی باشد یا جدید فرق نمی‌کند. مقتضای عدالت آن است که حقیقت مطلب، ملاک باشد، نه آورنده و گوینده آن، که چه کسی و از چه طبقه و نسلی باشد».

آن گاه می‌نویسد: «ابن جنی در خصائص از بحر جاحظ نقل کرده است: ما علی الناس شرا ضَرَمَن قولهم: ما ترک الاول للاخر شیا؛ هیچ شری برای مردم زیان‌بارتر از آن نیست که

غیر از مطالب ایشان که نیازمند به بحث است و سید جلیل‌القدر، مرتضی علم‌الهدی، هر چند در مذاکرات و بحث‌های مسائل فراوانی را در اصول فقه مطرح کرده است، ولیکن کتابی که بتواند مرجع و متن باشد، از او در دست نیست. (العهده، ج ۱، ص ۳-۴. گویا در زمان نگارش این عبارات، شیخ طوسی از تألیف کتاب الذریعه بی‌اطلاع بوده است.)

بنابراین، شیخ طوسی انگیزه‌اش را از نوشتن کتاب العده، جبران و تدارک نقص‌ها و پاسخ‌گویی به نیازهایی می‌داند که دو کتاب شیخ مفید و سید مرتضی به آنها نیز پرداخته‌اند. توجه شیخ طوسی به روزآمدی کتب درسی حوزه‌های شیعی تا بدان‌جا آگاهانه بوده که در مقدمه تلخیص شافی، انگیزه‌اش را از نگارش آن چنین بیان می‌کند: «اگرچه بزرگان و استادان ما که خدا رحمتشان کند، از متقدمان و متأخران در مسئله امامت - بما لا مزید علیه - و به نهایت درجه تحقیق به مقتضای زمان و شرایطشان، بحث و استدلال کرده‌اند، ولیکن از سوی مخالفان امروز شبهه‌های جدیدی مطرح شده است که پاسخ‌گویی به آنها نیازمند اسلوب و سبک جدید و چینش جدیدی در مطالب، به راه‌های تازه با اضافه بحث‌های نوست تا بتوانیم شبهه‌های جدید آنها را پاسخ‌گو باشیم و کتاب سید جلیل‌القدر علم‌الهدی - که خدا عمرش را بلند و اهل دانش را از وجودش بهره‌مند سازد - مشتمل بر مهم‌ترین دلیل‌ها به عالی‌ترین شکل است و هر کس پس از ایشان در این زمینه بحثی کرده است، از او بهره‌مند شده است، ولیکن در عین حال او در کتابش از روشی استفاده کرده است که آن روش امروز جواب‌گو نیست.

او این همه تحقیقات عالی را به رسم یک کتاب فراهم نساخته است و نظریه‌پردازی کرده است که فقط محققان برجسته توان استفاده از آن را دارند و افراد مبتدی و متوسط به آسانی از

در بغداد) شاگرد شیخ مفید است. وی در مقدمه الذریعه، انگیزه‌اش را از نوشتن آن کتاب این گونه شرح می‌دهد: «نوشته‌های برخی را در اصول فقه، ملاحظه کردم. هر چند در بسیاری از مسائل و مبانی و مطالب آن درست عمل شده است، اما روش اصول فقه و اسلوب مسائل آن را رعایت نکرده و بعضی مسائل و مطالب بی‌ارتباط با آن را در متن اصولی مطرح کرده‌اند. خلاصه آنکه ضمن داشتن قوت‌ها و امتیازاتی، ضعف‌ها و کاستی‌هایی نیز دارند. از این روی، تصمیم گرفتم کتابی را در اصول فقه سامان دهم که پاسخ‌گوی نیازهای جامعه باشد. (الذریعه الی الشریعه، ج ۱، ص ۱-۲)

با تفصیل و پختگی بیشتری تألیف شده است. اشاره: با ملاحظه توضیحات سید مرتضی در می‌یابیم، جدا از صحت و سقم محتوای کتب، روش و اسلوب شرح و حل مسائل علوم، مورد توجه بوده و برای جبران این کاستی، تلاش‌های بسیاری صورت گرفته، اما متأسفانه کمتر شاهد بودیم که اعظم فنون به طور صریح و بی‌پیرایه به نقد و بررسی اسلوب‌ها و روش‌شناسی آثار گذشتگان بپردازند، بلکه تنها به تألیفی جدید در زمینه همان فنون مادر می‌پرداختند. از اینجاست که علمی که نگاه درجه دو و بیرونی به علوم اسلامی دارند، بسیار لاغر و متروک مانده‌اند.

العهده فی اصول الفقه

شیخ طوسی (متوفی ۴۸۱ هـ. ق در نجف اشرف) شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی است. وی اصول دوره دو استادش را چنین معرفی و ارزیابی می‌کند: «استاد ما [شیخ مفید] در اصول فقه مختصری را فراهم ساخته است که به همه مسائل آن نپرداخته و مطالبی از او فوت شده است که نیازمند تدارک است و نیز مطالبی

امروزه سه کتاب اصلی و محوری که در علم اصول، متن اصلی تدریس در حوزه‌هاست، بر اساس چهارچوبی است که توسط شیخ انصاری پی‌ریزی شده است که عبارتند از اصول فقه مظفر، رسائل و کفایه، اما پیش از این چیرگی، از ابتدای شکل‌گیری حوزه‌های علمیه شیعی تا به امروز، چه کتاب‌ها و با چه رویکردهایی، متن و محور آموزش علم اصول بوده‌اند؟

امروزه نگاه تاریخی به هر علم و پدیده‌ای، ما را با زوایای ناگشوده آن امور آشنا می‌کند و بسیاری از تغییرات ناخودآگاه را به مرحله خودآگاه ما وارد می‌سازد. تا آنجا که با بررسی پیشینه پدیده‌ها و مرور سرگذشت مسائل و علوم مختلف، می‌توان به سادگی از اشتباه‌های مغفول پیشگیری، و اصلاحات و پیرایش‌های معمول را با شتاب متناسب‌تری پیگیری کرد، اما متأسفانه روند تغییرات تاریخی، کمتر برای ما حاوی پیام و آموزه‌ای بوده و هر بار آزموده‌های گذشته را در کمال شگفتی و اعجاب، دوباره می‌آزماییم.

می‌دانیم تجربه یکی از منابع بزرگ تقویت عقول و مصونیت علوم ماست، اما هرگز به ماهیت تجربی علوم و یافته‌های خویش نمی‌نگریم و از آن توشه بر نمی‌گیریم. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «العقل عقلان عقل الطبع و عقل التجربة». (بحار، ج ۷۵، ص ۷)

تذکره الاصول

«التذکره باصول الفقه»، تألیف شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ هـ. ق در بغداد)، کتاب کم حجمی است که امروز از آن تنها «مختصر التذکره» - که شاگرد مفید (کراجکی) آن را در «کنز الفوائد» آورده - در دست است.

الذریعه الی اصول الشریعه

سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی ۴۳۶ هـ. ق

بگویند: گذشتگان چیزی برای آیندگان باقی نگذاشته‌اند. همه چیز را گفته‌اند و همه کارها را تمام کرده اند. این خلاف واقعیت و بستن باب علم و تحقیق و پیشرفت و ترقی جامعه انسانی است».

اشاره: جالب است که استیلای صد ساله شیخ طوسی تا این حد برای این ادريس دردآور بوده، اما امروز سکون و در جا زدن‌های چند قرن ما، در علوم مختلف، حتی به چشم هم نمی‌آید، چه رسد که ما را از سر آزدگی به تلاشی وادارد.

معارض الاصول

محقق حلی (متوفی ۶۷۶ ه‍. ق) با وجود کتاب‌هایی مانند ذریعه و عده، انگیزه‌اش را از نوشتن معارج، پاسخ‌گویی به نیاز جامعه و مردم می‌داند. (معارج‌الاصول، ص ۴۳.)

اشاره: جمعیت اندک مردمان آن روزگار و به تبع آن سادگی و بساطت زندگی آنان، موجب نرخ کند تغییرات سبک اندیشه و عمل مردم زمانه‌اش می‌شد، اما امروز شاهد تغییرات بنیادی بسیار و پر شتاب در عرصه علم‌ورزی هستیم. بنابراین، جای این سؤال است که به راستی اگر محقق حلی، آثار پیشینیانش را مناسب زمانه‌اش نمی‌یابد، پس چگونه ما امروز نسبت به میراث اسلافمان باید قضاوت کنیم؟

نهایه الاصول الی علم الاصول

علامه حسن بن یوسف مطهر حلی (متوفی ۷۲۶ ه‍. ق) در پاسخ به درخواست فرزند فاضلش فخرالمحققین، مبنی بر نوشتن کتابی درباره اصول فقه که دربردارنده مطالب گذشتگان و تحقیقات متأخران و مشتمل بر نوآوری‌هایی که در آثار پیشینیان از آن خبری نیست، کتاب «نهایه الاصول» را تألیف می‌کند.

زبده الاصول

به نظر می‌رسد پس از رحلت علامه حلی در سال ۷۲۶ ه‍. ق، تا عصر شیخ بهایی، محمد بن حسین جبل عاملی، (متولد ۹۵۳ و متوفی ۱۰۳۰ ه‍. ق)، کتابی که بتواند به عنوان متن رسمی درسی در اصول فقه مطرح باشد، نوشته نشده است. در این مدت بیشتر کتاب‌های اصولی، شرح، حاشیه و تعلیقه بر آثار اصولی علامه حلی هستند. مانند:

- غایه الاصول فی شرح تهذیب الاصول، نوشته فرزند علامه، فخرالمحققین محمد بن حسن حلی (متوفی ۷۷۱ ه‍. ق)؛
- منیه اللیب فی شرح التهذیب، نوشته سید عمیدالدین اعرجی (متوفی ۷۵۴ ه‍. ق)؛
- التقول فی تهذیب الاصول، نوشته سید ضیاءالدین اعرجی (زنده در سال ۷۴۰ ه‍. ق)؛
- القواعد و الفوائد، نوشته محمد بن مکی عاملی، معروف به شهید اول (مستشهد ۷۸۶ ه‍. ق) از شاگردان فخرالمحققین و از برادران اعرجی.

این کتاب مشتمل بر یک سلسله قواعد اصولی و فقهی است که مقداد بن عبدالله سیوری، معروف به فاضل مقداد (متوفی ۸۲۶ ه‍. ق) شاگرد شهید آن را بازنویسی کرده و با عنوان «نضدالقواعد» چاپ شده است.

در نتیجه، در این فاصله زمانی، کتاب‌های اصولی علامه، محور درس و بحث و شرح و تعلیقه بوده‌اند. البته در دوره‌ای کوتاه، آن هم نه فراگیر و عمومی، بلکه محدود و منطقه‌ای، کتاب‌هایی مانند «شرح عمیدی بر تهذیب علامه» و «شرح علامه و شرح عضدی بر مختصر ابن حاجب»، به عنوان متن درسی در حوزه‌های علمیه مطرح بود، اما دیری نپایید که «زبده و معالم» به عنوان متن درسی، محوریت پیدا کرد.

پس از این دوره نسبتاً طولانی، نخستین کتابی که توانست کتاب‌های اصولی علامه را از مدار درس و بحث حوزه، خارج کند و به گروه کتاب‌های مرجع ملحق سازد، «زبده الاصول» شیخ بهایی یا «معالم‌الدین» شیخ حسن، فرزند شهید ثانی است.

«زبده الاصول» شیخ بهایی در زمینه رشته اصول، همانند دیگر آثار وی، مانند صمدیه، خلاصه الحساب و تشریح الافلاک در نحو، ریاضیات و هیئت از همان زمان حیاتش به دلیل برخورداری از ویژگی‌هایی و اسلوب کتاب، جزو متون آموزشی و درسی حوزه‌ها قرار گرفتند. استادان فن بر این کتاب، حدود چهل شرح، حاشیه و تعلیقه نوشته‌اند.

اشاره: جای بسی تجربه‌اندوزی است که کتابی به زدگی «زبده الاصول» که نام پر مهابت شیخ بها را همراه داشت، چگونه امروزه آن چنان متروک حوزه‌ها شده است که حتی در اذهان بسیاری از طلاب و مدرسان، نام و نشانی از آن نیست.

به نظر می‌رسد رصد افت و خیزهای همیشگی چرخ فلک، مقاومت ما را در قبال تغییر، کمتر، و دل‌بستگی ما را نسبت به وضع موجود، کمرنگ می‌کند.

معالم‌الدین و ملاذالمجتهدین

شیخ جمال‌الدین حسن بن زین الدین، معروف به صاحب معالم (متوفی ۱۰۱۱ ه‍. ق) فرزند شهید ثانی، کتابی در فقه با نام «فقه آل یاسین» نوشت. در مقدمه آن، مباحث اصولی را مطرح کرد که به دلیل اهمیتش به صورت کتابی مستقل، چاپ شد و متن آموزشی و درسی حوزه‌های علمیه قرار گرفت.

پیش از «معالم‌الدین»، شرح عمیدی بر تهذیب علامه و شرح علامه بر مختصر ابن حاجب و شرح عضدی بر مختصر ابن حاجب، در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شد، ولی پس از تألیف این کتاب، پس از دویست سال، تدریس آن در حوزه‌ها متداول شده است. (اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۸.)

معالم به دو مقصد تقسیم می‌شود: مقصد اول، بیان فضیلت علم است که از ۳۹ حدیث و آیات

بسیاری تشکیل شده است. پس از آن، تعریف فقه و موضوع علم فقه آمده است. مقصد دوم، شامل نه مطلب و خاتمه است که تا آخر کتاب ادامه دارد و مهم‌ترین مباحث علم اصول در آن بیان می‌شود.

کتاب معالم دارای نقاط مثبت زیادی است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود: «در بسیاری از موارد که طرح بحث اصولی ثمره عملی ندارد، مؤلف آن را مطرح نمی‌کند. برای نمونه، در بحث امر به شیء یا اشیاء علی وجه التخییر، نظریه‌ای را از عامه که علامه به صورت طولانی مطرح کرده، ذکر می‌کند و می‌گوید که بحث آن را صحیح نمی‌داند، چون «فلا فائده لنا مهمة فی إطالة القول فی توجیهه و ردّه و لقد أحسن المحق (رحمه الله) حیث قال بعد نقل الخلاف فی هذه المسألة و لیست المسألة كثيرة الفائدة».

یا ورود در بحث تصویب را صحیح نمی‌داند و می‌فرماید: «چون امامیه در این مسئله اختلافی ندارند. فلا أری فی البحت عن ذلک بعد الحکم بعدم التأثیم کثیر طائل، فلا جرم کان ترک الاشتغال بتقیریر حججهم علی ما فیها من الإشکال أوفق بمقتضى الحال».

نکته دیگر این است که مؤلف به نظریات مختلف علامه و شیخ طوسی، احاطه کامل داشته و بارها به نظریات علامه در مواضع مختلف کتاب‌هایش اشاره کرده است، مثل «قال السید المرتضی و جماعة منهم العلامة فی أحد قولیه... و منهم العلامة فی تهذیه... و قال فی النهایه».

روان بودن و طراوت عبارت‌های کتاب و در عین حال، پر معنا و عمیق بودن آنها و خودداری از تعقید و پیچیدگی در عبارت‌ها، جزو نکات مثبت کتاب است.

از دیگر نکات، توجه به نظریات علمای

اهل تسنن در کتاب‌های سید مرتضی، مثل

«الدریعه إلى أصول الشریعه و الشافیه» است.

اصولا صاحب معالم، با نظریات علمای پیش

از خود، برخورد محترمانه‌ای دارد و از کلمات

فاسد، توهم و نظایر آن استفاده نمی‌کند، بلکه

از عبارت‌هایی نظیر «و ما اختاره السید فیه محل تأمل» بهره می‌برد.

مهم‌ترین شروح و حواشی بر معالم، عبارتند

از: حاشیه سلطان العلماء، ملا صالح مازندرانی،

مدقق شیروانی، شیخ محمدتقی اصفهانی ایوان

تیف از حوالی گرمسار، شیخ محمد طه نجف و

سید مهدی بحرالعلوم.

معالم حدود چهارصد سال محور درس‌ها بود

که درباره آن چنین گفته‌اند: «نوشته‌های

گذشتگان را به فراموشی سپرد و نوشته‌های

آیندگان حوزه و محصلان را از آن بی‌نیاز نکرد

و هم‌چنان مدار و محور بحث است و شاید تا

محصلان علوم دینی به تحصیل علم اشتغال

دارند، چنین باشد». (کاظمی، فرائدالاصول،

ج ۱، ص ۱۲، انتشارات چاپ جامعه مدرسین قم.)

اشاره: هنوز برخی اصرار به بازگشت معالم و

ترجیح او بر جایگزینی آن دارند، اما گویا زمانه،

چراغ اقبال معالم را کم‌سو کرده و بعید است دورِ زمان تا این حد به عقب بازگردد.

الوافیه

آخوند ملاعبدالله فاضل تونی (متوفی ۱۰۷۱ ه‍. ق، در کرمانشاه) اهل جنوب خراسان بود. وی جزو عالمان مطرح و محترم عصر صفویه و معاصر با شاه عباس صفوی بوده است.

فاضل تونی، صاحب آثار علمی مختلفی است، از جمله «حاشیه بر معالم»، «رساله در حرمت نماز جمعه در عصر غیبت»، «فهرست تهذیب الاحکام شیخ طوسی» – که خود در وافیِه از آن به بزرگی یاد کرده است – و سرانجام «الوافیه فی اصول الفقه».

کتاب «الوافیه» را باید تحولی بزرگ در زمینه اصول به شمار آورد که با معالم و زبده، فاصله بسیاری دارد. این کتاب با توجه به سبک و روش و مطالب جدید و مسائل تازه‌ای که در آن مطرح شده است، خیلی زود به عنوان متن درسی و آموزشی، با اقبال چشمگیری روبه‌رو شد.

شرح سید جواد عاملی، صاحب «مفتاح الکرامه» از شاگردان سید بحرالعلوم و کاشف‌الغطا و نیز شرح سید حسن حسینی و شرح سید صدرالدین محمد بن میر محمد باقر رضوی قمی همدانی غروی (متوفی ۱۱۶۰ ه‍. ق) و شرح سید مهدی بحرالعلوم و سید محسن اعرجی کاظمی، از جمله مهم‌ترین شروح بر وافیِه شمرده می‌شود.

وافیه به دلیل روش ابتکاری و فراوانی مطالبش، نظریات بزرگانی مانند شیخ انصاری را به خود جلب کرد، به گونه‌ای که شیخ در کتاب «فرائد الاصول» بسیار به نقل و نقد آرای فاضل تونی پرداخته، اما با آنکه این کتاب در چند سال اخیر، همراه با تحقیق چاپ شده، طلاب و مدرسین در همان حدی که شیخ در رسائل از او یاد کرده است، با وافیِه آشنا هستند.

قوانین

هرگز وافیِه توانسته بود جای معالم را بگیرد، تا آنکه میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی (متوفی ۱۲۳۲ ه‍. ق، مدفون در قم) از شاگردان وحید بهبهانی، کتاب «قوانین» را با نظر به معالم نوشت و به دلیل ویژگی‌های که داشت، به عنوان کتاب درسی در حوزه شناخته شد.

هم‌چنین بزرگانی مانند شیخ انصاری و سید علی موسوی قزوینی و دیگران، بر آن شرح و حاشیه نوشتند. این کتاب برای سالیان درازی، همواره جزو برنامه درسی حوزه‌های علمیه شیعه بوده است. مباحث عقلی این کتاب با ارزش، بعد از تألیف «فرائد الأصول» شیخ اعظم انصاری، از برنامه درسی حوزه علمیه حذف شد، اما هم‌چنان از مباحث الفاظ آن استفاده می‌شد که پس از نگارش «هدایة المسترشدين» تألیف شیخ محمدتقی اصفهانی (متوفی ۱۲۴۸ه‍. ق) و «کفایه الاصول» آخوند خراسانی (متوفی ۱۳۳۹ه‍. ق) به

و افیه به دلیل روش ابتکاری و فراوانی مطالبش، نظریات بزرگانی مانند شیخ انصاری را به خود جلب کرد، به گونه‌ای که شیخ در کتاب «فرائد الاصول» بسیار به نقل و نقد آرای فاضل تونی پرداخته، است.

هنوز برخی اصرار به بازگشت معالم و ترجیح او بر جایگزینی آن دارند، اما گویا زمانه، چراغ اقبال معالم را کم‌سو کرده و بعید است دور زمان تا این حد به عقب بازگردد.



است و آنچه باید فرصتی برای اندیشیدن و آشنا شدن با عناوین و مسائل اصلی این علم برای آموزندگان فراهم آورد.

فرائد الاصول

«فرائد الاصول» یا رسائل شیخ انصاری (متوفی ۱۲۸۱ هـ. ق، مدفون در نجف) پس از زبده، المعالم، وافیه و قوانین، توانست جایگاه بلندی بیابد و به عنوان متن و محور مهم درسی، در رشته اصول جلوه کند.

فرائد جایگزین کتاب‌های قبلی یا ناسخ آنها نشد، بلکه فصل‌های جدید و سطحی‌تر در رشته اصول را قرین آنها ساخت. این کتاب اعجاب همگان را برانگیخت و همت و تلاش همه را به خود معطوف داشت، به گونه‌ای که فهم مطالب بلند و مبانی عمیق آن، نشانه اجتهاد افراد شمرده می‌شود.

بسیاری از مباحث حجج و امارات که در کتب پیشینیان مورد توجه بود، در ساختار منطقی و نظام تعلیمی خاصی قرار نداشت. شیخ اعظم در آغاز «فرائد الاصول» این بخش از مباحث اصولی را در تقسیمی منطقی به سه بخش قطع و ظن و شک، تقسیم، و در خاتمه نیز بحث تعادل و تراجیح را مطرح کرده‌اند.

اصول عملیه در کلام پیشینیان دارای انسجام دقیق منطقی نبود، ولی مرحوم شیخ اعظم به آن حصر عقلی داده، یعنی اصول عملی، کمتر و بیشتر از چهار اصل نمی‌تواند باشد.

از دیگر خصوصیات کتاب، وسعت تتبع در نظریات علمای اصولی است. حجم جست‌وجو در اندیشه‌های دیگران، از معیارهای ارزشیابی پژوهش‌ها و تحقیقات است. شیخ انصاری از این

خودش را با عبارت «و التحقيق» بیان می‌کند. از نقاط مثبت کتاب، تعرض مصنف به نظریات اهل تسنن، به خصوص حنفیه و شافیه، در کنار نظریات علمای شیعه، به خصوص در مبحث عموم و خصوص است که نشان از احاطه میرزای قمی به نظریات علمای اهل تسنن و تنوع مباحث مطرح شده دارد.

در کتاب قوانین، از مباحث فلسفی مرسوم در کتب متأخرین کمتر استفاده، و گاهی فقط به مباحث کلامی اشاعره و معتزله، تعرض شده است.

به تازگی قوانین نیز به طور کامل از دایره متون درسی بیرون رفته است، اما نتوانست جانشین معالم شود، بلکه در کنارش نشست.

پس از قوانین، کتاب‌هایی مانند «المعالم الجدیده» تألیف شهید صدر، «تحریر المعالم» نوشته آقای مشکینی و «اصول استنباط» اثر حیدری هم، هیچ کدام به عنوان جایگزین معالم پذیرفته نشده‌اند، تا آنکه اصول فقه مظفر، این بخت را یافت که در حوزه‌ها، نه در کنار قوانین و معالم، که بر جای آنها بنشیند.

هنوز بسیاری با رویکرد حذف کتب ارزش‌مندی، چون معالم و قوانین موافق نیستند و کتب جدید التألیف را در کنار آثار قبلی، قابل عرضه می‌دانند، اما نصایحشان در نگرفته و امروز معالم و قوانین، در کنار الذریعه و تذکره و عده و سرائر و زبده و وافیه، در کتابخانه‌ها از یاد رفته‌اند.

اشاره: به نظر می‌رسد متنی که حاوی چکیده و گزیده‌ای از همه آثار پیشینیان باشد، به عنوان سیری در تاریخ علم اصول، حاوی فواید بسیاری برای نوآموزان و طلاب سطوح بالای حوزه باشد، اما سخن بر سر متون درسی و آموزشی حوزه

علت مفصل بودنش از برنامه درسی حوزه‌ها حذف شد.

این کتاب از مقدمه و شش باب و خاتمه تشکیل شده است. مقدمه شامل مباحث تعریف علم اصول، حقیقت و مجاز و مشتق است. باب اول، مبحث امر و نهی، باب دوم، منطوق و مفهوم، باب سوم، عام و خاص، باب چهارم، مطلق و مقید، باب پنجم، محمل و مبین و باب ششم، اجماع، کتاب و سنت را در بر دارد.

در پایان کتاب نیز مباحث تنويع خبر واحد به اعتبار اختلاف رواات، تقسیمات روایت بر اساس متن آنها، انواع اجازات فقهی و فعل و تقریر معصوم آورده شده است.

جلد اول «قوانین» از نظر سلسله و نظم مطالب ارائه شده، شبیه به «معالم الدین» است، اما تمام کتاب را شامل نمی‌شود، بلکه تا ابتدای «المطلب السابع فی النسخ» را در بر دارد و سایر مباحث معالم، یعنی نسخ، قیاس، استصحاب، اجتهاد و تقلید و تعادل و تراجیح را ندارد.

مصنف نام کتاب را قوانین نهاده؛ زیرا در ابتدای هر قاعده کلی در متن کتاب از لفظ قانون استفاده شده است که در بیشتر موارد، نظر خود مصنف در ابتدا مطرح می‌شود و گاهی در ابتدای مسئله، به صورت سؤال مطرح، و در پایان، نظر مؤلف، بیان و نتیجه‌گیری می‌شود.

مؤلف با «صاحب معالم» با احترام خاصی برخورد می‌کند و در بیشتر موارد، با لفظ قیل و نظایر آن، نظریات ایشان را طرح، سپس با عبارت «و التحقيق» آن را رد می‌کند، نه با عبارت «یرد علیه» و نظایر آن.

البته گاهی هم با عبارت «قال صاحب المعالم»، نظر ایشان را مطرح کرده است، اما باز هم نظر



برای تعمیق خودباوری و تقلیل وا همه از طرح بحث‌های چالش‌افکن در ساختار علوم دینی، نگاه منصفانه به تاریخ علوم، بسیار پرفایده است که این مقاله با نگاهی گذرا به سیر تغییر کتب درسی حوزه، سعی در اشاعه آن داشت.



زاویه نیز محققى برجسته و شایسته است. منابع مورد استفاده وی در «فرائد الأصول»، افزون بر صد عنوان است.

البته میرزا محمدحسن آشتیانی، در کتاب «بحر الفوائد» (شرح بر رسائل) چنین می‌نویسد: «و قد کان بانیاً علی تغییر عبارة الكتاب فی الأمر الثانی فی کثیر من مواضعه و قد دعی فأجاب قبله». (بحر الفوائد، ص ۲۲۷، س ۱۰)

شیخ اعظم مصمم بود بسیاری از عبارت‌های مبحث ظن را تغییر دهد، اما پیش از اصلاح کتاب، دعوت حق را لبیک گفت.

کفایه‌الاصول

آخرین متن درس اصولی که پس از رسائل پذیرفته شده، اثر آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (متوفی ۱۳۲۹ هـ.ق) است که با طرحی ابتکاری و با انگیزه صرفه‌جویی در وقت و جلوگیری از تضییع عمر طلاب، اقدام به فشرده‌سازی دوره اصول کرد و تمام مباحث مهم و مورد نیاز را در کتابی به نام «کفایه‌الاصول» مرتب ساخت. گفته‌اند وقتی آخوند کفایه را نوشت، به طلبه‌ها گفت: «سی سال اصول شما را تبدیل به سه سال کردم».

بنابراین، آخوند در روش آموزشی حوزه، این کاستی را می‌دید که اقدام به تلخیص اصول و تحریر رسائل شیخ انصاری کرده است، اما اینکه آیا او در این حرکت موفق بوده یا خیر، جای حرف هست؛ چرا که از همان ابتدا تا امروز، درباره کفایه با همه ارزش و اعتبارش ملاحظات و ایرادهایی بوده است.

بنا به نقل، وقتی آخوند انگیزه‌اش را از نوشتن کفایه و فشرده‌سازی دوره اصول، صرفه‌جویی در وقت و عمر طلاب بیان کرد، یکی از شاگردان گفت: «۲۷ سال دیگر را باید صرف یافتن مرجع ضمیرها و حاشیه‌های شما کنیم!»

یکی از شاگردان مرحوم آخوند، روش وی را در تدریس و تألیف چنین بیان می‌کند: «آخوند روش ویژه‌ای در تدریس علم اصول دارد که از معاصران و سابقین او متمایز است. کتابی که در اصول نوشت، آکنده از تحقیق است، ولیکن پیچیده‌نویسی را هنر می‌داند و کفایه‌الاصول او که مدار درس طلبه‌هاست، همه طلبه‌ها را سخت به زحمت انداخته است، به ویژه اگر مدرس آن فارسی زبان باشد».

اشاره: گاهی سخن از تغییر و تحول در نحوه ارائه مطالب است که سخنی بر اساس معیارهای علوم آموزشی است و از این دیدگاه، درباره رسائل و کفایه، با وجود تفاوت‌های بسیار در شیوه نگارش‌شان، سخن بسیار گفته‌اند و گفته‌ایم، اما رویکرد دیگر، انتظار فرج در ناحیه محتوا و زیربناهای فکری و بنیادی علوم دائر در حوزه است. از این باب، همه بحث‌ها و متونی که امروزه در کلیه سطوح حوزه‌های علمیه، بحث و فحص می‌شود، تحت دستگاه فکری شیخ انصاری است.

در بسیاری از موارد، نظریات متأخرین نسبت به دیدگاه‌های شیخ، زوایای گوناگونی داشته است، اما هرگز بنای اصلی و چهارچوب اساسی‌ای که شیخ طراحی کرده، به چالش کشیده نشده است.

خاتمه:

شیخ انصاری، مباحث رسائلش را با یک حصر عقلی آغاز می‌کند که مربوط به حالات روانی مکلف در مواجهه با تکالیف یا ادله شرعی است که این حالات از قطع و ظن و شک بیرون نیست.

این حصر عقلی، و ضمناً انسجامی که شیخ به مباحث علم اصول بخشید، تا حدودی قلم‌ها را در تصویر صورت‌بندی جدید و راه‌گشایتر و بلکه منطقی‌تر، سست کرد و کمتر کسی به خود این جسارت و زحمت را می‌دهد که فلک علم اصول را سقف بگشاید و طرحی نو در اندازد؛

چرا که این حصر عقلی به جای خود صحیح و متقن است، اما به چه دلیل مباحث علم اصول را با ملاک و مناط دیگری تقسیم نکنیم؟ شاید اگر از دریچه‌ای دیگر نگریسته شود، آنجا هم به حصری عقلی برخوردیم، که کارگشایتر و راهنمایتر باشد.

برای نمونه، آیت‌الله جوادی آملی، در کتاب «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» فصلی را به انتقاد از تبویب رایج در علم اصول اختصاص داده است و با نگاهی جدید طرحی نو را پیشنهاد می‌دهد.

ایشان بحث از حالات روانی مکلف را – که به تعیین تکلیف متجری و قطاع و شکاک و ظنان و... منجر می‌شود – بحثی فقهی می‌داند که در نهایت می‌تواند از آن قاعده‌ای فقهی بیرون کشید.

آیت‌الله جوادی می‌فرماید: «لزوم عمل بر طبق یقین، بحثی فقهی است و حالات روانی مکلف و اقسام و عوارض آن، اساساً فاقد جنبه اصولی هستند». (همان، ص ۱۵۷)

ایشان این بحث را که اساس تقسیم‌بندی رسائل خاتم‌الفقه‌ها و المجتهدین، شیخ انصاری است، نه تنها مناسب برای بناگذاری علم اصول نمی‌داند، بلکه اساساً آن را از دایره علم اصول، خارج می‌داند.

وی پیشنهاد می‌دهد که از دو منبع معرفت‌شناختی دین (عقل و نقل) بحث را آغاز کنیم و باید درباره عقل و چیستی آن و حدود و نحوه به کارگیری آن سخن گفت و باید از اقسام نقل (کتاب و سنت و اقسام خبر و راه‌های کشف و استناد اخبار به ائمه و...) که می‌تواند در مسیر استنباط به عنوان منبع شناخته شود، بحث کرد.

ایشان می‌فرماید که بحث اصولی بر مبنای قطع و ظن و شک، حتی صیغه منطقی هم ندارد؛ چرا که در اصول، حجت حد وسط استدلال بر حکم کلی قرار می‌گیرد. آیه و روایت و قواعد اصولی، همگی وسیط قرار می‌گیرند، اما قطع به چیزی واسطه در اثبات حکم کلی قرار نمی‌گیرد.

آیت‌الله جوادی آملی، با این نگاه به تألیف جدیدی در علم اصول نپرداخته، لذا بحث چالش‌برانگیز درباره آن مغفول مانده، اما زمزمه‌های امکان برون‌رفت از نظم متأثر از رسائل شیخ را آغاز کرده است.

البته برای تعمیق خودباوری و تقلیل وا همه از طرح بحث‌های چالش‌افکن در ساختار علوم دینی، نگاه منصفانه به تاریخ علوم، بسیار پرفایده است که این مقاله با نگاهی گذرا به سیر تغییر کتب درسی حوزه، سعی در اشاعه آن داشت.

در پایان، از یکی از کتب مهجور نام می‌بریم که میراث ارزش‌مندی در زمینه علم اصول به شمار می‌رود تا امکان علم‌ورزی آن، خارج از گفتمان‌های غالب را یادآور شویم: «ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ.ق) گرچه نزد بسیاری در زمره اخباریون شناخته می‌شود، اما در کتاب اصول الاصوله، طی ده اصل، امهات مباحثی را که برای استناد یک حکم شرعی به شارع لازم می‌دانست، مطرح کرده».

وی در اصل هشتم چنین می‌نویسد: «شرع جز با عقل تبیین نمی‌گردد و عقل جز با شرع هدایت نمی‌شود. عقل مانند پایه و شرع، مانند بناست و تا وقتی پایه نباشد، بنا ثباتی ندارد و پایه بدون بنا نیز ما را بی‌نیاز نمی‌کند. هم‌چنین شرع عقلی از خارج است و عقل شرعی از داخل است و این دو، کمک هم، بلکه متحد با هم هستند». (ص ۱۴۹، چاپ مدرسه عالی شهید مطهری)

وی پس از آنکه اساس مباحث خود را در جملات فوق پی‌ریزی می‌کند، می‌گوید: «در زمان غیبت، راهی به علم به احکام شرعیه نداریم، مگر آنکه کسی که صاحب عقل صحیح کامل و دارای قوه قدسیه باشد، اصول محکم‌ش را از کتاب و سنت معتبر اخذ کند».

فیض برخلاف شیخ، مباحثش را به شکل پراکنده‌ای بیان می‌کند و آن انسجام و یک‌پارچگی، که متناسب کتب علمی است، در اثر او دیده نمی‌شود، اما با نگاهی متفاوت و از دریچه‌ای جدید به علم اصول می‌نگرد و درباره عقل، که نقطه شروع مباحث اصولی اوست، تعبیری دارد که جای آن را در رسائل شیخ خالی می‌بینیم.

به نظر می‌رسد کتابی مانند «اصول الاصوله»، بر خلاف بسیاری از تألیفات رایج و مقبول، از بین برنده قوه خلاقیت علمی دانشوران نیست! و جای این سؤال باقی است که: «اگر بناست متون علمی امروز حوزه ما، متونی تاریخی باشند، چرا از میان قدما به اسلوبی واحد و قرائتی رسمی که از شیخ انصاری به ارث برده‌ایم، بسنده کرده‌ایم؟»

اگر بنای ما بر کنار هم قرار دادن یکی یکی آثار گذشتگان است و در حذف و جایگزینی آنها با دست و دل لرزان، دست به کار می‌شویم؛ چرا سه کتاب را که همگی در یک دستگاه فکری سیر می‌کنند و تکرار‌کننده فضای منجمد و راکد متأثر از رسائل است، کنار هم قرار داده‌ایم؟

این در حالی است که می‌توانستیم کتبی که هر کدام نماینده طیفی از طوایف فکری حوزه شیعی و طرحی از شیوه‌های مختلف علم‌ورزی است، کنار هم قرار دهیم.